دلی پیدا کرده جویای وقت بدش بود چون عادلشاه ثانی سمت ملتان شریف ارزانی داشته
بود پالیکار مذکور بحضور والا شتافته فدویت و دولتخواهی خود ظاهر ساخته امیر موصوف را بانظر
انور در فی الجمله مهم صایب تدبیر باشصت هزار سوار و لک پیاده جرار نسبی چهل ضرب توپ کلان
و سامان جنگی از راه سنته بدنور نهضت فرمود و در ظاهر قلعه تعلقه مذکور فرود آمد اقلعه از آنجا
از خان بهادر اراده جنگ داشت چنانچه چند گلوله از بروج قلعه بجانب لشکر پراندند امیر کبیر بر شوخی
بیباکی او برآشفته فرمانداد تا غازیان شرزه منش از هر جانب هجوم کرده بیباکانه حمله مردانه نموده
قلعه مفتوح ساختند و قلعه را برابر کشیده فارغ گشتند پس جنوبی آبادی بفاصله یک اندازه
تیر دیری قدیم که معبد گاه بزرگ اکثر هنود و لنکایت است تعمیر شده بود دران زمان دیر مذکور را
شکسته بنای مسجد هفت صحنی درانداخت و حوضی پیش مسجد حفره کرده چنان حوضی که دیده
سیاحان روزگار بدان صنعت هیچ جا ندیده چه در وسط حوض بنگله شش دری بنا ساخته
اطرافش یعنی بر کنار حوض خالی کرده سقف و حجره و خانقاه تعمیر کرده تخمیناً پنجاه گز عرض و طول آنرا
و دیوار و طاقهای مسجد از سنگ و کچ چنان مستحکم کرده که هیچ جا پیوند و وصل سنگ بنظر نمی آید
الا بصنایع لاکن بعدم فرصت وقت بند و بست اینهمه بلاد که ضرور تر میدانست تا اتمام تعمیر مسجد
و ساختن نتوانسته زود از آنجا پیشتر روانه گردید اما کارگذاران معتمد و داروغه معتبر بتعمید
این امر تعیین شده بودند سپس امیر موصوف سمت صوبه ساونور نهضت کرده باتفاق بهلول خان

صوبه سرانجام یافته و [illegible] کنه زیرا آنصوبه مقرر ساخت اول حویلی صوبه دوم کولار سیوم هسکوته چهارم
بالاپور پنجم بود کمال ششم بنو کنده چون از بندوبست اینهمه بلاد در بیست و پنجسال فراغت
یافت در فکر تنبیه پالیکار بسوا پتن بود سبب اش اینکه در غیبت امیر صلابت تیغ بیزنامبرده از روی عداوت
دیرینی بسر دایت دیگر اینکه چونکه امیر والا را خود ترغیب نموده از حضور باین سمت برخصت و زیاده تر
امید سود و بهبود در کار زنیاداشت اما امیر فقط تعلقاتش برادر بجال داشته دیگر بهیچ رو سلوک خاطر
خواه با او نکرد از نیمعنی آن برگشته طالع ناگاه بر معماران مسجد شبخون زده اهل کاران آنجا را تتبع
کشیده بلکه خون خوک و گراز بر در و دیوار و منبر مسجد افشانده و صحنها را شکسته مراجعت کرده بود
چون مفصل این ماجرا معروض امیر گردید دست حمیت بدندان غضب گزید از انجاکه بکاره ی عمده که امر ضرور
بود صرف اوقات مینمود سزای بدکردار اش بروقت دیگر موقوف داشته جویای فرصت بود که کار دولت
دارالسلطنت خلل پذیر گشته ازین سبب امیر را رفتن آنصوب ضرور افتاد پس ملک ریحان صاحب
هفصدی منصب دار را که بحکم حضور بنا بر بندوبست نواح واگنگر اعرف سولاپور شتافته پالیکاران
آنطرف را بدام اطاعت کشیده بود طلبیده ایالت صوبه مذکور مع قلعداری تفویضش نمود و
نیز به بندوبست دیگر کارخانجات و استیصال دولت پالیکار بسوا پتن تاکید اکید کرده عبدالحسین
نامی قلعدار صوبه را بقلعداری بنو کنده نامزد ساخته روانه حضور گردید پس ملک ریحان صاحب صوبه
فوج گران اول بر پالیکار بسوا پتن تاخته بزور بازو مرواني کارش با تمام رسانید حتی که یکی از

بصلاح وقت وحسب حال هر یک پیشکش مقرر ساخته رفته رفته به پنوکنده که رنگ پایل
وینکت نرسمبر ایل در انخار ریاست مینمود محاصره کرده هر چند او را بسخنان
او برگشته بخت بدام فریب در نیامده از راه پنهان بطرف کرناتک پایانگهات رفته گوه چندر کرا
را قایم نمود و کوه محصور بحراست داماد خود که کستوری رد نایر نام داشت و الشاء الله تعالی منفصل
حقیقتش در ذکر پالیگاران رای درک آینده مذکور خواهد شد سپرده بود و نایر مذکور هم در همون ایام
محاصره انتقال کرده مسلی کوینتی نایر پسرش تا هفت سال تردد نمایان نمود آخر الامر صاحب تدبیر
تدبیر برانگیخته پرگنه کندرپی که بضبط درآمده بود مع قلعه کوهی بنا مبر جا گیر داده در سنه
یکهزار و شصت و چهار هجری قلعه پنوکنده بضبط خود در آورد و در وسط آن پرگنه را داخل حویلی صوبه
بناخت آسامی پالیگاران باجگذار که چون نوکران مطیع و فرمان بردار خان والاشان گشته بودند
اینست پالیگار رای درک و چنیل درک و هریپن پلی و جرمیله و کوری کوته و دیوهتی
و متوتر و پاوگده و رتن کری و مرکیسنی و دادنایکپاله و چک بالاپور و دیوان پلی و بنکلور
و انکس کری و آنی کل و وینکت کری و پنکنور و مدن پلی و سنکل مدمرک کوری کنده و
سنکل و کرتی کرا و تری کرا و ناگل و اری و نیلکنده و سوی درگ بلیپ نایکپاله و هسکوته
متصل نیلکنده است و پالیگار سرینگپتن و بدنور که از همه عمده ترین بودند مع پالیگار
و کورگ و کلیکوت و دندگل وغیره با تقریر پیشکش شایان که مکیان سرکار و بحکم حضور رجوع بصوبه دار

دارین همیشه نداشته است کسی که عدل و سخاوت شعار خود سازد و راحت رسانی جهان در دو کون بنوازد
آن بزرگ زاده حق پدر آدرسی و غرباپروری با نیمرتبه فزونی یافته چنانکه ذکر یافت آمدم بر سر اخبار دکران
چون صوبدار جلیل الشیم بعالم بقا شتافت عبدالحلیم خان برادر عبدالحسین قلعدار پنوکنده که از
اهل دکن بود بایالت صوبه نامزد گشته از حضور رسید و آئین بهین بر قاعده نوابان پیشین بست و
ملک بنود و شهر را خوب آباد کرد و کرده و جوق جوق از اهل هر فرقه و ارباب حرفه فراهم ساخت
چون صوبدار مذکور فقط بایالت صوبه نامزد گشته و امجد خان نامی دکنی بحراست قلعه مع لوازم قلعدار
مقرر شده بود در وسط آبادی شهر عمارات شایسته تعمیر کرده سکونت گاه خود ساخت و بعد
دانش که شایان ارباب رعایت باشد از پالیکاران پیشکشی که مقرر بود میگرفت تا دوازده سال
حکومت آنصوبه نمود و تالابی غربی قلعه بفاصله دو فرسنگ که برابر موضع تاورکر است احداث ساخته
اگرچه الحال شکست یافته اما جوی تاورکر از همین تالاب روان است دران اثنا سلطان اورنگزیب که در ایام
شهزادگی بحکم پدر جلیل القدر یعنی شاه جهان بادشاه دهلی به بندوبست دکن نامزد شده ملک
نظام شاه را بسازش ملک عنبر حبشی در ضبط خود آورده باز مراجعت بدهلی کرده داراشکوه را از میان
خود بادشاه گردید و بعد بیست سال بعزم تسخیر دکن با همگی سلطنت آمده در احمدنگر بود خانجهان را
لشکر جرار سمت بیجاپور روانه نمود چون عادلشاه را یارای دفعش نبود از قطب شاه کومک خواست
مذکور
سخرچ لشکر کومک محاصل صوبه سهادرو بست مع پیشکشات پالیکاران واگذاشت و از بعضی تاریخ دان

اولاد و احفاد آن بدکردار را زنده نگذاشت و بتن مذکور را پرکنهٔ هفتم قرار داده من مضاف صوبه نموده
مظفر مراجعت کرد و بآئین درست رسم رعیت پروری و شیوهٔ غربانوازی بعدل و داد مرفیدات
و بتعمیر قلعهٔ صوبه که در عهد پالیکار نیم کلفته افتاده بود پرداخته تا تمام رسانید اما دیوار چه در بیرونی خندق
بنبود بست چهار هزار سوار و شصت هزار پیاده بنا پرنبه و بست ملک نوکر داشته فرمان روائی مینماید چندی
پیرامون قلعه بانداز پرتاب تیر و تفنگ حصار کلی مع برج و باره و خندق بنا کرده سه دروازه قرار داده
بنام سه راه موسوم و شهرت یافت که الحال بکثرت محاورهٔ عوام حرکت سر دو با تخفیف شده بسرا
معروف گردید پس قلعهٔ قدیم را که قلعه و تیک نیتی و باک دلی آنصاحب صوبه شهرهٔ آفاق است
چنانکه وقت تعمیر قلعهٔ نو عهدنامهٔ اجرت دار را کرخانه باشتا چون دولس میداد و همه پالیکاران
در عایا بعدل و داد شش خوش دل و راضی بوده در زیاد آبادی ملک و کثرت زراعت سعی مینمودند
و اکثر قلعه را داز الامارت خود ساخته بیرون قلعهٔ نو بنای آبادی شهر نهاد چوک و بازار و راسته
ترتیب داد و دیهی علیحده طرف اکنی قلعه بفاصله یک کروه جریبی آباد کرده بدلکا پور نامزد ساخت و نیز
کنکن پالیه که چند خانهای معماران و بیلداران در آنجا بود و تالابی کلان شرقی قلعه محکم بست تا سیزده
سال صوبداری کرده متوجه دار بقا گردید و در همونجا یعنی مابین قلعه و مدار بود در اندرون حاطهٔ شهر
مدفون گشت و کنید عالیشان است که در حین حیات خود مع مسجدی تعمیر ساخته بود چنانچه مقبره
آنصاحب شکوه تا حال زیارتگاه هنود و اسلام است و اکثر خلایق بذریعهٔ روح پرفتوحش کامیاب

نموده و بخواهی [illegible] داخل سلسله ملازمان عالمگیری گردید پس ناظم موصوف بصلاح
وقت صلحت بجان بهبودار سرا بدستور سابق بنیابت خود عطا کرده عازم کرناتک بایین کهات
شد چون بعد انتقال سلطان اورنگزیب که در سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری واقع شد داؤد خان
در برهان پور بتقبل رسید و خانجهان خان کوکه بنظامت شش صوبه دکن نامزد گردیده رسید محمد اعظم
بهادر شاه بر تخت خلافت و فرمان روائی دار الخلافت دهلی جلوس فرمود تا از حکم حضور برای
بندوبست ملک بالاگهات قاسم خان و آتش خان و چنتو چمناجی دیسمو که بجاپور رخصت یافتند
و با لشکر و سامان جنگی وارد آن نواح شدند پس سیدی مفتاح که پیش از چند روز از عارضهٔ خفقان بیمار
بود بمجرد ورود این اخبار یعنی آمدن خوانین با نیصوبه غش بر او طاری شده انتقال نمود چنانچه نعشش در
باغیچهٔ او که شمالی قلعهٔ صوبه بر کنار نهر است مدفون گردید چون خوانین رسیدند از روی حساب و فاتر خزانه
و دیگر اسباب بضبط خود در آورده بایین درست بندوبست نمودند چنانچه قاسم خان با مر صوبداری
و آتش خان بحکومت قلعداری پرداخته باتفاق آسودند و قاسم خان بطرز تازه و آئین نو بندوبست
[illegible] وده بر پالیکاران پاجگذار این صوبه که در ایام سابق بچین حکومت و سلطنت
[illegible] بجاپوریان
[illegible] بدون فوج کشی و کشمکش بسیار بیشکش مقرره عاید نمیساختند گاه بهانهٔ فراری
[illegible] راعت و گاه بجیلهٔ امساک باران در رسانیدن زر مقرره قصور میکردند اما صوبداران قدیم
[illegible] تهیل و کنیز آنها نظر نکرده بسا اوقات لوحی آزار دهندهٔ ایشان شده بودند لهذا عزم خیری در

وقتیکه اورنگ زیب بمحاصرهٔ بیجاپور همت گماشته بود ابوالحسین قطب شاه ملقب بثانی شاه
عیاش قابو یافته امیری را روانه نمود تا ملک بالاگهات بضبط خود درآرد و سراز اصوبه نشین
حیدرآباد سازد غرض اینصوبه بضبط حیدرآبادی رفت پس سیدی مفتاح که از خویشان سیدی عنبر
عبد ابراهیم قطب شاه بود بدیوانی پودر لنگا با فوج بادشاهی بتلنگ با اینصوبه رسیده قایم شده و
بضبط و ربط و بست علیحده بنسبت ماسلف پرداخت و عبدالحلیم خان را بمراحمت روانه بیجاپور ساخت
و خود با جمعیت سی هزار سوار و پنجهزار پیاده تاخته از تمامی پالیگار باجگذار که داخل صوبه بودند سوا
وصول مبلغ پیشکش مقرر حکام بیجاپور خود هم بزور و تعدی نذر حاکمانه میگرفت و لاتپوره
شهر سراآباد کردهٔ اوست اما سیدی مسطور سفاک و تندخو بود اگر کسی از رعیت بجور و ظلم عمال و عهدهٔ داران
دیگر مستغاثی شود اول پشت و پهلوی او را از چوب و گتکه نرم میساخت سپس آن به پرسش احوالش
میپرداخت لهذا مردمان از بیم تعدی او مشهور کردند که سیدی مفتا اول بتا بعد بپوچها غرض مقتضای
الهی گاه بنرمی و گاه بگرمی بمقتضا دیگر باشد کامرانی مینمود چون هشت نه سال گذشته بود در آن حال که
در سنه یکهزار و نود و هفت هجری بود سلطان عالمگیر بیجاپور را فتح کرد و از محاصره و انگیر را بعد بیانات مصلح
و تقرر پیشکش فراغت یافته متوجه کولگنده گردید و تانی شاه را اسیر کرده سمت اورنگ آباد نهضت فرمود
داؤد خان پنی بوری زای بن خضر خان کمنولی ناظم کرناتکین بنیابت ذوالفقار خان امیرالامرا بن اسعد خان
وزیر از حضور مقرر گشته در رسید سیدی مسطور صلاح کار خود در آن دید که از در سازد لهذا استقبالش

با انواع خرده کار رزم آرا گشتند قاسم خان که عزم دفع غنیم کشتن یعنی مرهته در دل داشت
[illegible] با کان نیز تجویز کرده بچهار هزار سوار و شش هزار پیاده بسمت تعلقه
[illegible] نهضت نمود و وکیل پالیکار چیل درک با قای خود نوشت که قاسم بکو بک سبا نایک
راهی شده است لهذا پالیکار مذکور عداوت دلی پیدا کرده بمرهته دولک پوچه مذکور فرستاده بکو بک خود
طلبید مرهته که جویای چنین وقت و فتوح بود بیحابا در تاخت و در سواد ظاهر قلعچه اُدّیری بین الفریقین
کارزار سخت واقع گردید آخر خان معزی بسبب کمی لشکر بزمیت خورده در قلعچه مذکور پناه گرفت پالیکار
برگشته قابو یافته باتفاق مرهته قلعچه را محاصره نموده حال بر محصوران تنگ ساخت و مورچه پیش برد
بشکست حصار بالتوپ مشغول گردید خان محصور تا سه ماه داد بهادری و جرات داده بعدم رسد و اسباب
جنگی و کمی حرب و باروت عاجز آمده فکرها و مشورتها فرمود چون بهیچوجه چاره خودداری و مخلصی از آن محاصره
نیافت و فاقه کشی رفقا محصور بر او شاق گشت با همین جمعیت نیم جان که حاضر داشت بدلیری تمام
بیرون شتافته بر لشکر مرهته و پالیکار بر افتاده بعد تردد شایان زخمها برداشته شهید شد بعضی گفته
[illegible] محمود از محاصره عساکر مرهتی یافتن نتوانسته و سرانجامی رفقا و کمی از ذوقه و عدم سامان رزم
مشاهده کرده پیاله زهر قاتل از دست خود نوشیده از کشمکش حادثات دنیاداری و واریست یعنی انتقال نمود
[illegible] آن شهید را همو نجا دفن کردند پالیکار مذکور همه اسباب خان مغفور برداشته بدار المقر خود
[illegible] مرهته باندیشه بدنامی و اعتراضی بادشاه از چند پالیکار زر چوتهه خود کرفته مراجعت کرد

داشته بجای خود بهر سر خداوندی میفرمودند بالشکر حضور در تاخته دار رخیه کی از روز کار ایشان
برآورده همه را زیر ساخت و بقایه پیشکشات سالهای گذشته بموجب دفاتر بوصول آورده
از سر نو پیشکش شایان مقرر کرد چنانچه از پالیکاران کم منصب که صاحب جاگیر لک روپیه باشند دوازده هزار
روپیه سوای چوتهه مرهته مقرر کرده میگرفت کمر از پالیکار سرپرنک تین و بدنور و کلیکوت وغیره که
بهمون ضابطه مبلغ معین نمود و بر آنها سوای پیشکش سرکار والا و رسوم مرهته لک روپیه لا نه مذر
صاحب صوبه مقرر کرده بود و محاصل پرگنات بموجب بیرز بتفصیل ذیل مقرر کرد اول اینکه پرگنه او
حویلی جمع کامل یک لک و هشتاد و پنجهزار و یکصد و بیست و هشت هون محمد شاهی پرگنه دوم
کولاد جمع کامل یک لک و نه هزار و دوصد و شش هون شش فلم پرگنه سیوم هسکوته جمع کامل هشتاد
و پنجهزار و هشتصد و بیست و چهار هون نه فلم شش انه پرگنه چهارم بالاپور کلان جمع کامل پنجاه و چهار هزار
و هفتاد و نه هون دو نیم فلم پرگنه پنجم پنوکنده جمع کامل یک لک و شصت و شش هزار و هشتاد و یک هون
سه فلم پرگنه ششم بسوا پتن جمع کامل یک لک و بیست و هفت هزار و پنجصد و سی هون شش و نیم فلم
بود مهال که از عهد صوبه داری ملک رحیم صاحب جاگیر مرحوم پرگنه علیحده بود دران حال داخل محالات جاگیر گشت
چونکه باین ضبط و ربط ریاست مینمود و هنا جی دبارا بسته مبلغ هنا جی صاحب مرهته و هندوراو نهوز پرته
صاحب جاگیر کجنده رکنده بانضمام مبلغ چوتهه لشکر کشی نمودند از قضا هر دران روز ها فیما بین بهر یک
پالیکار جنیل درک و بسیانا یک پالیکار بهر پن هلی نا یره جدال و قتال سر رشته کشیده هر دو بیاک

صاحب صوبه [illegible] مناسب ندیده التجا آورد خان موصوف مقتضای وقت را مغتنم انگاشته
دولک روپیه [illegible] خان ولک روپیه تقصیرانه ولک روپیه تقسیم شیرنی شادی جلوس سند
مع اسباب غارت رفته خان مرحوم گرفته بعنایت شمشیر وخلعت برسند نشاند پس ازان زمان
همون معمول افتاد که بعد فوت هر بالیکار وارثش باجازت صاحب صوبه برسند بنشیند وحاکم
موصوف ضرب افلام بنام خود رواج داد چنانچه افلام مامورخانی رواج تمام داشت پیشتر بهونهای عالمگیری
وفلوس شاه جهانی وخرمهرها مروج بود رواج قلم از مامورخان افتاده بود اگرچه چهار سال حکومت کرد
اما از جمیع بالیکاران تملق وشیرین زبانی پیشکش دوساله پیشکی گرفته معزول گردید پس ازین قلیچ
خان یعنی میر قمرالدین آصفجاه بدیوانی سعادت الله خان نایطه که او بعد این واقعه صوبدار آرکاٹ
مقرر شده بود منصوب گردیده درین بندوبست دستور که قاسم خان انداخته بود بندوبست صوبه نموده باین
بهین کامرانی نمود بعد سال از حضور طلب شده دیوان را درانجا گذاشته رفت واز انجا ناظم شش صوبه
دکن مقرر شده مراجعت نمود واز طرف خود نایبی خداوند خان نامی را روانه صوبه نموده دیوان خود را
[illegible] ودران ایام غلام مصطفی خان بخشی بادشاهی از دهلی آمده بود بمنصدی منصب داشت چنانچه
[illegible] وکرو وکراوغیره جاگیرش بود چون خداوند خان از حضور آصفجاه بامر صوبداری مامور شده
[illegible] ودر بندوبست خود مقید شد اما هیچ ترقی نکرده بعد دو سال معزول گردید وعیدگاه غربی شهر ازکل
[illegible] وشمالی عیدگاه غاریست میگویند که او جای سکونت وسیر بابا بدهن است چنانچه بر روی غار

اما خان شهید با حسن سعی خود ملک آباد و رعایا و خلق الله را شاد داشت و با لیکاران بسیار آسوده حال بودند
و کرد شهر سر اچوکیهای پالیکاران مقرر کرده بود چنانچه چوکی میسوریه هزار سوار و دو هزار پیاده
بر راه دلن هلی یعنی جنوبی شهر و هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده بدنور یه طرف ملکاپور که نیز تی شهر است
قایم بود پانصد سوار و هزار پیاده از قوم بیدر چیتل درگی متصل عیدگاه یعنی غربی بود بدستور پالیکار دیگر
و رای درگ و رتن گری و مرکیسی و غیره بر حسب طاقت خود ها بر نهر شمالی قلعه چوکیها داشته حفاظت
صوبه و ملک مینمودند چنانچه تا عهد ریاست درگاه قلیخان و طاهر خان همین معمول بود حاصل کلام آنکه
چون قاسم خان متوجه دار بقا گردید شصت سال ریاست کرده بود آتش خان که قلعه دار بود فوج فراهم ساخته
بر سبیل سیر و شکار و بدریافت حساب و ماهیت ملک برآمده خرامان گردید و بلطایف الحیل و فکر دقیق تسخیر
دلهای پالیکاران و رعایا کرده همه را بدام اطاعت خود کشید و پالیکار چیتل درگ را که بسیار خیره شده
بود از سخنان ابله فریبی بخود کشیده همراه خود گرفت و بنا بر عبرت بر تمامی بلاد پالیکاران و محالات
پرگنات من مضاف صوبه سیرکنان تا جوی تنک بهدرا آمده از انجا تا نواح کهت گمنیر باز رفته مراجعت
بدار الامارت نموده آسوده دو سال و چند ماه حکومت کرده معزول شد و بنا بر مصلحت بر قتل خانجی مرحوم
اعماض صریح کرده بود پس از ان نامبر خان گرارده از حضور خانجهان ناظم دکن با بالت این صوبه مقرر
شده در رسید و بضبط و ربط صوبه پرداخت و بداب و رعب فرمان روائی میکرد همه روزه با لیکاران
چیتل درگ که قاتل قاسم خان بود درگذشت مدکری با یک پسر خرد که وارث مسند ش بود بدون اجازت

برپا نمایند تا دفعتہ بسہلترین وجوہ میسر نگردد بندہ تا لاب بش از طغیانی آب مضبوط باید کرد چون
این مضمون نظام الملک آصفجاہ کوش کرد دریافت کہ ایمعنی قرین صدق و صواب است پس غنایتنامہ
موقوف در ماہ و اجرای جاگیرات ترقیم و ترسیل داشت و برستم چک خطاب کفایت خان مرحمت
ساخت ہمہ ازینمعنی رنجیدہ خاطر شدہ جویای وقت بودند کہ اورا ازمیان بردارد تا آنکہ روزی در حمام
قابو یافتہ چند کس ان سبقت کردہ اندرون رفتند و بہانہ مالش بدن دست و پا کشیدہ بکشتند و لاش
اورا در باغیچہ او کہ در ظاہر دروازہ جنوبی شہر کہ بکفایت دروازہ مشہور است مدفون کردید و بعضے گفتہ اند
کہ آصفجاہ ہمدران نزدیکی رونق افزای دیار صوبہ مرج شدہ از انجا پردلہ خان دلاراک چہلتنی را بایالت
صوبہ سرانا مزد کردہ رخصت نمود و رستم چک را بحضور طلبداشت و پردلہ خان چند نفر ابراہیمی سبندی ضروری
ہمونجا توقف ورزیدہ محمود خان پسر خود را پیشتر بضبط صوبہ روانہ کرد و او وقتیکہ رستم چک در حمام
بود بر حسب اشارہ و التماس منصبداران میدل ہمونجا وارد شدہ از پیش قبضہ شکمش دریدہ در باغ او مدفون
ساخت غرض چہار سال حکومت کردہ بود پردلہ خان ساکن مرج یعنے جاگیر دار انجا بہ چہلتنی مشہور
رفیق ہموضع ویکدل ہمراہ خود داشت فوتش دلاراک است بعد فوت کفایت خان بصوبہ متعرہ
بہ نظم و نسق صوبہ پرداخت و در ایام حکومتش اکثر پالیکاران چونکہ آصفجاہ را زر پرست دیدند بصرف
ہوس ملک گیری و شکست یکدیگر در سر داشتند چنانچہ شوم شنکر پالیکار بندر نور بر پالیکاران
مرہٹہ شکست نمود اما جغیہ از ناظم دکن اجازت یافتہ بود و بحاکم سرا اطلاع آنمعنی نبود چون پردلہ خان

آسیا سنگ کلانست و اندرونش سوراخ بمقدار نیم گز شرعی بنظر می آید گردش حصار کشیده
دو سه سقف سنگی تعمیر نمود رستم چک ولایت را بعد خداوندخان از حضور آصفجاه رونق افزای
صوبه برار شده اندرون شهر در و دیوان را آراسته سکونت ورزید و مرد کفایت شعار بود یکحکمت عملی از
پاکیکاران سوای بیشکش متعرض فی صد شش آنه و بدستور از عمالان زر فراهم کرده پیرامون شهر حصار کلی
مع برج و باره کشیده شهر را برستم آباد موسوم ساخت و بهرام جرزسی بکار برده کفایت سرکار مینمود و
بتخفیف ماهیانه و سالانه هزاریان و نایکان یعنی سرداران احشام و پیاده نموده بدنام خلق شده
بود و مسجد کلان اندرون شهر که برراسته دروازه عیدگاه واقع است بهمون ایام شیخ فرید منصبدار
بنا نهاده باتمام رسانید مخفی نماند چون داؤدخان ناظم کرناتکین از حضور سلطان عالمگیر غازی رخصت
تنخواه و دیافت پنجاه شصت منصبدار را بحفاظت آنصوبه تعین کرده بود دران زمان تمامی منصبدار
دشمن جانی رستم چک گشتند سببش اینکه از عهد سلطنت شاه جهان و عالمگیر و محمد اعظم بهادرشاه و
فرخ سیر سلاطین دهلی و ناظمان دکن الیشان را سوای جاگیر منصب ذات بهرجاکه تعین میشدند ماهیانه
بخرج سبندی علیحده مقرر بود و هرسال توجیهش برصاحب صوبه میشد تا او بلاعذر ماهیانه را بآنها میرسانید و
قبض الوصول الیشان روانه حضور ناظم دکن میمنمود رستم چک بحضور آصفجاه نوشت که منصبداران را جاگیر
سیر حاصل انچه که مقرر و اجرات کفایت میکند و ماهیانه زیاده بر ان نقصان سرکار است قطع نظر ازین بیم
الیشان است چونکه صاحب سرمایه شوند اگر ارادهٔ فاسد و بغاوت در دل داشته باشند بتوانند که فتنه

با لشکر جرار برآمده بکلور و ماکری درک تسخیر پالیکاران آنجارا اسیر کرد و نذر بهادر صاحب
شیخ بزرگ پدر منجو میان از ولایت کلوا بن دران زمان وارد آن نواح شدند و در فقر القلب شان
میان خیل است یعنی ملا، کروه خان مذکور بعزت تمام اوشان را در آنصوبه جای داد و موضع چکوته
بصرف ما یحتاج اوشان جاگیر گذاشت القصه چون محمود خان دو سال حکومت کرده بود دران
اثنا فتح سنگ سپه سالار مرهته لشکر کشی کرده آتش غارت و قتل رعایا در حوالی چیتل درک
برافروخت پالیکار آنجا سر اسیمه خاطر کشته بخانموصوف نوشت که تعدی و مردم آزاری مرهته
از حد گذشت هرآئنه باجگذار سرکار عالم اعانت من ضرور است تا خان مذکور سه هزار سوار و چهار هزار
پیاده بارادهٔ دفع غنیم برآمده در میدان تاور کرا اعلام و خیام نصب کنانید بود مرهته سبقت
کرده در تاخت و بین الفریقین جنگ سخت رو داد محمود خان از صبح تا دوپهر روز بازوی شجاعت
و دست بهادری بر سپاه غنیم کشاده هزاره را بشربت مرگ چشانید و آخر شهید شد غنیم ظفر یافته
شهر سرا را آتش زده غارت ساخته برگردید پس داؤد خان بجای محمود خان از حضور نظام الملک
صوبه مقرر شده رسید او را حکم شده بود که در پالیکاران باجگذار صوبه اگر کسی یاغی گردد
بتنبیهش همت بکاری در صورت عدم قدرت بحضور برنگاری چون خان مذکور داخل صوبه گردید
کیفیت
معلوم شد که پالیکاران خیره کشته بدون فوج کشی و شمشیر نمائی بمبلغ پیشکش نمیرسانیدند همدران
نزدیکی نرسن راج پالیکار مسبور با لشکران در تاخته پالیکار تری کرا را که یکی از خویشان

براین کیفیت مطلع شده لشکری از آسته محمود خان پسر خود را سردار لشکر مقرر کرده برای تنبیه پالیگار مذکور
روانه ساخت چون خانمذکور مع لشکر در نواح بدنور رسید بعبرت نمای دوستان و پاتش غارت سوخت و بجرانی
رعایا همت گماشت پالیگار نقل حکمنامه ناظم موصوف بخانمذکور فرستاده پیغام داد که ما حسب الحکم
حضور بندوبست خود مینمائیم زیرا که چند پالیگاران این نواح سر نخوت و غرور برافراشته اند آنها را
تنبیه میکنیم شما را اگر زر مطلوب باشد بازر مقرره بلا عذر و بی تخفیف بروقت ارسال پیشکش عاید خواهیم
ساخت خان جهانیان نوشته او را قبول نکرده بارتهمت کذب بر او بسته پیشتر نهضت کرد
و خواست که قلعه بدنور را که سکونت گاه او بود محاصره کرده او را از این حرکت باز دارد بلکه او را از میان
برداشته دارالمقرر خود را تا مدت گاه خود سازد درینصورت او نیز فوجی آراسته به پناه جنگل و
کهستان ناگاه بر لشکر خانمنظور شبیخون زده سلک جمعیتش را منتشر و پریشان ساخت چنانکه
میر لشکر زخمی شده بی نیل مقصود برگردید پس در سال دوم بردله خان همون پسر خود را بجای خود در
صوبه گذاشته خود بامر ضرور بحضور شتافت محمود خان دلاراک بنیابت پدر کامرانی میکرد
و در سال دوم از عهد حکومتش پالیگار بدنور و میسور تیز شورش برداشته در آزار یکدیگر لشکر کشیدند
محمود خان از نیمعنی تشویشی پیدا کرده بعزم تنبیه ایشان لشکری فراهم میساخت که یکایک عنایتنامه
آصفجاه بنام او صادر گردید که پیشکش پالیگار میسور و بدنور و کلیکوت و دندگل بحضور ما میرسد شما
بهیچ امر متعرض احوال ایشان مشوید پس لاچار شده فهم موقوف نمود همدران روزها پالیگار میسور

بالش

خود روانه کرد پالکار بالاپور را بامین خان مفصل ایمعنی گذارش ساخت تا خانموصوف وکیلی را نزد
دلوای مذکور بمنع عنایت الله روانه کرده ازین عزم منع نمود او که غرور دولت واستکبار لشکران در سر
نظر بر اعتراضهای خاطر ناظم زرد دولت داشت نوشته امین خان را پس انداز کرده هیچ جواب نداد بلکه از
وکیلش سرسری ملاقات نموده در تسخیر چک بالاپور بیشتر جهد کرد چنانچه لشکریان خود را فرمان داد
تا از هر چهار طرف محاصره نموده بمورچال بندی و شکست حصار بضرب توپ اشتغال کردند و بعزم حمله از هر
پر کردن خندق پشتاره کیاه و اشجار صحرائی فراهم میساختند بدستور برندی درک هم که شخصی از
برادران پالیکار مذکور حارس آنجا بود مورچال قایم کرده جنگ انداختند بچنین حال یکی پالیکار مذکور
بامین خان نوشت که آب خرابی تا بکلور رسیده بهر طور اتفاقات مابرزمه همت خود واجب دانسته که فدوی
ودولتخواه سرکار ایم البته شکست مابدنامی صاحب صوبه میتواند شد امین خان بعد دریافت ایمضمون غضبناک
گشته واحدی را فورا روانه کرده باز پیغام فرستاد که ای دلوای تراهرگز مناسب نیست که از گفته ما
تخلف ورزد آخر دراین امر سودی نخواهی یافت بلکه پشیمان شوی او نادان در جواب گفت که سخن شراب خوار
نزد ما قدری ندارد از دست او چه خواهد شد قاصد برگشته جواب باقای خود باز گفت پس امین خان شبخون تمام
لشکر را کوچ بنواخت و با دو هزار سوار و سامان جنگ همونزمان کوچیده و چند پالیکار را با جمعیت و سپاهیان
جنگی طلب داشت اما انتظار افواج پالیکار نکشیده راست راهی شده پالیکار رتن گری و مرتکیکی در قرب
بوده خود را با چند سوار و پیادهای جنگی بلشکر صاحب صوبه رسانید القصه خان شجاعت نشان بر

پالیکار بسوابش از دست قهر ملک ریحان صاحب صوبه اول نجات یافته بعد آن هر اجگی تری را
مسلط شده بود مغلوب و محبوس ساخته تا تعلقه حسن و بیلور ملک بتصرف خود در آورد چون خانمذبور
مفصل این معنی بحضور نوشت و التماس لشکر نمود شاه نواز خان بخشی الملک و ناصر جنگ خلف آصفجاه
که حامی پالیکاران زریز بودند صوبدار مذکور را ناکاره وانموده در یکسال معزول ساختند عبدالله
خان نامی را بجایش تشخیص کرده بحکم حضور روانه داشتند چون عبدالله خان فایز صوبه گردید و نقشه جواب
و سوال حضور در دل داشت مرطابق آن کاربسته شده بندوبست صوبه نمود و متعرض احوال هیچ پالیکار
نگردید و عید گاه صوبه سرا را که از زمان سابق فقط دیوار کلی و نیز چبوترهٔ صحن نادرست بود و جای
بمصلیان کفایت نمیکرد او را شکست داد و از سنگ و گچ تعمیر نموده یادگار ایام حکومت خود گذاشت
و آنچه که از پالیکاران در مبلغ پیشکش همدست میشد در وقت بحضور روانه نمیساخت و تخفیف سبندی کرد
یعنی دو هزار سوار و چهار هزار پیاده نگهداشت باین کفایت شعاری هشتم در دو سال معزول گردید اما وقت
روانگی خود با پالیکار میسور سازش کرده ده لک روپیه بر سبیل قرض گرفت و سمت مملکور متعلقه برکنه حویلی
با داقی قرض با و سپرد پس امین خان حیدرآبادی با ایالت صوبه سرا مقرر شده رسید اول همه مالزمان پالیکار را که
را که خیشه شده بودند بحکمت عملی و سخنان چرب و شیرین خاطر اوشان جمع نموده با خود متفق ساخت و
پیشکش مقرره هم بلا قصور میگرفت سوای این چیزی زر نذرانه فراهم میساخت همدران روزها پالیکار
میسور لشکری فراهم ساخته بتسخیر چک بالاپور که دُرّهٔ بهیری کوره والی آنملک بود بسرداری کانتیا نام دلوائی

جمعیت کانتیا متعاقب لشکر و بعضی سپاه و سردار راه میسور گرفته خان ظفر نشان بهمه اسباب و
فیلان و آلات حرب بشکرش روانه حضور کرده معاودت نمود و قتیکه سرداران کنهر افایز
سریرنگ پتن شدند راجه مسند آرا ایشان را روبروی خود طلبیده استفسار چگونگی واقعات
جنگ نمود ایشان باصطلاح خود ازین الفاظ جواب دادند که میتے این الا سامی دین دین
ایتو تمرما کانتیا تکه همویدو دیگر هیچ نیست حضرت آخر دین دین یک شده مفت درمیان
رفت غرض امین خان تا سه سال بضبط و ربط حکومت کرد که بعد قتل کانتیا خوف و هراس او جنان
در دل بالیکاران اثر کرده بود که تا معزولش احدے پا از حد خود دراز ننمود و پیشکش مقرره هم پیش از طلب
میفرستاده بود سپس آن معزول گردید بعد او غالب خان بایالت صوبه مقرر گشته در رسید و
به بندوبست خود مامور گردید و در عهد حکومتش بالیکاران از اول زیاده خیره شده چونکه ناظم را حارس زر
و صاحب صوبه نرم تر دیدند زر پاشی بعمل آورده دست جور دراز غربا دراز کردند یعنے بالیکاران
کم منصب و قلیل الجماعت را از میان برداشته متصرف ملک و مال ایشان گردیدند اگر حاکم سر صوبه بحمایت
کسی برخاست از ارسال زر او را بر این امر راضی داشتند تا دو سال خان موصوف حکومت کرده
معزول شد نجیب خان احراری بعد آن بایالت صوبه سرافراز خصوصیت یافت چونکه فایز صوبه گشت و احوال
رعایت که از فساد و منافقه بالیکاران اطراف و جوانب صوبه با یکدیگر میجنگیدند بندوبست
کار زار بجا رسانیده و غیر ممکن است بار بے بندوبست و نصایح تا زمان حکومت خود از فساد دوران منع میکرد

همت را تاب جسارت داده بکوهپای دراز بکوری بنده که تعلقه بالیکار بندکور بود رسید قلعه را آنجا خ
وخرم کشته از رسیدن صاحب صوبه بهرمند دلبردار خود مژده رسانید و انچنانشنودی تمام به برادر خود ک
حارس کوه نندی بود از یلغار ایشان آگاه نموده هریک بجای خود طبل و نقاره شادمانی نواختند و آخر
شب همون روز حارس نندی کده با جمعیت خود از راه بهادری بیرون شتافته بر مورچال زیر کوه
شبخون زده اهل مورچال را ته تیغ توده توده سر باجمع ساخت و بقیه السیفان نامراد مورچه کذا
بطرف لشکر خود کریختند و بعضی بندوقچی در معموره پناه کرفته شلکها می برانیدند چون روز روشن
شد دلوای برخرابی لشکر و هزیمت مردمان خود وقوف یافت فوجی که همراه خود داشت بکومک منهزمان
روانه کرده خود بجمعیت قلیل که جمله هزار و پانصد سوار و دو سه هزار پیاده باشد در میدان سوار فیل کشته
استاده بود دران اثنا خان شجاعت کیش شباشب از کوری بنده یلغار کرده در میدان نمایان
کردید اکرچه دلوای را معلوم شد که امین خان حاکم سرا با لشکری می آید اما از وضع اندیشه بد نداشت
چون خان جلادت نشان برابر فیل سوارش رسید فرمان داد تا سپاه لشکرش صدای دین دین
برداشته بر اجتماعه در افتادند و بقتل و غارت لشکریانش پرداختند و فیل سوارش را کرد کرفته
از شمشیر و نیزه دست آزمائی کرده آورا بر زمین آوردند دران حین آن نادان هرچند الحاح نمود که برابر
قد فیل زر و کوهر هم میدهم مرا از جان بکذارید هرکز سخنش قبول نکرده از عماری برکشیده زبانش بیرون آورده
بران پاپوشها زدکه چرا ازین زبان حرف ناسزا کفته بودی پس سرش از تن جدا کنانیدند چون

کرش را بهر [illegible] نچه راقم سطور اینواقعه را مفصل در نشان حیدری ترقیم ساخته است غرض
عابد خان نظر به بهادری کرده از انجا مع جمعیتش طلبیده به بندوبست صوبه تعین کرد پس نامبرده
مورد الطاف حاکم گشته صاحب فیل و نشان و نقاره شده دو هزار پیاده و پانصد سوار باجازت حاکم
نسرانهم ساخته داخل محافوظان صوبه گردید و اعتبار کثیر پیدا کرد غرض صوبدار موصوف بتدابیر شجیع
و سید پیر کلان جمعدار اگرچه یکسال حکومت کرد اما پیشکش پالیکاران بے باق بوصول آورد پس
معزول شده روانه حیدرآباد گردید منور خان بابا لب صوبه و آدم قلیخان بن عالم علیخان امیر حیدرآبادی
بقلعداری نامزد شده هردو باتفاق رخصت انحدود یافتند آسامی مواضعات جاگیر قلعداری اینست در
تعلقه پرگنه حویلی ایلور هلکور کرناتهه هلی ماکوتر مدلور کوتهه میل کوتهه کندگن هلی گمن هلی گول
جمع کامل چهل و دو هزار مفصد هون محمد شاهی مع خرج سبندی یعنے سالیانه قلعدار روپیه صد میواتی و
دو صد جزائر بردار و متصدی و چوکی نویس وغیره مقرر بود فی الجمله قلعدار داخل قلعه گردید و صاحب صوبه
دیوان خود را به بندوبست حساب جمع و خرچ بصوبه روانه کرده خود بدو سه هزار سوار و لشکر صوبه گردنواح
پالیکاران گردیده بعبرتنمائی زر پیشکش هم بوصول آورد و در علم پیمایش وقوفی داشت تا همه شیب و
فراز صوبه و محالات پالیکاران بنظر خود مشاهده کرده پیمایش مزروعه و بنجر نمود و در یکسال ازین کار
یافته بصوبه رسید و پالیکاران را بدام فریب کشیده بخود متفق ساخت غرض باین تردد بعد
[illegible] خان باز بایالت صوبه سرانامزد شده فایز گشت و برآئین سابق بندوبست

وراوی روایت کرده که سید بوجی بن سید وزاد گهور عزیه چون همه کارخانجات سرارا از سستی حاکمان
بی نظام دید باشکر خود در تاخته بتسخیر پنوکنده همت گماشت احمد خان نامی قلعدار آنجا بسته
مردانه او را دفع کرد و صاحب صوبه را بر انمعنی اطلاع در داد پس اجراری بدو هزار سوار و چهار هزار پیاده
در تاخته هندوپور را غارت ساخته باراده تسخیر پنوکنده پیشتر کوچید مرهته ازین معنی خبردار گشته مقابله و
مقاتله با فوج بادشاهی مناسب ندیده مراجعت بسبندو نمود صاحب صوبه سیدی به پنوکنده
اقامت ورزیده معاودت بسرانمود و مسجد چوک سرا که تا حال قایم و از مصلیان آباد است بنا ساخته
اوست و بعد ۳ سال معزول گردید درگاه قلیخان بعد نجیب خان احراری حاکم صوبه سرگشته از
حضور آصفجاه رسید و رنگ آنصوبه باطوار بالیکاران و اغماض ناظم دکن بر انمعنی دیده بجای خود مقرر
کرده بود که وقت جنگ فیمابین بالیکاران هرکه زیاده زر میداد بکومک او میپرداخت و از ایشان هرچه
زر و غیره بدست آید غنیمت میشمرد و محمد فتح پدر حیدر علیخان از کولار آمده ملازمت خانمومی الیه حاصل
ساخته بنوکری عمده نامزد و تهانه دار بالاپور کلان مقرر گشت غرض در یکسال ازینجا معزول شده
به بخشی الملکی صوبه ارکاٹ مامور گردید عابد خان بامر صوبداری تقرر یافته از حیدرآباد رسیده در بندو
بست خود بود که بالیکار سیسپور با حاکم بدنور و دیگران که جنوبی و شرقی میسور بودند اتفاق کرده بر مومی
بالاپور کلان شبخون زده غارت ساخت و اراده تسخیر قلعه مصمم داشت اما دران معرکه فتح محمد شجیع
قتیل گردید پنج شصد پیاده بهمراه خود داشت تردد شایان و کوششهای نمایان بظهور آورده غنیم

را غارت ساخته همه اسبابش غنیمت آورده روانه صوبه نمود و در انجمله اسپان افغان مذکور نیز آمد
چون افغان نامبرده اسپان خود را دید از حاکم درخواست که این را سان من است بدهاند حاکم فرمود که
اسپان غنیمت پالیکار منحرف اند بحضور خواهند رفت شما را نمیرسد دعویه شما از پالیکار راست آید
جدوکد بسیار و بمعنی نموده بر دیوری نشست بعد چهار روز اهل کار سرکار او را فهمانیدند از دیوری
برداشتند و بهمین نزدیکی صاحب صوبه بعزم ملک گیری اعلام و خیام بیرون کرده روز اول برجوی
هالن هلی نصب کنانید و خود بدولت صبحی کوچیده بچند خواص داخل خیمه شد در اثنای راه افغان مذکور
شخصی را فرستاده باز سوال گذاشتن اسپان نمود خانمذکور بمقتضای وقت بغضب آمده فرمود اگر باز
درخواست اسپان مسکینی از میخ کوب سر خواهم کوفت پس فرستاده او مراجعت کرده جواب
دندان شکن صاحب صوبه را بافغان باز گفت او بغضب تمام راست برخاسته بر اسپ سوار شد و
با یک شخص دیگر ببرد و کان عطار رفته خوشبوی خرید کرده بر بدن و پارچه مالید براه هالن هلی گرفت
چون نزدیک رسیدند دید که خان معزز در شامیانه تشریف دارد و تا آنزمان خیمه خاص نرسیده و
سراپرده نکشیده شده بود اندرون شامیانه روان گردید چون افغان بمقابل رسید یعنی روبرو شد
خان موصوف خالی الذهن برای تعظیمش برخاست تا او بهانه معانقه نزدیک آمده ناگاه خنجر بپهلویش
چنان زد که بهمین ضرب بر جان بحق تسلیم نموده بر زمین افتاد و او بر سینه اش نشسته بر ریشش مرده نیف
[illegible] میخ کوب را دست از عقب آمده بیکضرب سرش ریزه ریزه ساخت و شمشیرش را

صوبه کرد آسود چون دران حال قلعدار بادشاهی انتقال کرده جایش خالی بود بحضور نوشته شخصی را
از معتمدان خود که محمد خان نام داشت و از قوم پنی بود تا تقرر شدن قلعدار از حضور مقرر ساخت و
در وبست پرگنه بالا پور کلان در جاگیر خان صاحب صوبه از حضور برخلاف صوبداران سابق مقرر شده
بود و در ایام حکومت درگاه قلیخان هم با لیکاران در ابتدای یکدیگر کمر سعی بسته بودند و خان موصوف هر که
زر بسیار داد بکوشش سعی مینمود و سوای پیشکش مقرره سرکار چیزی بطور نذر بحکمت عملی خود میگرفت
و سپاه را خوشدل داشت و اسباب جنگ هر وقت مهیا میکرد چون آصفجاه برفوت قلعدار قلعه برا
اطلاع داد همون قلعدار را که صاحبصوبه مقرر کرده بود بحال داشت و همدران روزها با لیکار چیتل درگ
و بدنور و میسور و رای درگ و هرپن هلی بصرف زر بسیار چوکیهای خود را که گرد شهر صوبه بود برداشته
بدار المقرای خود طلبیده داشتند پس درگاه قلیخان بعد دو سال بقتل رسید تفصیل اینواقعه اینکه شخصی از قوم
افاغنه دلیل خان نامی از طرف پرچ آمده نوکر محمود خان حاکم صوبه سرا که ذکرش بالا مذکور گردیده
شده بود دوازده رایس سپاه داشت چون از دیگر صوبداران ذوی الاحتشام رسم نذر برداری بخود مشاهده
نمود بر طرف گشته خانه نشین بود اما اسپان خود را بچند افغانان داده نزد با لیکار رتن گری
نوکر کنانید مواجب ماهیانه که همه جا مبلغ نصف به بارگیر میداد و نصف بصرف خود می آورد دران زمان
از قضا با لیکار رتن گری از حکم حاکم منحرف شده سر بخوت برافراشته بود لهذا با لیکار مرکب را حسب
اشاره ساخت تا او که جویای چنین وقت بود بمجرد اجازت حاکم شب در تاخت و معموره رتن

محمد خان بنی بر فیل سوار شده بعزم تاخت و تاراج لشکر نواب سبقت کرده جنگ شروع نمود و
فتح محمد شجیع و سید پیر جمعدار که سرداران معتبر بودند مردمان خود را کرد فیل سوارش داشته ببرد آرا
کردیدند غرض از صبح تا یک پهر روز بین الفریقین آویزش سخت رو داده بازار زد و خورد گرم گشت
نواب با سواران خود از عقب لشکر قلعدار در تاخته در افتاد تا سلک جمعیت او از هم گسیخت با این
قلعدار و شجیع مذکور جای خود را قایم کرده تا دو ساعت بدفع سپاه اعدا مشغول بودند آخر الامر هر دو بقتل
رسیدند و از طرف داماد و همشیره زاده نواب در آن معرکه گاه با پنجاه شصت رفیق نواب از فرزندان و خویشان
انها را زیاده دوست میداشت کشته شدند بعد این واقعه نواب طاهر خان بی اندیشه داخل شهر شده
عزم رفتن قلعه نمود میوانیان و هزاریان توپهای قلعه را با کلولها سر کردند و سوای وصول از ماهیانه خود
نگذاشتند که داخل قلعه شود پس نواب لاچار شده از روی حساب ماهیانه ایشان را رسانیده با خود متفق
ساخت و مامور بندوبست خود کردید و مفصل این اخبار بحضور نوشت و بالفعل شخصی را از طرف خود
بقلعداری مقرر کرده بفراهمی لشکر پرداخت چون دو سه هزار سوار و چهار پنجهزار پیاده زیر رایتش
جمع کردید بر بالیکاران باجکذار در تاخته بزور شمشیر از هر کدام سوای زر پیشکش هزار زر نذر گرفته
بتصرف خود درآورد القصه از ابتدای سنه یکهزار و یکصد و سی و دو فصلی تا آخر یکهزار و یکصد و پنجاه و
سه فصلی اگرچه با مرصوبداری پرداخت و چهار هزار سوار را نوکر داشته اما مسرف بود که یک سوار را دو صد
و سی صد و چهار صد روپیه ماهانه مقرر میکرد لهذا مواجب ماهیانه تمام بایشان نمیرسید زیرا که از آمد

پیاده از تفنگ کشت وارثان صاحبصوبه لاش مرحوم را برداشته بصوبه آوردند و در باغی که پیش روی
دروازه غربی قلعه واقع شده مدفون کرده فقط مزار سنگی و کردش چبوترهٔ کچ تیار ساختند پس عبدالرسول
خان پسر کلان خان مرحوم خود مسند آراشده باتفاق قلعدار لشکر فراهم ساخته شرایط نیابت پدر
بجای آورد و این حقیقت مفصل بحضور آصفجاه رسانید اگرچه از حضور همون زمان نواب یارخان بابا
صوبه مقرر گشته مرخص گردید اما بغراهمی لشکر و نگهداشت سوار و پیاده تا مدت نه ماه همونجا ماند پس ازان
جمعیت شایسته فراهم کرده بصوبه آمد عبدالرسول خان جمعیت خود را که فراهم کرده بود بمدد قلعدار نموده برای جنگ
تاکید اکید کرده خود بجا گیر پدر خود یعنی ببالاپور کلان شتافت چون نواب یارخان مع لشکر بمیدان عیدگاه
فرود آمده قلعدار و دیوان صوبه را برای فرستادن کلیدهای دروازه گفته فرستاد قلعدار و هزاریان
قلعه و صوبه بتکرار مواجب سالانه خود و در ماهه سندی بعمل آورده در سپردن شهر و قلعه بعد اخذ در ماه خود
قرار کردند نواب اینمعنی را در گوش هوش خود جا نداده گفت از ایام مداخلت خود بصوبه بیانه مقرر
دستور و تصدیق حضور خواهم داد پس قلعگیان باقبال اینمعنی نپرداخته مستعد بجنگ گردیدند چنانچه
قلعدار فوج نهانه قلعه همراه خود گرفته برج و باره شهر را قایم کرد و نواب بر حصار شهر حمله کرده خواست که
شهر را غارت سازد فتح محمد شجیع بجمعیت خود مانع دخول گشته حمله کنان را بهزیمت داد آخر الامر در
دروازهای شهر دو سه جنگ واقع شده قلعگیان هر بار غالب می برآمدند نواب لاچار شده با لشکر خود
در میدان گهن ملی فرود آمده کرد شهر محاصره کرده در فکر مورچال بود در آن اثنا روزی صبحی قلعدار یعنی

سپاه باقی ماند و شکل ادای آن بنظر نیامد و برای زر خود همه سپاه اتفاق کرده دنگه نمودند لا علاج گشته
مع فوج بارا ده اخذ چیزی زر سمت بدنور نهضت کرده بر موضع لکوری فرود آمده بود آنروز چند افاغنه که از
صبح فاقه بودند بر دیوری هجوم کرده شور برداشتند در انوقت نواب نیز بغضب آمده یزکداران را گفت
که این بسکان را دور برانید چون این سخن افاغنه گوش کردند از جان خود دست شسته راست در خیمه خزیدند و
نواب را از تیغ و خنجر کشتند پس همه لشکر منتشر گردیده لاش نواب در خیمه افتاده بود بعضے موالیان خیر خواهش
لاشش برداشته بسرا آوردند دلاور خان آنرا بعد تکفین در صندوق سپرده نزد پسرش که افضل خان نامی
قلعدار کولار بود روانه ساخت و او از انجا بجا گیرش که تعلقه تروالور بود فرستاده مدفون گنانیدند دلاور خان
خود بندوبست صوبه کرده مفصل این ها جرا بحضور نوشت پس همون زمان عنایتنامه تقرر صوبداری مع خلعت و
خطاب نواب از حضور آصفجاه در سنه ۱۱۵۵ یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری که دوازده سال در قلعداری بسر برده بود عز اصدار
بخشیده صوبداری مع قلعداری تفویض یافت چون نواب دلاور خان حاکم صوبه سرا گردید به نیک نیتی و غربا
پروری و رحم دلی شهرت یافت و تخفیف سبدی نموده ضرورتاشش بغصه سوار نگهداشته دیگر انرا
رخصت ساخت بدستور پیادگان را پس تا ایام ریاست خود بطرف هیچ بالیکار سواری نمود و بکسی اذیت
نرسانید و فیمابین نواب و غلام مصطفی خان بخشی بادشاهی بسیار محبت و اخلاص بود چنانچه هر دو
پتنگ بازی میکردند و بخشی مذکور بعد رحلت وی از عارضه تب انتقال نمود چون خبر انتقال او بنظام الملک
رسید مکرم علیخان نامی را بمنصب بخشی گری معزز ساخته روانه فرمود حاصل کلام بر حم دلی و نرم مزاجی

خرج بیشتر بود پس هر روز اهل سپاه برای زر خود بر دیوری نواب دهرنامی نشستند پس
لاعلاج شده بار امع فوج بطرف پالیکاران در تاخته به گرمی و نرمی مبلغ خطیر میگرفت و بادای
مواجب لشکر میپرداخت بعد چندی تعلقه دُدّیری که محال تعلقه حویلی بود بدولک روپیه پالیکار جنتل در
فروخت غرض تا زیست خود هیچ پالیکار را نگذاشت که ازان چیزی نگرفت حتی از پالیکار میسور
و بدنور و کلیکوت که زر پیشکش ایشان بحضور میرسید سوای آن نذر خود بزور میگرفت اگر کسے بدادن
زر عذر میکرد ملکش را تاراج و رعایا را خراب میساخت ازین سبب آنها حسب مقدور خود زر میدادند و بعد
از ایام حکومتش دلاور خان بن دل دلیر خان بن دراب خان اکبرآبادی که شش هزاری منصب داشته بود
نظام الملک آصفجاه او را بسیار دوست میداشت و در وقت برکنه پاکتور بخان مذکور جاگیر داده بود در انولا
طلب داشته بجد و کد بسیار قلعه اری صوبه سرا و دیوانی بادشاهی تفویضش کرده روانه فرمود چون دلاور خان
داخل قلعه گردید نواب حیدر خان باده حصه قلعه گذاشته در شهر سکونت داشت اما در ظاهر با قلعه دار
متفق بود ازین سبب که روز هجوم سپاه خود مدد نماید و همدران روزها راکهو و فتح سنگ مرهته با لشکر کثیر
برحسب طلب پسر علی دوست خان صاحبصوبه ارکاٹ یعنی صفدر علیخان که ذکر مفصل در اخبار مرآت او
کهور پرینه ترقیم خواهد یافت از همین راه یعنی از تعلقات صوبه سرا در تاختند و از بعضے پالیکار نواحی خود
گرفته متوجه ارکاٹ گردید نواب برای مقابله مرهته در فراهمی لشکر بود که او شان بجنور کهات گرفته
تر چناپلی رفتند لهذا بجای خود آمد و غرض میست و یکسال بر همون آمدن [illegible]

ازانجا صاحب نامراد خجل گشته راست بسمت ادهونی شتافت و هدایت محی الدین خان همشیره زاده
نواب ناصر جنگ را بسخنان چرب و شیرین فریفته تحریص و ترغیب ریاست صوبه ارکات بلکه
همگی شش صوبه دکن ساخته برداشت اگرچه خانموصوف نواب دلاور خان را باعانت خود طلبیده اما نواب
دانا در این امر اقدام ننمود و هرگز سخن او را گوش نکرده بکنج سلامت بنشست و در مهم ارکات که نواب
ناصر جنگ بعزم انتقام انور الدینخان ناظم ارکات که از دست هدایت محی الدینخان و چند اصاحب
ظاهر انبور کن در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو هجری کشته شد همت بگماشت دلاور خان نیز
مع افواج چند پالیکار حضور طلب شده بود و در مشورت قتل ناصر جنگ اگرچه صاحب صوبه سر رضا مند نبود
اما افاغنه جبرا بر تجویز نامه مهر شکسته بودند و بعد شهید شدن ناصر جنگ بلطایف الحیل که بیماری را
بهانه ساخته داخل سرا گردید پس آنمقدمه پالیکاران بالکل از حکم صاحب صوبه انحراف ورزیدند و با از دایره
صدر خود بیرون نهاده بودند چنانچه پالیکار میسور فوج کشی کرده مدگری را که در تصرف پالیکار مرشی بود
بزور بازوی خود تسخیر نمود بدستور دیون هلی و سلکشه از دست حاکم چک بالاپور مفتوح ساخت و مرار او
بن سد هوجی گهورپرده وقت را غنیمت دانسته با فوج گران در تاخت و تعلقه مرک سرا مع قلعه کوهی از
دست قلعدار پالیکار رتن گری گرفت و آمر ابور محال جویلی صوبه نیز بضبط راو مذکور رفت غرض روز بروز
حکومت و دولت صاحب صوبه نزول کرفت تا آنکه آخر عهد نوابیش باین منزلت فایز شده که از پالیکاران کسی
عند الله حق سرکار بر خود لازم دانسته چیزی میفرستاد میگرفت والا متعرض حال و مال کسی نمیگردید و

نواب پالیگاران کرم خوکشته دوکان فتنه و فساد بایکدیگر درچسپیدند حتی پالیگار چیتل درگ قابو
یافته محال تعلقه حویلی یعنی قلعه نویهال را مورچال زده بجنگ مردانه تسخیر کرد باین صاحب صوبه
بتنبیهش نپرداخت بدستور دیگر پالیگار هم اگرچه بجای خود سرکش بودند وحکم صاحبصوبه را بدل خود
جا نمیدادند اما مصلحتا باندیشه تاخت و تاراج ملک های خود بستوران ناظم دکن ظاهر رجوع بوده در عوض
مبلغ پیشکش چیزی میرسانیده بودند چون در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری نظام الملک برای
بندوبست کرناتک پایانگهات نهضت فرمود نواب دلاور خان نیز حضور طلب شده بهزار سوار و چهار هزار پیاده
جمع کرده و بخشی شهزار مردم پالیگار همراه خود برده بود بعد فراغت ازان مهم رخصت گشته بصوبه
سرا رسید بعد انتقال نظام الملک کار آنصوبه بسیار بی بندوبست و خراب تر گردید چنانکه همدران روزها
حسین دوست خان عرف چنداصاحب نایطه داماد علی دوست خان ناظم آرکاٹ از قید مرهٹه رهائی یافته ببدو صد
سوار و چند پیاده از راه هیرهر چون بچیتل درگ درچنیکه بسپانایک راجه هرپن هلی بکوه مای کنده گذشته
چیتل درگیه بود محاصره کرده بکشایش آن تدبیرها می انگیخت رسیده پالیگار درگ مذکور التماس نمود که الحال
زمیندار هرپن هلی بر تعلقات اینجانب تاخته ملک تاراج میکند اگر بحمایت من کمر کوشش بر بسته دشمنم را
زیر ساز یده هزار روپیه نقد میرسانم صاحب مذکور سخنش را قبول کرده همراه او برآمد چون فیمابین بجنگ
شروع شد و کار زار بحد رسید سپاه هرپن هلی ظفر یافته همه ایشان را منهزم ساختند و سر پالیگار
چیتل درگ بریدند پس دران زد و خورد عابد خان پسر صاحب مذکور و اشرف علیخان داماد گشته شده

عیاش بود اکثر اوقات خود بتعمیر عمارات رنگین و سیر و تماشای گلزار و گشت صرف میکرد چون
در سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری بالاجی راو ناظر کرده پونا سند ملک هفتاد لک
روپیه از صلابت جنگ همدست کرده بهر آنکه در وقت بست تعلقات صوبه سرا سوای پالیکار داخل
مبلغ مذکور شده بود باین نواح فوج کشی نمود چنانچه راقم سطور مفصل این حقیقت در نشان حیدری
ترقیم ساخته است قصه کوتاه نقل سند مذکور بنواب فرستاد نواب نظر غور بهر ناظم حیدرآباد نموده
بی عذر قلعه صوبه مع پرگنات سپرده رسیدش گرفته فارغ گشت راو مذکور بردیات و پیری و کثیر العیالی
نواب نظر کرده در وقت بست پرگنه کولار از طرف خود جاگیر داده روانه نموده بلونت راو ناظم امیر خود را
با یالت آنصوبه و تنبیه پالیکاران شرارت کیش با جمعیت بیست هزار سوار گذاشته خود بیشتر
روانه گردید و تا سرپرنگ پتن بتصرف خود آورده در هر قلعه و پرگنه تهانه گذاشته بود چون بعد
مقدمه صلح جنگ میسوریه برسانیدن کرور روپیه فیصله یافت راو مذکور مراجعت بپونا نموده اما تهانجات
خود از قلاع آن سرزمین نه برداشته بود سنه ۱۱۹۳ سال بلونت راو معزول شده مع لشکر سمت کرنه شتافت
عبد المجید خان حاکم آنجا از دست او بقتل رسید پس کوپال راو ناظم مرج با یالت آنصوبه مقرر شده
سی هزار سوار رسیده بعد بست و بست خود بر آنهمه ملک بس نکرده فوج کشی نموده بنگلور را که بتصرف میسوریه
درآمده گرد بر گرد آنرا بر محصوران تنگ ساخته بود آخر بتدابیر عده و مال نواب حیدر علیخان که از مطالعه کتاب
نشان حیدری [illegible] روشن خواهد شد بی نیل مقصود برگردید و یکسر تهانجات مرهته از قلعه

دلیر دل خان برادر خود را در بسوایتن داشته پیشکش پالیگاران آن نواح بصرف سبندی و خرچ بیوتات
خان مذکور واگذاشته بود و در عهد نظامت صلابت جنگ برادر ناصر جنگ راجه پتهیل داس دیوان
شخصی حیدر قلیخان نامی را بسفارش خود بعده گرفتن دو لک روپیه از وی نذر سند صوبداری صوبه برار
بهمرسانید جنگ دامنید اگرچه در غزل نواب کوشید اما شخص نامبرده برخی بنا بر فراهمی سوار و پیاده
شش هفت ماه همونجا ماند از قضا دران اثنا صلابت جنگ بدار ضرور افتاده باخذ پیشکش
از پالیگاران صوبه برار خود بدولت فوج کشی نمود و نواب را هم همراه خود گرفته بود چون رفته رفته
بسرینگ پتن رسید در آنوقت حیدر قلیخان با فوج فراهم ساخته خود بهوس ریاست در رسید
سواد عیدگاه سرا را مضرب اعلام و خیام خود ساخت و کلید بابها از نایب نواب موصوف درخواست
چون او عذر حکم آقای خود نمود خان نامبرده از روی اضطرار خواست که حمله کرده شهر را غارت و
شهریان و قلعگیان را قتل سازد قلعه را آنجا از توپ و بندوق او را ازین عزم باز داشت و صاحب دیوان
آنصوبه بمفصل این کیفیت با قای خود نوشت نواب بحضور ناظم عرض نمود که ازین بنده ضعیف
چه قصوری خدمت گردید که اینقدر برهمی منظور جناب گشت بمجرد استماع اینمعنی صلابت جنگ بدل خجل شده
دوازده هزار سوار مستعین دلاور خان نموده فورا روانه ساخت تا بسرعت تمام آنجا رسیده را
که بر قلعه بادشاهی جنگ انداخت گرفته طوق در زنجیر کرده بر بهل روانه حضور سازد پس دلاور خان
شبانه شب در تاخته شخصی نوار دراکه از نیمعنی واقف نبود یکایک گرفته روانه حضور نمود عرض نواب

اتفاق کرده بر تیپو سلطان فوج کشی نموده بودند هری پنت پرکیه با فوج خود رسیده در سنه یکهزار و
دو صد و شش هجری از دست غلام محی الدین قلعدار و قتیکه قلعدار مذکور بحکم حضور قلعه خالی کرد
همه اسباب جنگی و ذخایر و توپخانه وغیره بکوه مدکری روانه کرده در پرانیدن دیوار قلعه مستعد بود
و زیاده سپاه نزد خود موجود نداشت گرفته یکسال عمل کرد و بعد صلح فیما بین هر سرکار در سنه یکهزار
و دو صد و هفت هجری باز به تیپو سلطان منتقل گردید بهادر خان آصف دوران زمان بحکومت
آنصوبه نامزد شده بعد آن حسن رضا نایط چونکه در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری لشکر انگریز
بسرداری جنرل هارس سپه سردار در تاخته بسعی پست و یکروز از یورش قلعه سرینگ پتن گرفت
و سلطان قتیل شد بقلعه داخل کمپنی انگریز گردیده است اورنگ سیوم در ذکر صوبه ادهونی و حکام
آنصوبه آنکه ادهونی قدیم مکانیست کهستانی چنانچه پیش از سه هزار و چند سال در زمان بهیم سین
حاکم شهر بیدر بن چندر سین جادو که بردختر دمنتی نامش راجه نل بل حاکم مالوه عاشق دیوانه گشته
چنانکه این قصه در عهد خلافت اکبر بادشاه دهلی شیخ فیضی حسب الحکم بنظم در آورده بنله دمن مسمی
مشهور ساخته است مخفی نماند که چندر سین عاشق سیونتی که بزمره اهل اسلام مشهور بچنباوتی
بر چهواد دختر سوبل حاکم کنچن نگر عرف کنجی بود چنانچه شرح حالش بر سبیل اجمال نصرتی ملک الشعرا
بیجاپوری بزبان دکهنی در کتاب گلشن عشق گفته است تعمیر یافته و بر قله پنج کوه حصن نخته کشیده
شده است یکی دار دیگر بهزار زینه و تیلی بنده دابر آهیم بیتری وغیره مشهور است چونکه بعد تسخیر

متعلقه سیرنگ پتن برداشته شده و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری بسالت جنگ بین نظام الملک
آصفجاه با تفاق نواب حیدر علیخان اول هسکوته کرفته بصوبه سرا رسیده مورچال زده بسعی دو سه ماه
از دست قلعدار مرهته که چمناجی پنت نام داشت تسخیر کرده در وقت آنصوبه مع پالیکار نظامت حیدر
علیخان بهادر سپرده خود باد هونی مراجعت نمود پس خانموصوف قلعه را شکسته فقط ارک قلعه و حصار چه
وریونی محکم ساخته میر علی رضا خان را به بندوبست آنصوبه تعین ساخته خود بضبط چک بالاپور غیره
شتافت چون بعد پنجسال مادهو راو بن بالاجی راو ناناشرکشی کرده قلعه آنصوبه از دست میر
موصوف بتصرف خود آورد و او را داخل ملازمان خود ساخت و تعلقه کرم کنده جاکیر داده به بندوبست آن
نواح نامزد نمود تا مدت هشت سال باز آنصوبه بضبط مرهته بود پس ازان حیدر علیخان بهادر بعد چند
چرکولی و تقرر صلح که در بندوبست نواح کورک بود و بسبب تسلط راکهو برادر بالاجی راو کشته شدن
نارا این راو بن بالاجی راو در کارخانجات دولت مرهته خللها افتاد قابو یافته تیپو سلطان را با فوج کران
روانه کرد پس سلطان بکوشش چند سیبها دوانیده و حصار شکسته از دست بابوجی سندیه قلعه تسخیر کرده
بضبط خود آورد و در همون ایام خان بهادر اعتبار قلعه زمین دوزی صوبه سرا نکرده شرقی رویه کوهست
بنام بسمانگی درک آنرا مضبوط ساخته شهر هسم هموجا یعنی کردآنکوه آباد کردن اراده داشت اما بتوپیر
بعضی اعیان دولت موقوف کردید پس ازان تا بیست و سه سال زیر حکم حیدر علیخان بهادر و تیپو سلطان
ماند در حینیکه کورنر جنرل لارد ارل کارنوالس سپه سردار افواج انکریزیه نظام الملک حال و ناظم پونا

چنانچه دیوار شرقی و غربی احداث یافته بود که تا حال باقیست و نیز بر قلعهٔ کوه دیو گڑھ
که در جنوب مستکی بران کوه است و جنوبی ادهونی بشهر کروهی واقع شده در میان اسلامیان سیاه دونگر
مشهور [illegible] کشیده تهانه معقول گذاشته مستعد بجنگ گردید و برادر دوم رام راج که
گویند راج نام داشت با کنگم اج موافقت کرده بود رام راجه بعزم تنبیه و کوشمال ایشان فوج کشی نمود
آخر بقصور و فتور بعضے سرداران لشکر خود هزیمت خورده مراجعت بهیجے نکرد عرف آنے گندی نمود
و باستمداد علی عادل شاه بیجاپوری و قطب شاه حیدرآبادی باز لشکر جمع ساخته سمت ادهونی
شتافت اول سیاه دونگر را تسخیر کرد و بعد ازان بتردد وسعی عدو مال عادل شاه بعرصهٔ نه ماه قلعه
تسخیر و هر دو برادر جنبجو اسیر ملازمان عادل شاه گردیدند چون رفته رفته دولت رام راج رو بزوال
نهاد او از دست پادشاهان دکن کشته شد تا در سنه نهصد و هفتاد و سه هجری صوبهٔ مذکور مع
توابعش بضبط امرای عادل شاه درآمد ملک ریحان خان معتمد خاص علے عادل شاه صوبه دار ادهونی گردید
و به بندوبست آنملک قیام ورزید و از پالیکار اطراف و جوانب بارها جنگ کرده همه را زیر حکم خود
آورد سی و نه سال با مرصوبداری پرداخته آخر باجل طبیعی مسافر دار بقا گردید پس همو بجا
برآمد آنکوه مدفون شد و پالیکار کپتال در ایام حکومتش رسوم و انعام کاولی ادهونی یافته ترقی نمود
بعد از حضرت عادلشاه ثانی سیدی مسعود خان متبنی ملک ریحان مرحوم و تربیت یافته علی عادلشاه
از قوم حبش بود بایالت آنصوبه نامزد شده رسیدند که قلعهٔ بالین ندارد و آبادی هم زیر کوه است

بجا پور و گولگنده خطبه آنصوبه بنام عالمگیر غازی خوانده شد محمد اپوز نامزد کردید پیشتر صوبه
شهر بیدر بود هوای گرم و خشک دارد شمالیش بهشت فرسنگ آب تنگ بهمدراست
غربیش بفاصله نه فرسنگ آب جوی بگلیست و آنطرفش سرحد بلاری و رای درک واقع
جنوبیش بنجکر و هی سلسله کوههای سیاه دونگر و کپتال شرقیش باندک فاصله جنگلستان
بتی گنده و بندی گنده و دیهات سرکار کنول چونکه صوبه مذکور رفته رفته بتصرف راجهای آنی گنده
درآمد در جاگیر راج کنوار عمه کش راج مقرر کردید چنانچه از طرف زن مذکور شخصی بهرما سنگ بحراست
قلعه و ملک میپرداخت و بعضے گفته اند که حصار هنراز زینه در زمان حکومت بهرما سنگ بنا کردید
غرض شش و شش سال بتصرف زن مذکور ماند بعد انتقالش به پسرش که دهرم راجه نام داشت
منتقل کردید و نامبرده در زیر دامن کوه تیلی بنده آبادی بنا نهاده چند خانها تعمیر کنانید که بیشتر
نبود چهل و یکسال ریاست کرده بمرضی درگذشت سپس چون راماراج بسیام کنوار دختر کشن راجل
نامزد کردید آنصوبه در جهیز زوجه خود جاگیر یافت و کنور راج برادر خود را نایب خود ساخته بحکومت
آنصوبه فرستاد و قلعه پائین بنداشت همه را و ورایان برآلای کوه مابین بهراز زینه و ابراهیم بیتری
سکونت پسند آشتند چون بعد چندی بسبب مال و جاه دنیا بهردو برادر خلافی رو داد چنانچه
حاکم ادهونی از برادر خود بغی و سرکش شده بیغرمانی میکرد آخرکار بجنگ و جدل افتاد حاکم مذکور
لشکری بسامان جنگ بیاراست و بر قلعه کوه مرتال که غربیش بنجکر و هیست قلعه تعمیر میکرد

بی اندازه از سنگ و گچ بصرف دو لک روپیه بدو سال و نه ماه تعمیرش تمام ساخت و شخصی تاریخ تمامی
مسجد درین فقره دیده که مسعود خان بانی این مسجد بوده پس اطراف مسجد راسته بازار و کوچها ترتیب
داده شهری آباد و بنام پسر خود مسمی ببابا نگر ساخت و کار مسجد اگرچه دست بسته برآمد اما نقش
و نگار لاجورد و زنگاری بیک صحن اول بصفاهت بسیار کرده تتمه ناتمام ماند و بجای مسجد قدیم حوض آب
مسجد جدید ترتیب داد دران حال سلطان عالمگیر بر دکن لشکر کشی نموده دولت عادلشاهیان را تاخت و
تاراج کرد و آنصوبه در ایالت غازی الدینخان فیروز جنگ مقرر گردید و او جهانخان منصور جنگ را با لشکر
کثیر بضبط صوبه روانه کرد چنانچه خانمسطور تا مسجد حمله کنان در تاخت مسعود خانیان خبردار گردیده
به تیغ و تفنگ و نیزه از قلعه دویدند و بزور بازوی دلاوری و مردانگی لشکر غنیم را هزیمت دادند و
بسیار سپاه خصم را از جان کشتند پس مظفر و منصور حسب الحکم خانمسعود مراجعت نموده برج و
بارهای قلعه را مستقیم بآلات حرب کرده آماده جنگ شدند چونکه کشایش قلعه بجنگ تیر و تفنگ
غیر ممکن نمود سردار لشکر خصم در تشویش و تدبیر افتاده بعد فراوان تردد و بسیار جهد چند متعلقان
آنجا را طلبیده بانعام شایسته امیدوار ساخته احوال قلعه و عزم مسعود خان دریافته در باب تسخیر قلعه
با آنها استمداد خواست آن برهمنزنان دولت گفتند مسعود خانیان در شجاعت و دلیری وعدو مال
بی بدیل و نظیر اند اگرچه بعد تلف هزارها مردان کاری و دیر کشی ایام محاصره قلعه مفتوح خواهد شد
اما تدبیری سهل است که خزان محصور معتقد بمسجد است اگر بآن آسیبی رسد فی الحال قلعه خواهد گذاشت

پس اول برای سکونت خود حصار پائین قلعه از گل گرد دیهی که چند خانه معمور بود چنانچه سابق ذکر رفت
بتعمیر پخته مع برج وباره تعمیر نمود و جمعیتی نیز که با بنی پائین قلعه در وا من امن یار کن بقا صلاح
یک اندازتیر واقع شده بنود او را لشکر وار بینیه گویند بهمون ایام آباد شد از انجا که خان مسعود
پاک دل و نیک نیت و رعیت پرور و غربا نواز و هر دل عزیز نیز با اینهمه اوصاف خلیق و صاحب تمیز
بود و در عهدش رعایا خوشحال و خرم بوده بکارهای خود چنان سعی میکردند که ملک خوب آباد شده
بجز کسی جا نماند بلکه همه جنگل و صحرای لق و دق مزروعه گردید چنانچه زبان زد اکثر مردم است که
در زمان مسعود خان چنان کثرت زراعت بود که مسافری را بستن اسپ و گاو شاخی برای میخی
سوای جنگل همدست نمیشد و عین محاصل محالات حویلی صوبه سوای زر پیشکش پالیکار وغیره
شش لک و هفتاد و پنجهزار روپیه همون رایلی از روی حساب نصف نصف بسرکار میرسید سه چهار هزار
سوار و هشت هزار پیاده به بندوبست صوبه نوکر داشته بود و در سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری عزم
بنای مسجد نموده جای مناسب در یافت و جائیکه الحال مسجد ترتیب یافته اگرچه مسجدی خرد بسیار صحنی از
گل در زمان راجها محمد شهباز نامی تعمیر کرده اما خراب افتاده بود همونجا مناسب یافت و رعیت مالک
آنزمین را بلغو حق زمین راضی کرده هفتاد هزار روپیه از خزانه خود داده زمین مذکور خرید کرد و در سال یکم
بساعت سعید بنا انداخت چنانچه شاعری تاریخ آن بنا باین آیت کلام الله یافته قول
فول وجهک شطر المسجد الحرام پس بحمد تمام و بفضل انعام و صنعتهای

محی الدین خان در آنوقت مستاجر بجاپور بود و از طرف بیگم مذکوره طالب محی الدین خان بایالت
آنصوبه نامزد گشت بعد انتقال بیگم مسطوره در سنه یکهزار و یکصد و چهل و شش هجری فرخنده حکومت
و ریاست در وقت صوبه دهونی و دعن بنام هدایت محی الدین خان افتاد و از حکومت بجاپور معزول
گردید و نایبی را در اینجا گذاشته خود بحضور جد بزرگوار سکونت مرتبت واز جور و ظلم عاملان اکثر دیهات
و تعلقات تاراج و ویران گردید و در حین مهم آرکات که سبب این مهم در ذکر مرار راو کهورپریه حاکم
کتی بیان خواهد ساخت از جد خصت گرفته بجاگیر خود رسید و چندی آسوده پس از انتقال جد بزرگوار
در ایام حکومت ناصر جنگ راه بغاوت پیمود و بر بغوای حسین دوست خان عرف چنداصاحب داماد دوست
علیخان نایطه ناظم آرکات و فراسیس هلچری بگرناتک بالاگهات شتافته از انور الدین خان شهامت
جنگ کوپاموی صوبدار اصفجاهی جنگ کرده صوبدار مذکور را در ظاهر انبور کشته و ناصر جنگ بعزم
تنبیه او و بزادادن دیگر تمرارت کیشان در تاخت آخر بدست افاغنه که تفصیل این واقعه در ذکر همت بهادر
خان حاکم کنول مرقوم خواهد گشت بقتل مقصود جان خود در باخت بعد شهادت ناصر جنگ همراهان محی الدین
خان نظامت شش و نیم صوبه دکن بذمه خود گرفته با لشکر افاغنه و فراسیس عازم گردید از قضا در
اثنای راه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری در ظاهر رای چوتی بدست همون افغان خونخوار یعنی
همت بهادر خان کشته شد پس ازان صوبه مذکور تا چهار پنجسال بتصرف زوجه خانمو صوف مرحوم بود و
مولوی ثناء الله نامی بحکومت آنصوبه مشغول بود چون جسلا جنگ برادر بیمادر ناصر جنگ که بعد ش مسمی

سپس منصور جنگ بر گفته معاندان کار بسته مورچال جنوبی قلعه احداث کرده توپ بچهر دوسه
گلوله جانب مسجد انداخت و این خبر بخان سعید رسید که اعدا در شکست مسجد میکوشند بمجرد شنیدن
این خبر بخاطر ان گفت اگر برای قلعه و ملک مسجد را خراب کردن میخواهد من قلعه را با و میسپارم
بسرعت تمام پالکی طلبیده سوار شد و با دو سه خدمتگار راه لشکرش گرفت و در خیمه منصور جنگ
رسیده گفت جان و مال و خزانه و ملک با عیال و اطفال این بنده همه نثار مسجد است قلعه بگیرید
تهانه اندرون روانه سازید چونکه سردار لشکر خیس همت و بدنیت و بی تمیز بود چنین عزیز را
رنجانید یعنی خان سعید را مع توابع و اسباب خانه اش قید کرده به بجاپور برد بعد چندی خان مسعود همو بخا
بکاهش و تشویش تاراجی دولت عادلشاهیان بسیر جنان قدم کشاد بعد ش ابراهیم خان نبی
نبیره خضر خان نبی حاکم کنول بتحریز داود خان عموی خود صوبدار گردید و او در عهد خود بر کوهیچه که از دیگر
کوهها بهم پیوسته است حصار پخته کشیده ابراهیم بتیری نام نهاد و بداب و ضرب ریاست کرد و بارها
فوج کشی نموده همه بالیکاران سرکش را زیر ساخته پیشکش شایان میگرفت چون بعد چندی از
حضور سلطان عالمگیر جویای او هونی و محال موکا و غازی نگر گرفتند یال پیشه بصحنک خوری روحه
غازی الدینخان فیروز جنگ مقرر گردید پسرش قمر الدین چین قلیچ خان بهادر آصفجاه از پدر خشم
گشته به بندوبست اینملک در رسید ضابطه و ناسق گشت چون آصفجاه خود ناظم شش و نیم صوبه
دکن گردید این صوبه بمحال دمل به کالی بیکم دختر خود که مادر هدایت محی الدینخان بود جاگیر داد و بدایت

دو قاره داشت بلکه گاهی داخل محفل مشورتش میشد بالغرض نواب موصوف اکثر اوقات بمرارا
کهور بزیر عالم لعلی درساخته بالیکاران اطراف آن صوبه راکه سرکش بودند زیر کرده پیشکش شایان
میفرست
بعد چندی روزی نواب بر بنگله هزاره جلوس کرده نظر تماشا باطراف وجوانب کشاده بود و
یکطرف زیر بنگله خریدی کیاه میشد نواب متوجه آنطرف گشته نظر جهد بخریدکنان کیاه کماشت و
گفت البته درین خریدی نفع خریدکنان باشد وکیل مذکور بمشاهده اینحال جست برخاسته رخصت
از نوکری درخواست نواب تعجب شده استفسار رنجیده خاطری نمود او عرض کرد نسبت حضرت
مبدل شده ومزاج عالی بجز رسی گرائیده که بعد ازین کسی کار کن ضرور نیست هرگاه که بهر کار حضرت
خود توجه فرمایند عهده برآئی جزوکل ازین مسکین نادان نبیند دشوار نواب باستماع این سخن خاموش
ماند پس وکیل بجد وکد بسیار رخصت گرفته خانه نشین شد واکثر مردم میگویند از همین زمان نزول
دولتش بظهور انجامید القصه بعد تاراجی لشکر انبوه مرهته در سواد کنجپور تعلقه پانی پت کرنال از
دست دلاوری سپاه احمد شاه درانی سر ابدال وانتقال بالاجی راو ناناد رسنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و یک هجری بامرار راو لشکرکشی نموده بتسخیر هسکوته وبندوبست صوبه سرانجام نگاشت چون
طاقت تسخیر آنقلعه در سپاه خود ندید وبسعی سه چهار ماه که بسیار زر خرج کردید وکشیش قلعه صورت
نه بست لاچار شده حیدر علیخان بهادر را بتائید خود طلبیده هسکوته وصوبه سر بقوت بازوی بهادر
موصوف گرفت وبندوبست آنهمه ملک را وبازگذاشته مراجعت بادهونی نمود چنانچه راقم سطور این ماجرا

آرای ریاست شده بود در عهد حکومت خود بامر مشته لبسا وفور آمده از عبد المجید خان حاکم آنجا مبلغ خطیر
پیشکش گرفته مراجعت نمود دران زمان برای ملک و مال دنیا درمیان برادران چنین صلابت جنگ و
میر نظام علیخان اسد جنگ و شریف علیخان بسالت جنگ که کارهای ایشان بسبب تهیل دامن
صاحب دیوان و شهنواز خان وکیل خراب بود صورت مناقشه رو میداد تا مرتبه بمعرفت خود در ملک ضمیمه
حیدر آباد و ورنگ آباد وغیره از بهر دفع و رفع نزاع برادران حصه علیحده تقسیم نمود چنانچه ملک برار و
صوبه ناندیر بنواب نظام علیخان و صوبه ادهونی و رایچور و مصطفی نگر عرف کوتور بشجاع الملک
بسالت جنگ و بجاپور بمیر مغل علیخان داده فارغ گشت فحفی نماند مغل علیخان به بندوبست واقعی
آنملک نپرداخته جور و اذیت آغاز نهاد و در اقرب زمان بسبب نادانی زیر و زبر ساخت بالاجی راو نانا
سرکرده پونا با لشکر در تاخته خود متصرف گشت و خانموصوف به ناندیر شتافته در پناه نظام علیخان
آسوده آمدم بر سر کیفیت نواب شریف علیخان شجاع الملک بسالت جنگ نواب موصوف صفدر جنگ
میر لشکر خود را بنظامت ادهونی وغیره نامزد ساخته رخصت فرمود و خود همراه صلابت جنگ بحیدر آباد رفت
میر لشکر مذکور ببیدر رسیده قلعه صوبه از دست مولوی سابق الذکر بسخنان ابله فریب او را خوش کرده در
یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری گرفت و نواب هم بعد فاتر حیدر آباد رخصت جا گیر گرفته در سنه آلیه داخل
صوبه شده کامرانی مینمود و امر و کالت و دیوانی بنام سید محی الدین دکنی مدبری سهاکن کنچ کوده قرار یافت
وکیل موصوف بتدابیر شایسته ملک آباد و خزانه پر می نمود و نزد نظام علیخان هم وقت ملاقات عزت

تفصیلوار در کتاب نشان حیدری ذکر کرده است اگر اتفاق مطالعه کتاب مذکور افتد اینجا نیز نگاشته خواهد شد نواب موصوف رفته رفته بتسخیر کوه بلاری که دژ پانایک پالیکار آنجا بارها در ملک دهنی شورش افزا گشته رعایا را میرنجانید لشکری جنگی آراسته بسرداری صفدر جنگ روانه نمود و پالیکار مذکور دل از دست نداده مردانه دار جنگ نمود و بارها بر لشکر خصم شبخون زده برهم میزد آخر الامر سردار لشکر اراده مراجعت داشت در آنوقت حیدر علیخان بهادر که بعزم جنگ با براهیم خان دهنوی با امیر نظام علیخان که او از حیدرآباد بتسخیر کرناتک بالاگهات میرسید با لشکر جرار برآمده بررتن گری اقامت داشته بود خبر بلاری دریافته یلغار کرده بر لشکر مغول شبخون زده چنان برهم و درهم کرد که بازا جتماع آن صورت نبست چنانچه موسی لای گیر رستم جنگ خطاب داشت با چهار صد مرد و صفدر جنگ با صد سوار کایم خانی سمت دارالمقر شتاب کرخیتند و همه سامان لشکریان نصیب لشکریان بهادر شد و پالیکار بلاری چون بر یلغار بهادر موصوف و تاراج کردن لشکر مغول خبر یافت هولناک گشته بازنانه و چیزی خزانه از عقب کوه فرود آمده بطرف سولاپور رفت حیدر علیخان ازین فتح غیبی شادمان گشته و شادیانه طرب نواخته بر کوه تهانه مستقیم فرستاده متوجه ادهونی گردید و بر میدان کلبائین اعلام و خیام نصب نموده فرود آمد و وکیلی را نزد نواب فرستاده پیغام داد که لشکر سرکار از چندمدت در رنج و تردد ملک گیری است ده لک روپیه عنایت باید فرمود نواب از شیعنی متامل گشته چاره کار بجز صلح ندانست پس ده لک روپیه بخرج لشکرش روانه کرده اظهار

سلطان بزبان مبارک خود ارشاد فرمود ما را از ملک شجاع الملک و بحال و منال مهابت جنگ کار نیست
و نزاع از و هرگز نخواهیم داشت ما را بگوئید که ناظم حیدرآباد با ما چقدر نقاض دلی دارد با وجود احسانات
که از والد ماجد ما در بارهٔ ایشان بعمل آمده قطع نظر ازین با پس دین و اسلام هم گذاشته بزنار داران
اتفاق کرده بموجب ملک ما خراب ساخت و نیز اراده غارتگری در سر بیشتر دارد لهذا میخواهیم که ما و
شما یکدل شده بسزای ایشان پردازیم حاصل کلام آنکه شما از ملاقات کرده در جای خود
باشند و جمعیت بایسته همراه لشکر ظفر اثر روانه سازند القصه ناظم مذکور برین ارشاد راضی نشده
مستعد رزم گردید سپاه داران سلطانی حسب الحکم مورچالها قایم کرده تا یکماه و چند روز بشکست حصار
پائین قلعه سعی کردند با این دیوار قلعه که از کل بود و در عهد مسعود خان کشیده شده چه گل از سنگ بلکه از
آهن مضبوط تر که بضرب هزاران گلولهای آهنی شکست نیافت آخر الامر روزی که بیظفر بود حمله آور گشته
بسبب کوتاهی نردبانها بحصار صعود کردن نتوانستند و محصوران تیر و تفنگ بیش آمده اکثر سپاه سلطانی
را کشتند غرض مشیر و سیف جنگ و لشکر مرهته بکومک قلعه رسیده مهابت جنگ را مع متعلقان و زنانه
بحیدرآباد بردند بوقوع اینواقعه سلطان حصار پائین قلعه و کوهها شکسته بیشتر راهی گردید و قطب الدین خان
دولت زای را با یالت اینصوبه گذاشت چون خانموصوف چندی در انجا در بندوبست خود بود و جمعیت
شایسته نداشت پالیکاران اطراف باشارهٔ مهابت جنگ مع سعادت الله خان کایم خانی در تاختند او که جمعیت
بود اقامت آنجا مناسب ندید بعد یک جنگ مع جمعیت خود روانهٔ نیض حصار عرف کتی گردید و صوبه مذکور

وبجنسے مکانات باندک سعی و صرف همت بضبط خود در آوردند و سلطان که در همین سال از بندر
الکه کورک فراغت یافته معاودت بدار السلطنت فرموده بود باستماع این خبر با لشکر دلاور
ادهونی در تاخت بنابر عبرت نمائی و اظهار رعب و هراس فکر مورچال کرد و ضلابت کوچهایرا
بتوپ اندازی و قلعه شکنی فرمانداد مخفی نماند که هرگز ارادهٔ تسخیرش در دل صفا منزل سلطان
نبود ارادهٔ باطنش اینکه شاید نظام علیخان به بیم تاراجی ملک و مال و خرابی حال داماد و صبیهٔ خود
راه مصالحت پیماید و دست از خرابی رعایا باز دارد اگر درکشاکش آنجا عزم جزم میدانست همین روز
اول کار را آنجا باتمام میرسانید زیرا که چون صبحی لشکریان و سپاه داران سلطانی بر حصار شهر حمله کرد
اندرون خزیدند و تا باب قلعه شلک زنان رسیدند یافتند که دروازهای قلعه کشاده و شهریان در
اندرون قلعه میرفتند بسبب تنگی جا مرد و زن چون زاغ و زغن و اویلاکنان بر در هجوم آورده و اثری
از محافظان قلعه به برج و بار نبوده تا مانع اهل دخول شوند و بمشاهدهٔ چنان حال بعضے هواخواهان سلطانی
عرض کردند برای مفتوح قلعه وقت قابو همین است اگر فرمان شود قلعه بضبط خود می آریم و رستم جنگ
فراسیس هم که در آنوقت همراه لشکر سلطان بود همچنان عرض نمود سلطان اغماض این معنی کرده فرمود
هرگز اقدام ننمائید و یقین دانید که کار امروز فردا و کار فردا بهفته و کار هفته بعرصهٔ یکماه دست بسته خواهد
برآمد چنانچه راقم سطور هم در انمعرکه گاه حاضر بود چون روز اول از نزد مهمات جنگ اسد علیخان بامرا و کتاب
حاضر حضور سلطان گردیده بزبان ناظم مسطور فسخ عزم تسخیر قلعه و محاصره نمود و بارسال زر راضی کرده

معطل بزیر سایهٔ عاطفت جد پرورش و تربیت می یابد قصه کوتاه در سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری انیصوبه
بتنخواه لشکر انگریز تقویض یافته است والسلام اورنگ چهارم در اصل حقیقت افاغنه سانور آنکه انها
از امراء عادلشاهیان اند از اولاد جان نثار خان افغان کنیت شان میانه که از اسمعیل عادلشاه
دو هزار و پنجصدی دو هزار سوار منصب یافته بود و او را که سیاه فام و دیوچشه بود اهل دکن کالا پهار میگفتند
مخفی نماند که این افاغنه نسب خود را از طبقه بطبقه بحضرت خالد بن ولید که یکی از اصحاب پیغمبر آخرالزمان
صلے الله علیه و آله و اصحابه وسلم بود و منصب سپه سالاری دین داشت و بارها بکفار عرب جنگ کرده تنها بسیار
پهلوانان شجیع آنقوم را قتل کرد و اکثر دین محمدی بزور بازوی مردانگی انحضرت قوی گردید تا آنکه
بزبان مبارک جناب رسالت سیف الله خطاب یافته بود و در عهد خلافت خلیفهٔ اول رضی الله عنه
شهر طایف فتح نموده مسیلمه را که دعوی پیغمبری میکرد قتل نمود و در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی رضی الله
عنه یکصد و چهل شهر عظیم تسخیر کرده بود ثابت میکنند القصه خان مشارالیه در عهد سلطنت ابراهیم
عادلشاه پیش آمد کارها شده در جنگ احمد انگر که فیمابین برهان نظام شاه و عادلشاه مقابله بکشته بود
جان نثار کردید و خان مرحوم دو پسر لایق داشت کلان عزیز میان میانه مخاطب بفتح لشکر خان بجای
پدر بمنصب امیری رسیده نام آوری اندوخت و پسر ثانی بنی خان مخاطب بزمست بهزاری منصب و هفصد
سوار و نقاره شتری رسیده داخل میمنه شده بود عزیز میان بارها در رزم و بزم شاهی شریک بوده
اکثر جا تردد شایان و مختنهای نمایان مے نمود و در عهد سلطنت محمود عادلشاه سه هزار و پانصدی منصب

باز بنا بنظم مسطور منتقل شد دران زمان او را بچور را دارالمقر خود کرده چندی بسر برد و در سنه یکهزار و دو صد و شش
هجری بیمار شده جان بجان آفرین سپرد و پسرش را که شکوه جاه خ[illegible] در آن وقت [illegible]
بود جدش بنظر پرورش او را قایم مقام پدرش ساخته بود و بعد جنگ [illegible] که در سواد کهوله واقع و مشهور است
رفت محمد امین عرب جاگیردار پاکتور که عقرب صفت دارد از طرفش داعیان دولتش مزاج نظام علیخان
جدش را برشورانیده مکدر ساخت چه وقت قابو عرض نمود که شکوه جاه برگفتهٔ اعیان خود راه رسل و
رسایل بمرهته و تیپو سلطان دارد باستماع اینمعنی حکم شد که شما بندوبست رایچور را دهونی بکنید و
برخوردار را روانه حضور سازید پس او حسب الحکم بالشکر رسیده خواست که داخل قلعه شود صاحبزاده
دل از دست نداده بتجویز بعضے کارپردازان پدر و جد امجدش خصوص محمد حسین نامی دولتخواه بسالت جنگ
مرحوم چند روز مردانه جنگ نمود آخر الامر از بیخانگی کار ملک رانی و لشکرآرائی و تدابیر عده و مال از طفل و
زن بسا بعید و بسیار دشوار است بدفع غنیم نتوانست همت گماشت علاوه برین بعضے برادر و
نایکواریان قلعه همت درباخته بودند پس خانمذکور بمکر و حیله از بعضے محافظان قلعه خفیه سازش کرده
مفتوح ساخت و صاحبزاده را با دیگر توابعان و کارپردازان از قلعه بطور قید بها بحضور حیدر روانه کرده خود
تا مدت چهار پنج سال حسب آرزو خدائی نمود و بعد آمدن مشیر از قید مرهته با ایالت اینصوبه غلام علیخان
مظفر الملک یعنی پسر حسین علیخان م
برادر زاده اسد علیخان صاحب جاگیر بیکن پلی که از پسرزادی مشیر نامزد شده است مقرر گشت چنانچه نا
خان مشارالیه غلام حسین خان نامی بحکومت اینصوبه نامزد شده بود و صاحبزاده موصوف در حیدرآباد

دیهی بود بنام چانور ملی پیرامونش فضای دلکشای درست هوا جای مذکور پسندیده شهری عظیم
آباد و عمارات عالیه برای سکونت خود تعمیر و راسته های بازار بایسته بنا نمود و بنام ساونور معروف
دارالامارت خود ساخت و بنگاپور فقط قلعه ماند تهانه گذاشت اما در دفتر بادشاهی همین نام بنگاپور
مذکور است رفته رفته خراب گردیده جز نامی و نماند و اکثر اهل هنر را چه از شرفای سادات و مولویان چه از افاغنه
دکنیان فراهم ساخته با همه سلوک لایق مینمود شمالیش بفاصله دو سه فرسنگ کوههاست از انجمله کوهی
بلند مسمی بجوبن کنج اگرچه آن کوه حصاری ندارد اما غاریست که چک دهن میگویند که جای سکونت اهل الله
است شهر در وسط صحرای دلکشا واقع شده گرد شش باغات میوه جات بسیار و نهرهای روان الحق
آن آبادی در آن سرزمین نمونه بهشت برین بود در این زمان بدتر از اسفل السافلین شده القصه در آخر
سلطنت عادلشاه ثانی که در دولتش بسبب خود پسندی فتوری راه یافته اکثر امرای پایتخت علم بغاوت
برافراشتند از انجمله خانمذکور هم بسلطان اورنگزیب که حسب الحکم شاهجهان ثانی دهلی بهمه وبست
دکن رخصت یافته قلعچیز و احمدانگر وغیره بضبط خود درآورد و اکثر امرای دکن با او ملحق میشدند بدل
رجوع آورده بندرسنه لک روپیه و تحایف بسیار سزاوار بحالی جاگیر یافته داخل سلسله منصبداران
عمده عالمگیری گردید و لشکری کثیر چه از سوار و پیاده بحفاظت ملک و تقویت دولت خود نگهداشته
سرکوب پانیگاه شهر بود و همدرین روزها خضرخان پسر بوتری زای بسفارش خانمسطور سرکار کل
جاگیر یافت غرض مهلول خان چهل و نه سال کامرانی کرده در زمان عادلشاه انتقال نمود پسرش دلیرخان

وسه هزار سوار یافته بعنایت علم و نقاره سربلندی حاصل ساخت آخر در جنگ قطب شاه که
فیمابین عادلشاه موصوف و ابراهیم قطب شاه در ظاهر کلبرگه واقع شده بضرب تفنگچه درگذشت
جبار خان میانه پسرش بعد انتقال پدر عمده امارتش متمکن گشته بهمه رفقای پدر تسلی و
دلدهی کرده بهر صورت تالیف قلوب ایشان چنان نمود که همه یکدل و یکزبان شدند و بهر امر سرکار
مامور میگشت بوجه احسن سرانجامش بهم رسانیده سرخرو و سرآمد نام اوران میگردید چون نوبت سلطنت
دکن بعلی عادلشاه رسید و مناصب و جاگیرها بهر یک امیر با تدبیر مشخص شد صوبه بنگاپور در اوایل
عهد سلطنتش بعد انتقال آنکس خان امیر باکرامت مع پنجهزار و دو محل که محاصلش تخمینا پنجاه و چهار
لک و چند هزار روپیه است بجاگیر منصب پنج هزاری چهار هزار سوار بجبار میان تقریر یافت بهلول خان
پسرش بنا بتاهل بهر نظم و نسق رخصت الکدود گردید از انجا که خان مذکور اکثر اوقات لباس ناصاف
و جرک آلود میپوشید و سینه فام و قوی هیکل بود بزبان مردمان این نواح یعنی کنهرا از نام رگته
بهلول خان کالا پهار مشهور شده خانمسطور سفاک و بیباک بود بر عجب و هراس بندوبست محالات و
لشکر مینمود چون در جنگ قتل رام راج که کیفیتش از اورنگ اول ظاهر شده باشد پدرش با بهاول راجه
کوشش مردانه نموده اکثر خصم را برهم و درهم ساخته بزخم نیزه شهید شد خانمسطور بعد پدر سند و خلعت
بجاگیر نجو به مذکور مع توابعش در سنه یکهزار و بیست و دو هجری بنام خود حاصل کرده قایم مقام پدر گردید
خاطر جمع بهبندوبست واقعی پرداخت بعد چندی شرقی دار الحکومت بفاصله هشت ده فرسنگ جری

رنگاپر خاصه عنایت فرمود پس خان مذکور مع جمعیت و سامان خود شبگیر زده پی شاهزاده گرفت و
نگری رفیق بکار برده عرضی موسومه شهزاده فرستاد که فدوی خیرخواه از ظل دولت پیر و ضعیف که ابواب
سعود بهبود در این مفقود است برآمد حلقه اطاعت آنجناب جوان بخت و جوان دولت و جوان سال
بگوشش جان کشیده شریک ملازمان جان نثاران میگردد و آینده امید ترقی جاه و منزلت خود بهمین
جناب والا دارد چون شهزاده از فریب اهل دکن واقف نبود بساده مزاجی رسیدنش از مغتنمات
شمرده در جواب نوشت که زود بیایند و حق سعی خود بسلطنت ثابت نمایند چون خانمذکور بدین حیله
داخل لشکرش گردید بر سوخیریت تمام روز اول از شهزاده ملاقات نموده بتملق بسیار نزد کلال باز
فرودگاه خود مقرر ساخت هرگاه روز دیگر پیشتر کوچ مقرر گردید شهزاده را بسخنان چرب و شیرین
فریفته بر حوضه فیل خاصه که همراه خود داشت راست روی و سبک تکی او ظاهر ساخته سوار کنانیده
خود خواصی نشین شده و کد کلال باز و اسباب خاصه صف از رفقای خود کشیده روان شد و فیلبان
باشاره آقای خود فیل را قدم بقدم میراند تا آنکه سواری خاص مع چند خواص قدیم عقب ماند و بهمه انواع
پیشتر گذشتند خانمذکور هم بفرصت یافته یکبار فیل را برگردانید و راه بجا پور گرفت و بعضی ملازمان
معظمی را که دران حین سد راه شدند بلا تامل بقتل رسانید و شهزاده را بدلاسا و استمالت باهمین قدر و
منزلت که پیشتر داشت همراه گرفته بهوشیاری تمام و بکوچهای دراز حاضر حضور پدر والاقدر رسانید و در
این کار عمده اسباب جلو خاص شهزاده مع کلال باز و خیام محملی و ماهی و مراتب و طوغ از

مخاطب بدلیرخان بعد فوت پدر مسند آرا گردیده بضبط و نسق ملک و لشکر پرداخت اما در ظاهر بنا بر مصلحت
ابواب سلام و نیاز و داد و آب پیام و عرض عاقله با سکندر عادلشاه مفتوح داشت چون سلطان عالمگیر باد
در ایام سلطنت و فرمان روائی خود به بندوبست دکن همت گماشت خانمذکور به وهزار سوار افاغنه
سه هزار پیاده جرار داخل لشکر شهنشاهی گردیده بار یاب حضور و منظور نظر سلطانی گشت چون بعد
تسخیر بجاپور که در سنه یکهزار و نود و هفت هجری واقع شد شهزاده سلطان معظم بکشایش قلعه احمدآباد بیدر
نامزد شده رخصت گردید و بسعی یکماهه کرمرجان حبشی قلعه را آنجا از بارود سوخته شده مفتوح و بنظرآباد موسوم
گشت و بعد سیر آمدن ابوالحسن ثانی شاه حیدرآبادی شهزاده موصوف بسبب ترغیب و تحریص بعضی
کوته اندیشان و فتنه انگیزان هوس سلطنت و کارسازی تمام هند و دکن در سر داشته بلا اطلاع پدر جلیل القدر
در بلده بیدر خطبه بنام خود خوانده به بندوبست احمدنگر و جنیر همت گماشت و همت خان قلجی و
سراندازخان کشمیری و مکرم خان شیرازی و محمد خلیل اکبرآبادی که هریک امیر صاحب خزانه و لشکر
بودند شهزاده را از فتنه پیشتر کوچیدن بارگاه سلطان عالمگیر بعزم تادیبش و جرات پردازی خوانین
مذکور مشرب واقف گردیده بفکر دور و دراز افتاده امرای لشکر هند و منصبداران و طرفداران دکن را حاضر حضور ساخته
ارشاد فرمود که در میان شما کسی هست که معظم بوالهوس را زنده حاضر حضور سازد و صد مه بحالش راه نیابد
همه در جواب متامل شدند خانمذکور بلا تامل عرض نمود که فدوی حاضر است [illegible]
نمود سلطان نظر مرحمت پدلیرخان انعام کرده بخطاب دلیرخان سرافراز ساخت و بان رخصت [illegible]

رجوع شده باجازت واستصواب ایشان کامرانی میکرد بعد چندے لشکری جمع ساخته بجهت طیبتی عزم قتال
غارت دیسپانده سرحدی که خان گوره نام داشت که پیشتر ذکر آنها بر روی قلم خواهد آمد وباج گذار ایشان بود
باشان وترک عمد کرد باعتبار تمام بسر برد واین طور بخاطر نکرد خوش نیامده بود بدل مصمم داشته
روانه کرد وخان میان همشیره زاده خود را سردار لشکر مقرر نموده بود چون حق بجانب ایشان بود بجمعیت قلیل
بغته بر لشکر افغان چیره دست شده غالب برآمد وشکست بحال اوشان راه یافت وباز بفراهم آوردن لشکر آلات
حرب وضرب پرداخته بتنبیه شایسته او همت گماشته بود که خبر آمد حسین مرتضی خان
در فکر خودداری افتاده باخذ اندک زر از دیسپانده مذکور مصالحتاً صلح کرده بجای خود آسوده حال
نشست واندرین روزها خانجهان خان انتقال نمود وسید حسینعلی خان امیر الامرا از قوم سادات بارهه
برهان پور
به بندوبست دکن رخصت یافت خانمسطور غفور میان پسر خود را مع اسباب نذر وتحایف وغیره روانه
ساخته سند بحالی جاگیر ومناصب خود طلبید چون حیات مستعار را بعیش وعشرت مصروف ساخت
بیست وهشت سال وچند ماه دولت نمود پس غفور میان بعد فوتش حاکم ملک دیال شده بود در ثانیه
مرتبه فوج کشی نموده در تاخت وتقتل وغارت رعایا وتاراجی ملکش پرداخت حاکم مذکور با لشکر وسامان
جنگی برآمده یلغار نمود ودر سواد مصری کوته مقابل لشکر غنیم رو داد درین روز افاغنه جرات کرده بکوشش
شایان غالب آمدند ومرتبه شکست یافت باز با فوج السیف خود واز کوپال او گهوژ پرتیه نا ظم مرج
جنگ کوکلتاش تاراجی دیهات وآتش زنی وغارتگری همت گماشت وقریب دو سال خانمذکور

حضور خلیفه جهان انعام و بخشش یافت و بین الاقران و اماثل سربلندی حاصل کرده کوس اناوالیزدانی
بجانب سوی هندوستان نواخت زیرا که تا آن مدت کسی از امرای سلاطین تیموری باین شان و شوکت
نرسیده بود و در مورچال سولاپور نیز حاضر بوده سعی مردانه بجا آورد و پالیکار آنجا که نایک
نایک نام قوم بیدر مردد لاور بود و لشکریان خود را بداد و دهش و انعام راضی و خوشدل داشت و سلطان
عالم خود بدولت بجمیع لشکر و امرای هندوستان سه سال محاصره کرده بگشایش قلعه دارالحکومتش فرمانروا
نشد با اینهمه تردد کاری نشوده بود خانمذکور بکوشش و تدابیر عده و مال او را باطاعت سلطان جهان
کشیده مطیع ساخت و پیشکش پنجساله دو لک و هفتاد هزار روپیه و لک روپیه نذر شکرانه عفو تقصیرش
و بحالی تعلقات گرفته داخل خزانه عامره گردانید و بعد انتقال عالمگیر که عالمگیر از جهان رفت تاریخ او است
بدارالامارت خود مراجعت نموده چندی آسوده چون بین الاخوین یعنی محمد اعظم شاه بهادر و سلطان معظم
بسبب حرص و مال و جاه دنیا دنی و هوس تخت نشینی مناقشه افتاده کار بجنگ و جدال انجامید
خانمذکور و عشیره از آن معرکه کناره کشیده بجای خود ها مستعد و خبردار بودند و عموی خانمذکور
که اعظم خان نام داشت و او پسر بهنی خان زمستت بود در آنمعرکه گاه جان بازی کرده پیش فیل علم
بهادر شاهی کشته شد غرض خان مسطور سی و دو سال حکومت کرده بعارضه جسمانی بجهان جاودانی
شتافت پسر ارشد عبدالغفار خان قایم مقام پدر گردید و بخانجهان خان کوکه او نزدیک
بسلطنت شش صوبه دکن از حضور عالمگیر ثانی یعنی بهادر شاه مقرر شده باورنگ آباد اقامت داشت

جقه میکشیدند و نواب نذر عیدین و فتح و غیره ایستاده از ایشان میگرفت غرض هر چه که ایشان
میگفتند نواب بنا بر مصلحت قبول مینمود القصه خانمذکور از سلوک و مرحمت نواب بسیار خوش و خرم
گردیده طریق مصادقت و اطاعت پیمود و در رزم و بزم شریک بود چون نواب در سنه یکهزار و یکصد
و پنجاه و هفت هجری به بندوبست کرناتک پایانگهات متوجه گردید خانمذکور همراه رکابش بود چون
نواب بطرف شهر ننجنکر عرف ترچناپلی که اندرون قلعه مزار راوگهور پریه بود برای تسخیرش فوج کشی نمود
و فیما بین لشکریان نواب و مرهته در میدان سمیوارم که اینطرف جوی کاویریست جنگ سخت واقع
شده خان دلاور کوشش مردانه بجا آورده نامی برآورد چون نواب تا سه سال در آنملک مانده با همیشگان
شایسته مع تحایف و امتعه و اقمشه که از پالیکاران و جاگیرداران همه ساله خود گرفته بود مراجعت
بحیدرآباد نمود خانمذکور رخصت گرفته بدارالامارت خود رسید پس ایام چهار سال چونکه چهارم شهر
جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری نواب رحلت کرد چنانچه بابین عبارت شاعری
تاریخش یافته که آه نواب آصفجاه انتقال فرموده و سید احمد ناصرجنگ پسر کلانش جانشین
نواب مرحوم شد اما بمقتضای ایام شباب بند بدرگاه نبذ شده مورد پند سرد فتر را که در عهد نواب
مرحوم در قید بود برآورده پیشکار خود ساخت پس ظلم و جورش هر طرف فتنه خوابیده بیدار شد بعد
فتوی ناصرجنگ حسب الفرمان محمدشاه بادشاه دهلی بطرف دهلی رفت و هدایت محی الدین خان
منظفرجنگ همشیره زاده خود را نایب کرده بجای خود گذاشت فرصت جویان وقت را غنیمت دانسته

در پیش حیران گردیده آخر بمعرفت ناظم مذکور آتش فتنه و فساد بریزش نقد هفتاد هزار روپیه
بگذاشت محل مصری کوته فرونشانده مراجعت بدار الحکومت نمود و نه سال آئین جد و پدر خود را
کرده در اوایل عهد نواب نظام الملک آصفجاه انتقال نمود بعد ش عبد المجید خان پسرش مسند آرا شده
مالک ملک و دولت گردید چون نواب از اورنگ آباد متوجه گولکنده شده شهر حیدر آباد را در الحکومت خود قرار
داد حصار پخته از سنگ و گچ مع برج و باره کرد شهر در همین ایام کشید بعد چندی بنا بر عبرت و
پند و نصیحت ملک و پالیگار بالشکر بسیار بسمت شهر بیدر روانه آورد و هدایت محی الدینخان نبیسه خود را بحکومت
بیجاپور رخصت فرمود از انجا که خانمسطور از نواب ملاقات نکرده و بی اطلاع حضور خود بمسند آرا شده
بود چنانچه اینمعنی بر خاطر نواب گران آمده طرف ساونور کوچ کرد و اکثر مواضعات مضافاتش پامال و تاراج
سم ستوران عساکر گردید و دیار پانده گدگ و سرحدی و دیگر پالیگاران باریاب حضور گردیده سرخرو شدند
و ترغیب تاراج کردن دولت افاغنه نموده آوردند نواب چونکه دانای زمانه و تجربه کار بود بر گفتهای غرض کویان
نظر نکرده بمعرفت الفخان کنولی اورا بدام فریب کشیده بی جنگ دو لک روپیه نقد و تحایف بسیار همت
کرده خلعت بجائی صوبه از طرف خود مرحمت ساخته استدعا از بهر ملاقات نمود چون او تعظیم درخواست نظر
برامارات و مناصب جدود ادا پیش کرده راضی شده طلبیده و ناصر جنگ را استقبالش فرستاده و بتکریم و توقیر
پیش خود خوانده از مسند برخاسته بعد قبول نذر دستش گرفته بر بازوی نشانیده و دستور ملاقات ایشان
یعنی حکام ساونور که پیه مانند همسران بود یعنی اندک خمیده دست بر سر میکذاشتند و روبرویش خواه در سواری خواه در دیوانخانه

بنواب ظلا ملاد اشتند در باطن بندل و جویای فرصت بودند در بنصورت خانمذکور خود را بیمار وا نموده
کریم میان پسر خود را با فوجی روانه لشکر نواب ساخته بود چون در ابتدای سنه یکهزار و یکصد و
شصت و چهار هجری در میدان شرقی جنجی که اندرون قلعه تهانه فراسیس بود افاغنه بیباک
از روی دغا سر نواب مظلوم بریده بر سر نیزه برداشتند و خانموصوف را که عقب فیل سواری
نواب شهید در عماری پرده پوش بود برآورده اگرچه او برچنین عمل ایشان راضی نبود فاگیر
نذر مبارکباد کذرانیدند و کریم میان پسر خانمذکور هم در آنمشورت با قوم خود شریک بود
بعد ایام چند افاغنه واصفجاهیان از راه کتل دامرل چرو به رای چوئی رسیدند و سپه سالار
فراسیس هم که موسی بهو سی نام داشت همراهش بود که یکایک چون خمار جنون ظلم بدماغ افاغنه
صعود کرده راه فطرت مفقود ساخته بود بوقوع ادنی حرکت هدایت محی الدینخان و افاغنه جنگیده
مقتول شدند و پسر خان ساونور هم دران معرکه کشته شد و شخصی تاریخ شهادت نواب باین فقره
یافته که آفتاب رفت چونکه صلابت جنگ قایم مقام شهید مظلوم شد و تا پنج شش سال جمله ۱۱۶۴
خرخشه ولی بندوبست کارخانجات ماندو سپه سالار فراسیس بتجویز حیدر جنگ دیوان خود ترقی کرده ملک
سیتاکول را جند رندوبست در تنخواه ماهیانه خود گرفت و شهنواز خان صمصام الدوله وکیل مطلق صلابت
جنگ چندی در بندوبست ملک و مال آصفیه بوده آخر بسعی حیدر جنگ مقید شد و بروز قتل حیدر جنگ که
نظام علیخان و بلاست جنگ در بناب بکیل شده بودند چنانچه نظام علیخان حیدر جنگ را بهانه ساخته باندرون

آتش فتنه برافروختند و خانموصوف بترغیب و تحریص منصبداران کرناتک پائین بکهات بعضی
افاغنه بی حکم خال خود مختار گردیده عزم بندوبست ششصوبه دکن بارزوی خود داشت چنانچه
فتنه انگیزی حسین دوست خان عرف چنداصاحب نابطه در ساختن او بقراسیس بهلجری
وطلبیدش خان موصوف را و فوج کشیش برحسب التماس نابطه مذکور و قتل انورالدینخان شهامت
جنگ کوپاموی آصفجاهی ناظم ارکات مشهوراست احتیاج به بیان نیست درینصورت سوانح
نگاران ممالک و جاسوسان سوانح مفصل حقیقت روداد معروض نواب ناصرجنگ داشتند نواب
تا سواحل جوی نربدا رسیده بود که عرایض اخبار خرابی ملک پی در پی رسیدند پس بتجویز بعضی
خیرخواهان دولت خود همین جا اقامت داشته مفصل خبر شرارت بیدانشان دکن بمعرفت غازی الدینخان
برادر خود که در حضور بامر وکالت مامور بود بحضور والا رسانیده فرمان مراجعت حاصل ساخته معاودت
نمود و بچندی توقف به تنبیه مفسدان بی ادب و هدایت محی الدینخان که در جنجی بود بکرناتک مایکهات
رسید دید که کار اینجا بسیار بی بندوبست و درهم و برهم گشته سوای طلبیدن هدایت محی الدینخان
علاجی دیگر ظاهر نیست پس سید لشکرخان امیرالامرا و شهنوازخان صمصام الدوله بخشی دیوانخانه
حضور و انورخان بخشی لشکر بادشاهی را بالکلام فتند نزد هدایت محی الدینخان فرستاده
بطلبیش امیدوار ساخته بقسم قرآن طلبیدند و بر عملش ملامت کرده همراه خود گرفته بکرناتک تجویز
بعضی خرابسازان دولت او را بقید داشت و افاغنه نیز بسبب بی انصافی دیوان ظاهرا

نواب نموده شهر سا ونور را محاصره کرده بود خانمذکور را علاج شده زر بسیار و خیام مخملی و شتران و
فیلان که حکام پیشین جمع کرده بودند داده صلح کرد چون بادهورا و بن بالاجی را و نانا اینطرف فوج
کشید خانمذکور از وی اتفاق کرده لشکر خود همراهش فرستاد و بعد آن وقتیکه ترمک ما مرسته با لشکر
کران در تاخت و در میدان چرکولی که بدو فرسنگ شمالی سرینگ پتن است لشکر نواب حیدر علیخان را
شکست داد چنانکه با چهارده سوار غازی خان بید نواب داخل قلعه شد و تیپو سلطان با دو سوار بلباس
زنمیان نزد پدر رسید لشکر خانمذکور هم دران معرکه بمدد مرسته بود پس آن چون نواب ترمک ما را بصلح
ملک خود برآورده باتفاق نظام علیخان بطرف کرناتک پائین کهات لشکر کشی نمود و بعد چندی از
محمد علیخان سراج الدوله و انگریزان صلح کرده بطرف کرپه و کنول رفته از حاکمان آنجا بزور پیشکش گرفته
مراجعت سرینگ پتن نمود رفته رفته مرار راؤ پالیگار چیتل درگ و حلیم خان حاکم کرپه را اسیر کرده ملکهای
ایشان همه بتصرف خود آورده بارادهٔ تنبیه خانمذکور براه سا و نور لشکر کشید او از حمله لشکر بانش بترسیده پیش
از خرابی ملک ایلچی را نزد نواب فرستاده صلح نمود و زر و اجناس بسیار روانه کرده بود نواب نظر بر عجز پیش
کرده اگرچه التماس او را قبول نمود و قول نامه فرستاده خاطرش جمع ساخت لاکن او را بپیغام حرب و شیرین و
سخنان نرم و گرم فریفته سخن عجزی نسبت که سبب سود و بهبود او و تسلی خاطر خود بود درمیان آورانید
چون خانمسطور بجز اقبال امرش علاج واقعه دیگر ندید ناچار مصلحت قبول انمیعنی کرد نواب خیلی مسرور شده
حضور خود را که خواهر کریم صاحب بوده بپسرش که خیر امیان نام دارد نامزد نمود و خواهر میان مذکور را بعقد

خیمه خود برد و از دست فراشی قتل کنانیده خود بر اسپ سوار شده راه بیابان برابر گرفت و سه چهار سوار
بعد دریافت اینمعنی با لشکر خود مستعد شده بطرف خیمه صلابت جنگ شتافت و دید که صلابت جنگ
راه اورنگ آباد گرفت شهنواز خان برادر قید یافته از تیر تفنگ کشت قصه کوتاه چون صلابت جنگ
کرده نظام علیخان خود ناظم دکن شد مجید خان چندی ازان مجمله و کشمکش بجا کنار کشیده
آخر بدست اجل گرفتار گردید یعنی انتقال نمود و دوسال حکومت کرد عبد الحکیم خان پسر شش بعد فوت
او مسند آرا گردیده در بندوبست ملک خود بود که ناظم دکن بشراکت بالاجی راو نانا و سوای بادهو راو بر
سیاو نور و انتقام عملش که پسر شش باعث قتل برادر خود شده بود لشکر کشی نمود و سه ماه ملکش خراب
تاراج کرد و مصری کوته و لدک وغیره محالات را مرهته خود متصرف شده بود خانمسطور از انجاکه عیاش
از جنگ باز آمد آخر بوساطت رکن الدوله دیوان و بسالت جنگ راه آشتی پیموده ولک بهون داده رو
وخود بجای خود آسود و مرهته شانزده محل را که در تصرف خود آورده بود نگذاشت مخفی نماند که خرا
اناغنه دکنیان و منزلت آنها از وقت قتل ناصر جنگ است که بی گناه از ظلم این بدکیشان شهید
چنانچه تفصیل اینمقدمه در ذکر کنولیان بیان نموده خواهد شد القصه چون نواب حیدر علیخان بهاد
ترقی کرده بزور شمشیر و دانائی خود لشکر کثیر جمع ساخته بالیگار اطراف و جوانب میسور را زیر کرده
بلاد بدنور عرف حیدر نگر بهمت گماشته بود حکیم خان برای کومک زن بالیگار نگر دو هزار سوار فرستاد
بود لتسخیر آنملک و اسیر آمدن زن مذکوره نواب بهادر لشکر افغان را شکست داده تا دارالملک

یافته بود از قید مرتبه بسفارش عموی خود رهائی یافته چندی در مهمات پایانکهات برفاقت باداؤی بهشتیا
که آشنای قدیم او بود در لشکر نواب بهادر مانده بعد رحلتش از انجا پا و نور آمده بود چون وقت فرصت
یافت پنجاه شصت سوار بیکاره و اوباش را جمع کرده یکبارگی رفت و بنا بر سپاه کری بر دیوری خانمذکور
نشست و مانع آمد و رفت ملازمان او شد خانمسطور اندیشناک گشته بسخنان شیرین سبب آمدن
و نشستنش دریافت او التماس نمود که مرا با رفیقان نوکر داشته لک روپیه سالیانه بدهید و کار ملک کری
و بندوبست دیگر کارخانجات شما از من بگیرید یا سند دیوانی محالات پا و نور که در تصرف مرتبه
است نوشته دهید تا محالات مذکور از دست مرتبه میگیرم خانمسطور لاچار شده چون برسانیدن زر
حسب درخواستش در خزانه خود کنجایش ندید دیوانی محالات مذکور نوشته داد نامبرسند گرفته برآمد و سعی
مردان وار کرده برد و سه محل شبخون زده غنایم بسیار از نقد و جنس هم دست کرد و در قلعچه مصری کوچه
تهانه گذاشته نقد و ملک و عون پا و نوری و چیزی اجناس بخدمت خانمذکور ترسیل داشت و او
ازینمعنی خوش و خرم شده خلعت فاخره و جنور و افتابگیری و نقاره با و فرستاد پس ازان نامبرده پنج
شش صد سوار و دو هزار پیاده فراهم ساخته در میان سرحد ملک مرتبه و نظام علیخان و شیو سلطان تکابو
میکرد و قلعداری مصری گه که جای پناه خود بود بزن خود گذاشته خود در شجاعت از مرد بهتر بود سپرد چونکه سلطان
برای استخلاص و بندوبست بلاد نکرو کوریال بندر وغیره که بقصور و قصور ایاز خان نمکخوار مرحوم
که از سلطان خاطر جمع نبود آنهمه ملک زرخیز مع بلاد کورک و کلیکوت بحوزه تصرف انگریزان بندر بمبئی

پسر خود منسوب ساخته فارغ گشت بعد بندوبست ملک و لشکر خود در سنه یکهزار و یکصد
بود و سه هجری خانمذکور را مع متعلقان بسریرنگ پتن طلبیده با دای شادیها پرداخت و بهر دو از
یکدیگر خاطر جمع شدند چون فیمابین ایشان رشتهٔ دوستی مضبوط گردید خانمسطور التماس نمود که
محالات جاگیر خود در تصرف مرهته است بنده ابتدا بتسخیر کشورکشائی ملک ما بدهانید نواب باقیان یعنی
پرداخته سرداری را با فوج همراه او فرستاد تا سردار مذکور دوازده محال بعضی بجنگ و بعضی بزر یافتی همه
نموده بخانمذکور سپرد چونکه نواب را کار ملک گیری و تسخیر کرناتک پایانگهات که ضرور افتاده بود لهذا
سردار خود را مع فوج طلبیده است و خانمذکور با دو صد سوار و چهار صد پیاده با علم سرخ کهاره و پسر خود را که
داماد نواب بود و چنتو پندت پیشکار را با کومک همراه لشکر روانه کرده بود و خیر امیان اکثر اوقات
بحضور نواب بسر میبرد و در وقت لشکرکشی مائیسور بجهات سبب ناتندرستی مزاج رخصت وطن خود گرفت و
چنتو پندت را وکیل خود مقرر کرده مع فوج بحضور گذاشت و بعد انتقال نواب که در شروع سنه یکهزار و
یکصد و نود و هفت هجری واقع گشته تیپو سلطان مسند آرا گردید اگرچه ایلچیان از طرف
خوشنودی خاطرش نذر مبارکباد جلوس گذرانیدند لاکن از نزد خانمسطور عرایض مبارکباد و نذر مع خلعت که
لازم ارباب سطوت است نرسید یعنی بخاطر سلطان گران تر آمده بود با این نظر بی بندوبست کار خانخانان
کرده هیچ مزاحمت بحال او نرسانید و همدرین ایام دهوندوجی واگه که در آخر سنه یکهزار و دو صد و یازده هجری
برحسب طلب تیپو سلطان بهره یاب حضور شده مسلمان گشته اول نام شیخ احمد و بعد آن ملک جهان خطاب

لشکریکه ان بمقابله غنیمان کوچیده بطرف او هونی در تاخت و بعد تسخیر آن که کیفیتش از اوراق سوم
واضح شده باشد و کنچن گده و کپلی و همدست نمودن غنیم بسیار از راه گزگنات عبور جوی تنک بهدرا
کرده غنیم را بدو شبخون شکست داد و از انجا راست بطرف ساونور کوچید خانمذکور با چند خواص خانه و
محل زنانه و ملازمان شبانه از انجا برآمده بلشکر غنیم پناه گرفت و همه سامان و سرانجام لازمه جنگ
و لایق اهل دولت که خوانین سابق بخرج لکوکها زر جمع ساخته بودند گذاشت و خیر امیان را مع زوجه اش
که خواهر بهادر سلطان بود همو بگذاشت چنانچه شخصی باین فقره هندی تاریخ گریختن او برآورده که

حکیم خان میانه سب کو چهوڑ کے آپ بهاگا چون سلطان برقرار او و سازش بغنیم واقف شد
جمله ۱۲۰۹
تعجب گشته میر صادق صاحب دیوان را اندرون دارالمقرش روانه نموده انچه از نقد و جنس و زیور و فرش و
ظروف و سلح خانه و غیره که توده توده و بسته بسته و دسته دسته افتاده بود طلبداشته داخل توشکخانه
خود نمود و خیر امیان بیک اسپ سواری دو سه خدمتکار حاضر حضور سلطان شده سرخروئی حاصل نمود سلطان
از زبان مبارک خود پرسید که پدر شما چرا دارالحکومت خود گذاشته گریخت ما بهیچ روا رادهٔ ایشان
او و شما نداشتیم بلکه سلوک شایسته از بهر دوستی نسبت خویشی زیاده منظور بود افسوس بر دوستی
و خویشی اوست که باوجود عدم مزاحمت و بدعهدی بغنیم ملک و دولت مادر ساخت آینده هرگز روی بهبودی
روز خوشی دولت نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که خان ما بیخردی کردند چنین کار لازم ایشان
نبود فدوی هرگز اراده ناصواب ایشان واقف نشده بود اگر میدانست البته منع مینمود پس از ان اگرچه او را

درآمده بود مع لشکر بسنتی بدنور رسید خانمذکور بکرانی خاطر سلطان ترسیده همون خبر امیان
پسر خود را با چهل هزار روپیه نذر جلوس مسند و خلاع فاخره روانه کرده دفع خلش خاطرش نمود
سلطان از انجاکه دوست نواز بود بر بعضے کارهای ناشایسته او اغماض کرده حکومت ملکشن براو
گذاشته پیشتر راهی گشت بعد بندوبست آنملک و تسخیر نکر و بندر مذکور وغیره که از راه منظر آباد
عرف بیل بدارالامارت سیرنگ پتن معاودت فرمود و فیما بین انگریز و سلطان صلح بهم گشته بود
خانمذکور اگرچه بجای خود آسوده بود اما از هیبت ملک گیری سلطان که از ایام صاحبزادگیش بهمو جب
از و نقاض دلی داشت با وصف صدم مزاحمتش بخود لرزان بود و هرگز خاطر جمعی نداشت هرگاه
در ابتدای سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری سلطان ذی شان لشکری بسرداری برهان الدین
بهر تسخیر کوه نرکونده که کالپا نامی حاکم آنجا سر کش شده بتائید پرستار بهاو ناظم مرج رعایای سرکار
خداداد را آزار میرساند روانه کرد و همدران سال نظام علیخان و ناظم پونه سازش کرده لشکرانبوه جمع
ساختند و بعزم تاخت و تاراج ملک خداداد در رسیدند و اکثر برگنات و قلعجات آنطرف جوی نک بهدرا
را متصرف شده بودند خانمذکور بحکم آنکه بیت چون زوال آید یکسن بند دجنون راه خرد عقل دورانیش
میسازد کمی در روز بد وقت را غنیمت دانسته بمرمت تازش کرد و بکوشش همت تکاشت چونکه اخبار
زبان آنطرف انهمه کیفیت مفصل بحضور نوشتند سلطان که همدران زمان از بندوبست ملک کورگ
فراغت یافته بدارالسلطنت پتن آمده بود بتاریخ نهم جمادی الثانی آخر سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری

حاصل ساخته بسر میبردند اما بکمی منصب آزرده خاطر بودند بعد چندے اعظم خان بحسن تدابیر دیانتداری
بمنصب اعلے رسید و کریم خان برادر خود را میر سامان خود ساخت بعد ازان رحیم خان بسبب کم پایگی
خود برداشته خاطر شده بمعرفت میر جمله خان مدار المهام عبد الله قطب شاه فایز حیدر آباد گشته
ترقی نمود چنانچه بسه هزاری منصب رسیده بحسن تردد در بعضے جنگ دلیری و چابکی بکار برده پیش آمد
کارها شد همدران زمان انتقال نمود نیکنام خان پسر شش بمنصب پدر مامور گردید چون میر جمله ببندو بست
آنکه بالاگهات مرخص گردید خانمزبور همراهش بوده در اعداشکنی سعی موفوره بجا می آورد تا آنکه وقت
مراجعت میر جمله که قلعه سدهوت را چهار پنجسال محاصره کرده از پیش نا پیر پالیکار حارس آنقلعه جنگ
کرده آخر مقدمه جنگ بصلح فیصل ساخته زر بسیار بطریق نعل بها گرفته بهر تسخیر کرناتک پایانگهات
راهی شد پرگنه چنور و اطراف آن حسب الفرمان قطب شاه نظر بر دیانت و جانبازی او که دران جنگ بهادری
تمام چابکدست برآمده بود بحراست نیکنام خان گذاشته بعلم و نقاره و نوبت سرفراز ساخته به بندو بست
و تنبیه پالیکاران آن نواح تاکید اکید نموده خانمذکور بعد روانگی میر جمله کنجی کوتله و کهم و بدویل و جمل مڑی وغیره
تعلقات را از پالیکاران توابع آنی گندی بدلاوری گرفته ترقی کرد پس از آن باز لشکری از انی غنه و دکنیان
جمع ساخته پالیکار سرکش سدهوت را بیک حمله جهان گیری زیر کرد چنانچه قلعه را تسخیر و پالیکار را اسیر نموده در
جلدوی این کارنمایان مملک محاصل پنجاه لک روپیه یعنے در وقت تعلقه چنور و کنجی کوتله وغیره جاگیر یافته
از عنایت پادشاهی و مراتب سربلندی حاصل ساخت بعد چندی فرودگاه لشکر میر جمله را که در ایام محاصره سدهوت بود

درخیره دیگر نزد خیمه خاص خود فرود آورده دو وقته طعام خاصه میفرستاد اما در نظر بندی داشته او
چون فیما بین سلطان و مرتبه در سنه یکهزار و دو صد و یک هجری صلح گشت و ملک از دست رفته
باز بتصرف سلطان از آشتی در آمد را ستیه مرتبه و پرسرام بهادر از سلطان سفارش کرده باز صوبه
ساونور بعد رد و بدل بسیار برخانمذکور بحال گذاشتند پس این باجرا تا پنج سال حکومت کرده انتقال
نمود جمله شش و پنجسال ریاست ساخت عبد الخیر خان عرف خیر امیان بسر ش قایم مقام پدر گشته
بحکم سلطان بجای خود کامرانی مینمود چون در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری نظام علیخان و مرتبه
وانکیز اتفاق کرده بعزم تسخیر سرینگ پتن از اطراف لشکر کشی نمودند و پرسرام و هری پنت بهر کیه
انصوبه را بضبط خود در آوردند و بخیر امیان بصرف خرچ خانه او یک محال جاگیر داده در بست ملک خود
گرفتند و تا زمان حال همچنین است خانمذکور بقول شخصی پست نه من شهرت تمنا دارم و نه نام میخواهم
فلک کرواکذار دیکنفس آرام میخواهم بنفس شمار می و بیدولتی اوقات خود همو بجا بسر میبرد
او نمک بحرام در اصل حقیقت خوانین صوبه کرپه اینها از امرای عادلشاهی قوم افغانان میباشد و بقول
اصبح همجدی بهلول خان ساونوری اند از اولاد بنی خان عرف بن مست میان میباشد که او یکی از امرای
دکن ذوی القدر و صاحب منصب عمده بود اعظم خان و رحیم خان و کریم خان پسران خانمذکور بکسب
منزلت از بجاپور در عهد علی عادلشاه ثانی برآمده فائز حضور سلطان اورنگزیب چونکه او به بندو
دکر رخصت یافته بود گشتند و بوسیلت خان جهان خان کوکه منصب و جاگیر فراخور حوصله خود

بهادر شاهی وزیدن گرفت و محمد اعظم سلطان منهزم و اسیر گردید تا شاه ظفر مند جانبازی و
دلاوری خوانین مقتول پسندیده فرموده کسی را از وارثان اعظم خان حاضر سازید او که لاولد بود
عمدان خان سپه سالار عبد النبی خان بن کریم خان را که برادر زاده اش بود حاضر کرده از عهده
سفارش بهادر شاه بموصوف عبد النبی خان را اول خلعت تاتم بعد ازان خلعت جاگیر و شمشیر و تسلی ظاهر
باطن عطا فرموده در ولایت پرگنه چنور و سلمبر وغیره جاگیر داده رخصت فرمود و زوجه اعظم خان را که بیوه ماند
دوازده محل که پیش ازین محالات مذکور داخل سرکار ویلور و ویلور داخل سرکار جنگلپیته بود که در سنه نهصد
نود و پنج هجری بعد قتل رام راجه چهتری آنرا کشدی امرا قطب شاهی یعنی سرانداز خان بن سید مصطفی
خان مدار المهام و رسول خان بهتی از دست بهوپت راج عموی تمراجه جنگلپتی و نیکت پتی راج ویلوری
تسخیر کرده بودند و در ولایت ملک پائین گهات در سنه یکهزار و چهل و دو هجری بنظامت فتح خان بهتی بعد
دستاری بن رسول خان بن قبول خان سرلشکر حیدرآباد که بمنصب چهار هزاری سرفراز گشته بود و جده
مادری جد امجد راقم سطور رشید تفویض یافته چنانکه اطراف و جوانب آنصوبه را پسران و همشیرزادگان
خان مغفرالیه سراست می نمودند از انجمله حسن خان بهتی حارس سرحد پایانگهات شده مکلن کیده را که
سابق ازین در ایام حکومت جگپتی راج جد و نیکت پتی راج ویلوری متحصن و آباد شده بود دار المقر خود
قرار داد و بخرج سالانه محل و لواحقان خود دوازده تعلقه سیر حاصل تشخیص کرده بدوازده محل نامزد ساخته
کامرانی مینمود بعد تاراجی دولت قطب شاهیان اینهمه ملک تار مار گردیده جدا جدا شده هر کا[illegible] صوبه نشین

پسندیده شهری آباد کرد و نیکنامابادنامش نهاده خدائی میمنود و از قدیم الایام دیهی بنام کرپل
درمیان آن فرودگاه آباد بود الحاصل چون داؤد خان پنی بعد کنولی تاراجی دولت قطب شاه و عادلشاه
از حضور عالمگیر به نیابت ذوالفقار خان امیر الامرا بن اسد خان صوبدار کرناتکین مقرر گردیده ازراه
نیکنامابادد رسید و انزمان خان آنجا از چند روز بیمار بود حسب صوبه بادای مراسم تیمارداری چونکه
جد و ابای خود را ممنون و شکور توجهات جد امجد خان بیمار دیده بود پرداخته برحالش رقت کرده چندی
در آنجا سکونت داشت و همدرین عرصه خان بیمار جان بحق تسلیم نمود و مسند امارت را خالی گذاشت
تا صوبدار مذکور لعل خان بن عبد النبی خان همشیرزاده نیکنام خان را که او نیز پیش آمد کار ها شده از تجویز
مبر جمله امیر صاحب جاگیر سلمبر و بهون گری و ودیاریاله وغیره شده کامرانی می نمود طلبیده شتابت
آن ضلعه نامزد کرده بود وقتیکه داؤد خان خجسته خصر خان پنی پدر خود شنیده بطرف اورنگابادرفت
و بعد سه سال ناظم برهان پور مقرر شده رخصت یافت پرگنه چنور وغیره اضافت افتاده بود چون
عالمگیر بعد اسیر شدن ابوالحسن قطب شاه عرف تانی شاه حیدرآبادی ازراه اورنگ آباد بسمت احمدنگر
شتافت و بهمونجا انتقال فرمود و بعد او درمیان برادران یعنی محمد معظم بهادرشاه و سلطان محمد اعظم
ابنای عالمگیر در سواد سرحد دکن جنگ واقع گردید اعظم خان میانه و کریم خان پیش ازین ذکرشان بسبیل
اجمال رفت درانوقت ذوی الاحتشام شده بودند پیش اردوی خاص بهادرشاه با سپاه خویش
در آویخته هنگامه روزکشاکش برپا ساخته مردان وار کشته شدند و نسیم فتح و نصرت بر پرچم ایات

بر شیر گذاشت و سر مجلس با آواز بلند بانگ بر زد کسیکه این شیر را بکشد او قابل ریاست و حکومت
این ملک باشد از قضا مدعی ریاست را شیر بیکحمله دریده و عبد النبی خان دلیرانه سر شیر بیکضرب شمشیر برید
پس وارث مسند ریاست و امارت گردید حاصل کلام چونکه عبد النبی خان مسند امارت چنور و غیره
را کرم نمود همه اعیان اندولت و خانزاده ها و دیگر جانبازان را بر پاشی و انعامات و اضافه مناصب و
مشاهره و خلاع متفق ساخته سه چهار هزار سوار فراهم نموده اول بر دیار دهرمارکه پالیکار انجا سر کش و بنی
یکی از توابعان راجهای درک بود فوج کشی نموده او را شکست داد و تعلقه اش ضمیمه جاگیر خود کرد و نام
جدید شهر را بر طرف نموده از نام قریه قدیم مشهور و دار الریاست خود ساخت یعنی کرپه و عمارات و باغات
دلکشا تاسیس فرموده بضبط و ربط سیزده سال کامرانی کرد چونکه ذوالفقار خان بن اسد خان مدار المهام
عالمگیری وارد کرناتیکین شد و همدران ایام زوجه اعظم خان مرحوم رحلت کرده بود در وقت ضلعه یار امحل باو
گشت چنانکه همچنان محالات مذکور را جاگیر بنام مادر خود تجویز نموده بود ذوالفقار خان را اضافت کرده
متعلق زنانه سازی تعلقه ملی پاری نخرج پان باو نذر کرد ازان زمان ملی پاری داخل صوبه آرکاٹ گردید و
عبد النبی خان در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری باجل طبعی انتقال نمود و چهار پسر موجود داشت کلان عبد الحمید خان
دویم عبد المجید خان سیوم محسن خان عرف موچا میان چهارم حسینی میان بعد خاتمه مرحوم اعیان دولت
فارغه باستصواب صاحبصوبه موصوف را استطلاع بر آنشد برادر عبد الحمید خان یعنی را بر مسند ریاست
واداشت متمکن گردانیدند و برادران باتفاق یکدیگر مطیع امرش شدند پس خانمذکور را که خیلی ظالم

حیدرآباد شهر آرکات مقرر شد محلهای مذکور داخل سرکار آرکات گردید و سرکار این محال بعهده حضرت خان
بهتی کوه جگدیو که در آن نزدیکی واقع شده است و حصار کشیده و جگت دیو راج نبیسه ملک ارجن
بود قرار یافت و دایره راج مذکور در عهد نیز سمبر ایل جهتری جگدیو آباد کرده بریاست میپرداخت و
بعد انتقال رایل مذکور در زمان راجگی کشنرایل نیز بتی نیز بر دو کوه دیگر قلعه بست اول کوهی بنام
کشن رایل یعنی کشنگری دوم کوه بنام وزیراو یعنی پردهان که دانای عصر خود بود بوزیری دامن در
که الحال خراب افتاده دران حین همین دوازده محل بصحنک خوری اش آل تمغا جاگیر داد و تعلقه کشنگری
و ملی باژی که علحده بود نیز ضمیمه اش ساخت چنانچه زوجه خانم حرم همشیره زادگان خود را که
عبدالرزاق خان و عبدالرشید خان و محمد افضل خان وغیره نام داشتند بجاگیر دوازده محل گذاشته از
محاصل آن که بعد خرچ سپاه حراست محالات انچه که همت میشد صرف محتاج خود نموده در گرچه
حیات مستعار را بجان آفرین سپرد و مورخی چنین گفته چونکه نیکنام خان را جاگیر چنور و کنجی کوته وغیره
عنایت و مفوض گردید در روبت پرگنه سلمبر و بهونگری و ودیارپانه نیز با و تفویض یافته خان نیکنام
عبدالنبی خان نامی برادرزاده خود را بنظامت آنطرف گذاشته بود داود خان بعد انتقال نیکنام خان
باراده تقرر جاگیر عبدالنبی خان مذکور را از سلمبر طلبیده است و او یکی از برادران خود بعل خان نامی را بجا
خود گذاشته حسب الطلب حاضر شد عزیز خان نامی پسر نیکنام خان که از شکم جاریه بود خود دعوی ریاست
پدر نمود پس صوبدار مدبر بنا بر رفع نزاع فکری بکار برده شیری خونخوار را صید کرده طلبیده و هر دو را

رد عرب خان چون دید که افاغنه نمکخوار خود با افاغنه خصم یک شده ند فیل خود را برگردانید
تا سبصد دکنیان قوم خود را که اهل وفا بودند پیش آهنگ کرده باز در اویخت پس لشکریان
خانمسطور را بداد جماعهٔ حرام نمک برآنجماعه غالب شته سر مظلوم عرب خان بریدند و بنوک سنان
برداشته شادیانه طرب نواختند و نذر مبارکباد فتح بسردار خود گذرانیدند و لشکر سید مقتول همه
پامال سم ستوران افاغنه گردید پس آن خان مذکور مع غنایم لشکر مظلوم خوش و خرم داخل
دارالمقر خود گردیده بداب و رعب ریاست می نمود و همدران زمان بهرمانایک پالیگار چیتل درگ از
حاکم صوبه مرابر بگمان شده خود را بپسر خانمذکور کوتاهیده دولک روپیه نذر فرستاد و علم سرخ و نقاره
فیلی گرفته در بعضے مهم شریکش بود چون نظام الملک آصفجاه بنظامت شش صوبهٔ دکن مقرر شده
باورنگ آباد رسید خانمسطور بحضور طلب شد و چندے همراهش بود و در جنگ شکر کهیره کوشش نمایان
بعمل آورد و خصم او را زیر کرده مورد الطاف و اعطاف ناظم دکن گشت و قتیکه آصفجاه حیدرآباد را
دارالنظامت و اقامتگاه خود مقرر کرد خان صدر مع خواجین کنول و سا و نور رخصت حاکیر خود گرفته
مراجعت نمود بعد چندی هرگاه صفدر علیخان بن علی دوست خان نایطه ناظم ارکاٹ بسبب نفاق
برادران نسبتی خود مرهٹه را طلبیده اوشان را زیر ساخت چنانکه ذکرش در فتح سنک بالشکر انبوه بعزم
غزا بکشی در تاخت و از راه چیتل درگ و رای درگ بالیگاران آنجا را زیر کرده بسیار زر گرفته باگرپه
باین اراده که از حاکم آنجا پیشکش گرفته عازم بالا گهات شود در تاخت و بنا بر عبرت چند

گم کرده بود اما فراست عقل باکرامت ورزانت رای چنان داشت که بر تهانهای اقسام پارچه
کمخاب و اطلس و سنجرخانی و اغابانی و دوریه و غیره دست مالیده بکشف بطون قیمت بالمقطع مسکفیت
وصدای تک و تاز اسپ استماع کرده رنگ و قیمتش بیان مینمود غرض تالیف قلوب خویش و بیگانه و اعلی
و ادنی نموده از زبان دوست و دشمن ستوده تر آمد بالغرض چونکه داؤدخان از ممر نفاق امرا دهای کرد
شکستش قابو میجستند در برهانپور قتل شد و خانجهان خان کوکه بنظامت شش صوبه دکن نامزد گردید
به بندوبست انتصوب سید عرب خان امیر پنجهل هزار سوار و بیست هزار پیاده از حضور رخصت
یافته سمت کوچ به برسبیل یلغار در تاخت اگرچه خانمذکور وکیلی را فرستاده راه آشتی پیمود اما او مدعا
التماسش را بگوش رضا جا نداده عزم استیصالش بدل مصمم داشته بود چون متصل هروکره بشهر
کره رسید خانمذکور فوج خود را بسرداری حمید خان برادر خود بمقابله اش روانه کرده خود قلعه سدهوت
را قایم ساخته بود چون در جنگ نخستین فوج کره پسپا شد و عرب خانیان ظفر یافتند خانمذکور بدریافت
این خبر خود سوار شده با هزار سوار آهن پوش وارد میدان رزم گردید و از برادر و دیگر خویشان شجاعت
پیشه پرسید که لشکر دشمن چه قدر است گفتند که تخمیناً چهل هزار سوار باشند گفت یقین دانید که از
چهل کم پیش نیستند پس آب طلبیده وضو کرد و دست بدعا برداشته حکم پیش گیری کرد میان خانه
فیما بین و خویشان همراهیش در تاختند و هنگامه محشر دران میدان برپا ساختند در عین گرمی
زد و خورد افاغنه هر دو لشکر با دای سلام و پیام یکدیگر پرداخته [illegible] نمایی قیمتین صورها

یقین دانست که یک یک افغان اکثر سپاه خود را از جان خواهد ربود با ای حال روز دیگر خا مسطور
خود سوار شده با پنجهزار شجیعان شیر افگن و فولاد تن و چهار هزار پیاده خون آشام بمیدان
رزمگاه رسید که غنیم خبردار شده اگرچه صف آرا گردید اما دیدند اسلامیان بر آنجماعه غالب شده
برگردید و چند دیهات را غارت ساخته از راه رای چوتی کهات داپلچر و عبور کرده بیک جنگ دوست علیخان
صوبیدار آرکاٹ را که بدفع شورش غنیم لشکرکشی نموده بود بقتل رسانیده سمت آرکاٹ راهی شد
خانمزبور بجای خود آسوده در سنه یکهزار و یکصد و شش هجری باجل طبعی متوجه دار البقا گردید
بیست و هشت سال مرکوب مخالف ریاست نمود چون خانمرحوم پسر خلف الصدق نداشت مگر
دختری تولد شده پیش ازین کتخدا گشته بود پس ازین دولتش عبد الحمید خان میانه برادرش را
برسند وراثت نشانده نذر مبارکباد جلوس کنرانیدند خانمذکور خود را از آصفجاه ناظم دکن رجوع
ساخته چندی شریک رزم و بزم بود چون ناصر جنگ خروج کرد و در سواد عیدگاه اورنگ آباد
فیمابین پدر و پسر نزاع رو داد خانمذکور باد یگر خوانین از ناصر جنگ سازش کرده بود بعد رفع مناقشه
ملحق شدن پسر از پدر جلیل القدر اینهمه خوانین چندی نظر انداز شده بود لهذا ناظم دکن بمقتضای
دانشی و نیک نیتی باوصف چنین حرکات ناشایسته متعرض احوال ایشان نشده و بعزل و
نصب ایشان نپرداخته و از اغماضش ایشان بجای خود بیباک بودند غرض در وقت لشکرکشی
ناظم مذکور به بندر و بست پائین گهات که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده بخلعت

غارت و تاراج نمود خانمذبور اطراف شهر یعنی کتلها بخان زادگان سپرده بنجهزار افغان
شعار را متعین الشان نموده خود برحسب تجویز اعیان دولت خود قلعه سدهوت را قایم کرده
بود هرچند مرتبه حمله نمایان برکتل نمود کامیاب نشد بلکه هر بار از دست و بازوی افاغنه شکست
می یافت تا آنکه روز سیوم وقت سه پاس روز جعفرخان ده باشی نام جمعدار را پیش منقلا بود خود
بحضور خان شتافته همراهیانش بجای خود خبردار و قایم بودند که فوجی غنیم در تاخته نقاره جمعدار
مذکور را مع اسباب دیگر جمعداران زده برد چون این خبر باو رسید از حضور رخصت برخاست هرچند
خان پیش منع کرد او در نیمعنی کسر شان و منزلت خود دانسته وقت شب فقط با رفقا خود بحکم آیه
کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ عَلَى فِئَةٍ كَثِيرَةٍ بر قلبگاه را کهو شور روز کشاکش برپا
ساخته سعی اعدا شکنی بمرتبه رسانید که لشکر غنیم زیر و زبر گردید و بعضی ہنجران غنیم تمیز دوست و دشمن
نکرده با تیغ و نیزه فیمابین خود در افتادند پس سردار آنلشکر مشعلها افروخته دید که چه بلای آسمانی
بر لشکر خود نازل نمود تا بمشاهده درآمد که جمعدار شجاعت شعار چون شیر در رمه گوسفند باد و رفیق جانباز
شمشیر آزمائی میکنند و بر فرق هر سوار که شمشیر میزند مع اسپ دو پاره میسازد قزلباشان را حکم کرد تا آن
شجیع را مع رفقا به تیر تفنگ دوختند چون جمعدار شیرزه منش بر زمین آمد را کهو بر سرش رسیده پرسید
که نام شما چیست او جواب داد من جعفرخان ده باشی ام از کشته شدن من ادنی نوکر بر خود نازان میباش
که همچو من چهار هزار افغان مستعد جان نثاری هستند غنیم او را برداشته در پالکی روانه شهر کرد نبود

راه فرار سر کردند و بغضے میگویند که موچا میان دران لشکر نبود بطرف کهم رفته فوج خود را
بسرداری سردرخان نامی متبنهٔ خود گذاشته بود القصه چون افاغنه هزیمت خوردند میر کلو شادیانه
طرب نواخت از انجا پیشتر کوچیده چند دیهات کهم را متصرف شده بود که خانمذکور با لشکری مستعد
ساخته بسرداری برادرزادهٔ خود یعنے مجید خان خانزاده روانه نمود و فراسیس را هم متعین او ساخته
بود چون خانزاده رخصت یافت بیجا با در تاخت و بیک حملهٔ دلاورانه دمار از ملازمان میر کلو برآورد و
جوق جوق تهانه داران مواضعات نواح تسخیر میر کلو را قتل و غارت ساخته بمحاصرهٔ بیکین پلی پرداخت و بکشایش
قلعه همت گماشت و فراسیس را فرماندار تا بتیر بها بنا ساخته بگوله اندازی و قلعه شکنی اشتغال ورزید آخر
حارس قلعه سپر انداز شده راه آشتی پیمود و پنجهزار روپیه پیشکش سالانه مصالحتاً مقرر کرده از دست جبر
افاغنه وارست و پنجهزار روپیه نذر معافی حرکت بیجای خود بالفعل پیشکش نموده بجای خود آسود چون ناظم
دکن در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری دنیای فانی را بدرود نمود و نواب ناصر جنگ قائم مقام او
گردیده حضور طلب بادشاه دهلی یعنے محمد شاه گشت و هدایت محی الدینخان باغوای چند اصحاب نایطه
داماد علی دوستخان مقتول و فراسیس بیحجری شورش افزای کرناتک بالاگهات شد موچا میان
بیخ خوانین سیاه و نور و کنول اگرچه او را در این امر فتوی داد اما نظر به بدنامی خود و اندیشهٔ نالش نواب
اعراض حضور ظاهر ابکوکشن نپرداخت هرگاه نواب موصوف باطلاع قتل انورالدینخان و بی بندوبستی
کار خانجات کرناتک بالائین بگهات از جوی نرسد احسب الحکم بادشاه دهلی مراجعت کرده بحیدرآباد رسید و

معافی لغز شهای قلیل و کثیر سرفراز و حضور طلب شده باتفاق یکدیگر آنهم سر کردند و در جنگ
بنهر نکرسعی موفوره بجا آوردند پس خانمذکور بروقت مراجعت بناظم موصوف که آفت رفت
(۱۶۱)
تاریخ معاودت اوست رخصت شده بجاگیر خود آمد و چندی بهدایت محی الدینخان حاکم اده هونی در
ساخته بود آخر باجل طبیعی انتقال نموده در قلعه سدهوت مدفون گردید میگویند که بیست و
سه سال ریاست نمود اعیان دولتش اگرچه خانم حوم را پسری صاحب شوکت مجید خان نامی
بوجود آمده بود اما باندیشه جوان بسالی که البته متحمل چنین امر خطیر نباشد محسن خان عرف چاچا
برادر خانم خوم را بر مسند نشاندند و مجید خان برادرزاده اش را در نظربندی داشته بودند چونکه
موچامیان بر مسند امارت قرار گرفت بندوبست ملک و لشکر بوا قعی نموده فراسیس بندر بهلجری
را طلبیده باین عزم فوکرداشت که خود بزور بازوی شجاعت از تمامی پالیگاران بالاگهات
باج گیرد و فراسیس هم با قصد کلاه پوش و دو هزار مردم بارسر کرم نوکری خود بود پس موچامیان
بنابر عبرت نمائی بر پالیگاران سرکش مثل پالیگار بیله و زمیندار جرله وغیره تاخته زبر کرده
پیشکش حسب دلخواه خود میگرفت بعد چندی بر قلعه بیکن پلی که میر غلام علی خان عرف کلو از قوم سادات
قلعه دار و حاکم آنجا بود فوج کشی نموده چند دیهات آن معمور را غارت ساخته بر نهر جمل مرگ فرود
آمده بود که بیک ناگاه میر کلو بدو صد سوار و چند پیاده شبیخون زده لشکر افاغنه را زیر و زبر نمود
انا بجاکه افاغنه از شعبده بازی چرخ غافل بودند فریب خورده بکل ولای نهر مذکور غرق گشته و بعضی

متعلقه بر پنیابین فراسیس وافاغنه بسبب مظفر خان کارد می‌کشد که تفصیل این ماجرا در ذکر
لنولیان خواهد یافت خانه جنگی رو داده بهادر خان و ناظم مذکور بقتل رسیدند و موچامیان بر شتر سوار
شده کرکت و در قلعه سدهوت آسود بعد رفتن موسی بهوسی و صلات جنگ بحید زاد خان مسطور بعنیش
عشرت اشتغال ورزید و در امور ملکی و مالی عبد المجید خان بن حمید خان برادر زاده خود را دخل داده
مختار کرد و ارکان دولت هم از محسن خان بسبب کردار ناشایسته او را در خانه قید کردند و خانزاده
موصوف را بسردار ی برداشتند پس عبد المجید خان بغراهی سوار و پیاده برداخت چونکه کارخانجات دولت
آصفیه بسبب نفاق برادران و حیدر جنگ صاحب دیوان موسی بهوسی برهم و درهم گردیده بود مجید خان عزم
ملک گیری بدل مصمم داشته چون شیر کرسنه بصوبت تمام برآمد و هسکوته را محاصره کرده تسخیر نموده برکردید
بفتح صوبه سرا اگرچه همت گماشت اما آنصوبه بقبضه تصرف مرهته بود با آنطرف نرفت و اراده داشت که
اول پالیکاران بالاکهات را زیر کرده پیش بهندوست آنصوبه پردازد بطرف پالیکاران لشکرکشی
نموده از پالیکار کهت کمیر و پنکنور و مدن پلی وغیره پیشکش گرفت و بشجاعت ذاتی رای درک والہ
وجیسل درک والہ را زیر کرده لکوکهار را زر گرفت و تنخواه چند افاغنه که یکلک روپیه میشید بر مبلغ پیشکش
پالیکار بیله که از چندگاه سرکشی مینمود نوشته آنها را روانه کرد و خود بجمیع لشکر از راه بیکن پلی بلغار
کرده بزور بازو و عبرت نمائی از مرار راو کهور را بپیشکش گرفته برگردید که جاسوسان خبر رسانیدند که یملی والہ
کافر غاور فرستادگان حضور را اندرون معموره قید کرده از جان ربود بمجرد اصغای این ماجرا خان مظفر همت

بعد چندی بفراهمی لشکر انبوه و اجتماع امرا در دکن و بالیکاران بالاگهات به تنبیه همشیرزاده خود رفته
پهلجری در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه هجری نهضت کرده از راه کنول رسید همت بهادرخان
طوعاً و کرهاً همراهیش گزید چونکه از انجا بکرپه رسید موجامیان هم بهزار و پانصد سوار داخل لشکر گردید
مجید خان سالونوری کریم میان پسر خود را مع فوج روانه کرده بود چون بسبب ساده لوحی ناظم یعنی
نواب موصوف ارکان دولتش براه قصور و فتور پیموده در خانه خرابی آن سید پاک دل چون یزید
سعی موفور بجا آوردند حاصل کلام آنکه آخر الامر در میدان چنچی همه خوانین افاغنه و دیگر اعیان بدظن
متفق شده فراسیس قلعه چنچی را بنا بر شبخون طلبیدند چون پیش از دمیدن صبح فراسیسیان بر
لشکر نواب که دلاور خان صوبدار سرا بود در آویختند و بریزش شلک توپ و بندوق آنها اکثر تفرقه در
جمعیت لشکر نواب رو داد و نواب از لشکریان خود بدگمان شده فیل سواره بطور استغاثی بطرف افاغنه
خیر امید و بهادرخان را گفت ای برادر وقت یاریست او بدبخت از تیر تفنگ سینه بی کینه نواب
را هدف ساخت و موجامیان خواصی نشین خود را که محمد خان جعفرابادی بود فرماندار تا او عاقبت خراب
شمر صفت در عماری آن سید مظلوم بر جسته سرش از خنجر ظلم بریده برنوک نیزه کرد اندر پیش افاغنه
هدایت محی الدینخان را که در عماری برقع پوش عقب شهید مظلوم بود نذر ستمبار کساد نظامت دکن
گذرانیدند القصه بعد دو ماه فیمابین ناظم او نهونی و نایطه مذکور و فراسیس قرار و مدار بعمل آمد و نایطه بصوبداری
ارکاٹ مقرر گشت و ناظم مزبور با موسی بهوسی سپاه از فراسیس مراجعت بحیدرآباد نمود و در سواد رای چوتی

[illegible] فوج فراسیس را با خود داشته بود در این اثنا بلونت راونا وی مرتبه فوجدار سرکار ذکر شد بتفصیل
در نشان حیدری ترقیم یافته است حسب الامر کار پرداز پونا به بیست هزار سوار و چهل هزار پیاده
بعزم تنبیهش در تاخت خانمسطور همینکه از رسیدن مرتبه خبردار گردید جمعه اران را طلبیده بسخنان
چرب و شیرین فریفته برای مستعدی جنگ رضامند ساخت و بعد سر کردن آن مهم بر سانیدن تمام
و کمال ما یحتاج لشکر قرار داد بالفعل دو لک روپیه و چیزی جنس بطور انعام بالشان سپرده خود آماده
جنگ گردید و غنیم هم چند دیهات را غارت ساخته آتش زده در رسید و همه سکنای شهر بقلعه پناه
گرفتند بکر همشیره خان مسطور که از برادر رنجیده خاطر بود وارد قلعه نگردید از اینمعنی بخان مزبور نشو پشی
روداده چندار اکین خود در افرستاد و بخاطرداری بسیار فهمانیده همشیر را بقلعه طلب داشت چون آنعاصمه
مع سباب و زر و کوهر از شهر برآمد بعضے بدخواهان غنیم را خبر کردند که زنانه مجید خان بقلعه میرود او تاک
در تاخته در اثنای راه جمیع احمال و انتقال غارت ساختن فرماندار اهل مرقعه عاصمه موصوفه که پنجاه
شصت سوار بودند اگرچه کوشش شایان نمودند آخر کاری نگشودند و کسان غنیم بر الشان ظفر یافتند
الا فقط پالکیهای برقع پوش را گذاشتند تا بخیریت فایز قلعه شود چون خان جری بقراقی
غنیم وقوف یافت شیله پاک و صاف برای کفن بر سر پیچید مسلح تیار شده و بشکریان خود فرمود که
مجید امروز شهید میشود ع هر که دارد سر همراهی ما بسم الله کسیکه پروای مال و جان داشته باشد از
پیش من بگردید پس یکهزار و دو مرد افغان بعزم جانفشانی برآمدند از انجمله یفتا دنوشته از قوم افغان

سمع لشکر درتاخت ودار المقرا ورا بیک حمله مردانه غارت ساخت چون پالیکار قاتل تا بتقلا
باشیران خونخوار در خود نیافت از خانمان دست برداشته راه فرار سرکرد وخان با ظفر خود را
یکطرف تعاقبش نمود وسید رجب علی بن شیر محمد دیسموکه پنوکنده را ازطرف دیگر بهراه کرد تا
برگماشت آخر بعد تجسس بسیار لشکریان خان معزز از سمت دهرمارا ورا اسیر کرده آوردند تا در دار المؤمنین
تهانه فرستاد اگرچه او را ختنه کرده مسلمان نمود ونیکنام خان نام نهاده بود اما او نابکار وخیم العاقبت
بعد قتل خانمزبور گریخته جای خود قایم کرد وباز دین اصلی وشیوه قدیم خود اختیار نمود وهمدران ایام از
بارامحل خانزادگان را باندیشه بغاوت وخودسری که اکثر اوقات آنها با یکدیگر شورش افزا بودند بگرفته
طلبیده فراخور خرچ هر یک ماهیانه مقرر کرده باز روانه ساخت وبنظامت دوازده محل اسد خان مهکری
نایطه جان باز را روانه نموده بود اگرچه خانمزبور بنجسال با مرریاست کرده پرداخت اما طالع سکندری داشت
وبزبان دوست ودشمن بمار سفید شهرت یافت وهمه سرکشان آنضلعه را بیک حمله زیر میکرد وپیشکش
شایان میگرفت وحاکم بنکاپلی را اگرچه او قلعدار بادشاهی بود چون چاکران خود میدانست وچند
مواضعات صوبه سرا را تا پنوکنده بضبط خود آورده امید ترقی وعزم ملکگیری بزور بازوی خود داشت واصحابی
را از دولتمندان دکن حتی افاغنه کنول وشادنور را در پله شجاعت ومیزان تهور برابر خود نمی سنجید وانها هم
کنول هم پیشکش میگرفت اما مواجب ماهیانه لشکریان ماهوار نمیرسانید ازین سبب همه داران افاغنه
متفق شده برای حق خود مباحثه تند نموده مزاحمت بجائی رسانیدند خان صدر چندی قلعه سدهوت را

قایم کرده فوج فراسیس را با خود داشته بود در این اثنا بلوغت راو نامی مرتبه فوجداری را که ذکر بتفصیل
در نشان حیدری ترقیم یافته است حسب الامر کارپرداز پونا به پست هزار سوار و چهل هزار پیاده
بعزم تنبیهش در تاخت خانمسطور همینکه از رسیدن مرتبه خبردار گردید جمعدران را طلبیده بسخنان
چرب و شیرین فریفته برای مستعدی جنگ رضامند ساخت و بعد سر کردن آن مهم سرانجام تمام
و کمال ما هیانه لشکر قرار داد بالفعل دو لک روپیه و چیزی جنس بطور انعام بالشان سپرده خود آماده
جنگ گردید و غنیم هم چند دیهات را غارت ساخته آتش زده در رسید و همه سکنای شهر بقلعه پناه
گرفتند مگر همشیره خان مسطور که از برادر رنجیده خاطر بود وارد قلعه نگردید از نیمعنی بخان مزبور نشوپشی
رو داده چند اراکین خود را فرستاده و بخاطرداری بسیار فهمانیده همشیره را بقلعه طلبداشت چون آنعاصمه
مع اسباب و زر و کو هر از شهر برآمد بعضے بدخواهان غنیم را خبر کردند که زنانه مجید خان بقلعه میرود او تاک
در تاخته در اثنای راه جمیع احمال و انتقال غارت ساختن فرماندار اهل مدرقه عاصمه موصوفه که پنجاه
شصت سوار بودند اگرچه کوشش نمایان نمودند آخر کاری نگشودند و کسان غنیم بر ایشان ظفر یافتند
الا فقط پالکیهای برقع پوش را گذاشتند تا بخیریت فایز قلعه شود چون خان جری بقراقی
غنیم وقوف یافت شیله پاک و صاف برای کفن بر سر پیچید مسلح تیار شده و بشکریان خود فرمود که
مجید امروز شهید میشود ع هر که دارد سر همراهی ما بسم الله کسیکه پروای مال و جان داشته باشد از
پیش من بگردید پس یکهزار و دو مرد افغان بعزم جانفشانی برآمدند از انجمله مفتاد و شش از قوم افغان

سرلشکر رزتاخت ودارالمقر اورا بیک حمله مردانه غارت ساخت چون پالیکار قاتل تا بمقابله
باشیران خونخوار در خود نیافت از خانمان دست برداشته راه فرار سرکرد وخان با ظفر خود از
یکطرف تعاقبش نمود وسید جب علی بن شیر محمد دیسمو که پنوکنده را از طرف دیگر بهراسیر کردنش
برگماشت آخر بعد تجسس بسیار لشکریان خان معز از سمت دهرما اورا اسیر کرده آوردند تا در دارالمقر
تهانه فرستاد اگرچه اورا ختنه کرده مسلمان نمود و نیکنام خان نام نهاده بود ایا او نابکار وخیم العاقبت
بعد قتل خانمزبور گریخته جای خود قایم کرد و باز دین اصلی و شیوه قدیم خود اختیار نمود و همدران سال از طرف
بارا محل خانزادگان را با بندوبست بغاوت و خودسری که اکثر اوقات آنها با یکدیگر شورش افزا بودند بکرپه
طلبیده فراخور خرچ هر یک ماهیانه مقرر کرده باز روانه ساخت و بنظامت دوازده محل اسد خان مهکری
نایطه جان باز را روانه نموده بود اگرچه خانمزبور بنجسال با مرریاست کرپه پرداخت اما طالع سکندری داشت
و بزبان دوست و دشمن بمارسفید شهرت یافت و همه سران آنضلعه را بیک جمله زیر میکرد و پیشکش
شایان میگرفت و حاکم بیکن پلی را اگرچه او قلعه دار بادشاهی بود چون چاکران خود میدانست و چند
مواضعات صوبه سرا را تا پنوکنده بضبط خود آورده امید ترقی و عزم ملک گیری بزور بازو در خود داشت واحدی
را از دولتمندان دکن حتی افاغنه کنول و شاد نور را در پله شجاعت و میزان تهور برابر خود نمی سنجید و از حکام
کنول هم پیشکش میگرفت اما مواجب ماهیانه لشکریان ماهوار نمیرسانید ازین سبب جمعدار ان افاغنه
متفق شده برای حق خود مباحثه تلخ و تند نموده فراخمت بکالش رسانیدند خان صدر چندی قلعه را بهوت را

بکسش صرف دست بوسش از غضب افکنده بر بر کرده وزپی کین کردکمان را برزه تا القصه از انجا
تا یک کروه قدم جنگ کنان پیش رفت اگرچه هزاران هزار جانباز ان غنیم را تیغ میکشیدند
ایشان چون مور و ملخ هجوم کرده از قراولی و نیزه اندازی افاغنه را زیر کردند و اسلامیان هم تا مقدور
داد مردانگی و دلاوری دردادند کار نامه رستم و اسفندیار را بیاد روزگار دردادند چنانکه کردفیل سردار
خود جان نثار شدند و مجاهد خان هدف باران تیر از سحاب حوضه زرنگار بارین خشک سینه های جرات
جانبازان غنیم را مشبک تر میساخت چنانچه سه ترکش خالی نمود که تیری از هدف خطا نکرد چون که
قراولان غنیم بر فیل خاصه قراولی میکردند از قضا تیر تفنگ بازوی دلاورش را شکست چنان که
بآن زخم دست از کار رفت تا هم کمان زیر زانوی راست کرفته از دست چپ تیر همیپراند که
آندست هم زخمی کشت و هفت تیر تفنگ بسینه شجاعت گنجینه اش نشسته قوای ظاهری
ربود خواصی نشین چون خاوند خود را از زخمها جان بلب دید دوشاله خاصه کرفته در کمرش انداخت
واز کوشه حوضه مضبوط کرد و خود بر بست و بر اسب سوار شده داد جلادت درداد و حق نمک روبروی خاوند
ادا کرده کشته شد و سید مظفر نامی او رنکابادی نوکر غنیم بار با بر فیل اسپ انکیخته رسن هودج را
از تن شیر میبرید باین اراده که هودج را بر زمین آورده سر آنصاحب شجاعت از تن جدا سازد فیلبان
خاوند نعمت خود را از تک و تاز باز داشت آکاه ساخت تا آن رستم وقت و سهراب امنش باوصف حال تنک
کمان زیر زانو کشید تیر از دندان برداشته چنان شست انداخت که روحش بی مدد قابض جان

بتنی ملقب که همین شب بر تخت عروسی جلوه کرد و کامیاب شد و بظهور این امر مردآزمائی مجبر بان
یکشبه خود را بخدا سپرده از بیمین و یسار رنگین و مهتابی برآمده بودند پیرامون فیل سواری خاص حلقه
زده و خان مجاهد دو کمان و چهار کش پر تیر که خود اختراع کرده بود در هودج داشته سوار شد و راست
بر لشکر غنیم در تاخت و فراسیس را بحفاظت قلعه گذاشته بود چون بر کهات بندی کنمار سید اندک
زمان توقف نمود و بر لشکر غنیم که جوق جوق و گروه گروه چون مور و ملخ میدانرا گرفته بودند چندانکه
وسعت میدان کفایت نمیکرد بطرف همراهیان جانباز خود چشم جرات بکشاد و در آنوقت بعضی
هواخواهان التماس کردند که ما اندک جماعتیم و غنیم انبوه کثیر دارد باید که بتدابیر صایبه او را زیر کند و جهالت
آخر بار ندامت آرد و کاری نخواهد کشود خان جانباز بر آنمعنی کوش رضا ننهاده فرمود که مجید فسخ
عزم خود نخواهد نمود اگر صولت و رعب هیبت مجموعی غنیم غیرت مردی و پاس ناموس اسلام شما را
برباد داده باشد برگردید پس فاتحه نیت خیر خوانده فیلبان را فرمود تا او فیل خاصه زیر کهات راند
روبروی لشکر غنیم رسانید همینکه از کهات عبور کرد هراول لشکر غنیم در آویختند نظم صف بگسیخت بلان
از دو سوی شهر همه یکروی شد از دو روی چون کرهٔ برکوس مسین داد بوش زد مسلم او با دز روئینه
کوس نوش کوفت چو آن کوس شغبناک را کوش فتاد اختر افلاک را از سر داخل بل کافر نشان
شد بمیان همچو گل اندر چمن در صف او جمله سران نبرد رنگ بر نگ از سلب سرخ و زرد
صف زده با تیغ و زبان دگوان کشته بدر یای جسوان روان هر دو اهل سپه بخداوند کوس یافت

مفقود گشته واز شامت خون ناحق در بند و بست ملک و دولت خللها افتاده روز بروز قهر اقبال و
عافیت شان رو بکاستن نهاد و در تحصیل ملک که پنجاه شصت لک روپیه سال بسال میرسید
بخرج ماهیانه ملازمان ضروری هم کفایت نمیکرد ازین سبب فراسیس برای اخذ زر حق خود که از سه چهار
ماه دامی و درمی از سرکار نیافته بود آماده جنگ گشته بر دیوری دهرنا شست و سرور خان پسر متبنی
اش نیز بکلاه پوش مذکور ساز ش کرده بر محل بدر توپ اندازی نمود و بدل اراده داشت که بهر حیله بدر خود را
از میان برداشته خود مسند نشین شود در نصورت خان دانا برآورده او واقف گشته از ساهوکاران
قرض گرفته بادای زر کلاه پوشان از روی حساب پرداخته بر طرف نمود و پسر برگشته مزاج را به پند و
نصایح بخود کشید و بر سال فوج کشی نموده از پالیکاران و مرار راه پیشکش میگرفت بعد چهار سال
بعزم ملک گیری برآمده مع لشکر بطرف کنول رفته بود که ناگاه بحکم قضا و قدر همونجا بسیر آخرت
قدم برگشاد و خان کنول لاشش در صندوق سپرده روانه کرده نمود و او همونجا مدفون گردید چونکه
محسن خان لاولد بود و سرور خان پسر متبنی اش از شکم دایه آنهم نسل غیر بود اگرچه افاغنه قوم پنی
که مهدوی اند بر ریاست سرور خان راضی بودند اما بیگم خان مرحوم و دیگر اعیان خیرخواه اند دولت
باتفاق تجویز کرده عبد الحلیم خان بن مجید خان شهید را بر مسند امارت جلوس کرساختند سرور خان که
امیدوار بود بظهور این معنی غضب آلود شده مع احمال و اثقال و رفقا خود خروج کرده بطرف حیدرآباد
رفت هیچ ابواب مقصود بر او مفتوح نشده از انجا باز هونی آمد هیچ تمتع نیافت پس بغراهمی سوار

رجع القهقری نمود و خان هم برهمون هودج دعوت حق را لبیک اجابت گفت پس ناوک راو
با چند خواص نزد فیل شهید رسیده برای نشاندن فیل هر چند خواست اما فیلبان طریق جلال
نمکی پیموده گفت فیل نواب مجید که امیر شهنشاهیست نخواهم نشاند بعد قتل من شما مختارید
و پنجاه شصت افاغنه که پیرامون فیل خاصه فی الحقیقت جانباز بودند خون چکان بودند نیز مانع
این امر شدند راو مذکور بعهد و پیمان که هیچ اذیت بر لاش شهید که عبارت از سر بریدن و قطع دست
و پا باشد نباید رسانید خاطر داری او شان کرده از نردبان بر فیل مجید شهید سوار شد و خون آلود
چهرهٔ انورش را ملاحظه کرده بسیار رقت کرد و بر حسن و جمال و شجاعتش افسوسها خورد و گفت که
چنین مرد میدان شهامت کسی کم دیده و رایگان جان خود در باخت غرض لاش مبارک را فرود
آورده در پالکی روانه سدهوت نمود تا نزد قبر پدر خود مدفون گردید و محسن خان که امید وار چنین روز بود
بر سند وراثت بنشاند و در هر کوته تهانه فرستاده بندوبست پنوکنده و غیره نموده مراجعت
به پدنا نمود و پسران خان شهید را که حلیم خان و سعید خان و رحیم میان و مکهن میان و کرامتیان بودند
راو مذکور روبروی خود طلبیده خلاع ماتم بایشان پوشانید دستهای ایشان بنا بر ناز برداری و
پرورش بدست خان مسند نشین داده بود در نیفرصت پالیکار رای درک وقت قابو دیده لشکر خود
روانه کرد و بجنگ قلعچه دهرمار را تسخیر نموده بدستور سابق ضمیمهٔ ملک خود ساخت اگرچه موجامیان
باز مسند دولت را کرم نموده کامران گردید اما خیر و برکت ایشان از زبان شهادت نواب ناصر جنگ

یعنی تیرانداران و قراولان دایره وار فیلش را مرکز ساخته بودند در افتاد اگرچه سر کوب تیر نرسید اما بصدمات زخمهای تیر از اسپ بزمین آمد و نان فروشی که حاضر آنوقت بود بر حسب اشاره میان موصوف سرش بریده فارغ گشت و لشکرش تاخت و تاراج کردند پس میان جان بلب سرش را در توبره بسته اسکداران روانه کرده بمنزل خود هم مراجعت کرده بهمین حال رسید خان مسند نشین سرنیزه را بنوک نیزه کرده در شهر گرداندند و در آب جو انداخت و استقبال برادر ظفر مند نمود چونکه در ظاهر شهر برادر مجروح را از فیل فرود آورده در کنار خود کشید و جان بلب در همین حالت عشق روی برادر دیده بیک تبسم جان بحق تسلیم نمود سپس آن سعید خان برادر حقیقی خود را که بیست سال عمر داشت بارادهٔ همدست کردن خزانه و دروکوهر فراهم ساخته جد و ابای خود که اهلیهٔ محسن خان مرحوم انهمه در تصرف خود داشت و حلیم خان را یارای گرفتن آن نبود بفرزندی انتخاصه سپرد آن بیکم متمنی اولاد که لاولد بود او را بناز و نعمت دولتمندانه پرورش مینمود و کهوارهٔ مرصع تیار ساخته دران میخوابید و پرکنه گنجی گوته و جمل مرگ در جاگیرش گذاشته نقد و جنس و دروکوهر که موجود داشت باو سپرد و از خاندان بعل خان سلمبری با صبیهٔ خان و دیار پاله او را نامزد ساخته بود که ناگاه او بیمار شده بعد چندی صحت حاصل ساخت خان مسند نشین بسبب حرص مال و متاع دنیا بتجویز بعضے خانه برانداز ان و بسم الله شاه پسر زاده برادر را بعد غسل صحت خلعت زهر آلود فرستاد چون او ساده منش آنخلعت پوشید آبله بر تمامی اعضا پدیدار شده در عین جوانی انتقال نمود اگرچه تمام زر و کوهر و نقد و جنس همدست خان

پیاده پرداخت وجمعداران قوم بنی راکه درلکر پیبودند باضافهٔ مناسب امیدوار ساخته طبل
آلات حربی واسباب عیش وسوزی جمع کرده درتاخت واکثر مواضعات کرپه را خراب وتاراج
نموده اموال وامتاع رعایا غارت میساخت وبادای مشاهره کردیدکان خود میپرداخت چونکه غربا و
رعایا ازدست تطاولش بجان آمده تارمار شده بودند خانمسطور رحیم خان عرف رحمو میان برادر
خودرا با دوهزار سوار وچهار هزار پیاده بدفعش روانه کرد چون میان مذکور از پیشکاه برادر کلان مرخص
کشت کوچ بکوچ طی مراحل نموده درمیدان موضعه نسوم واوجالوآره رسیده بود که سرورخان چون
پیل دمان باسه هزار افغان ودوهزار پیاده مقابله نمود تنظم بجنبش درآمد دوفولاد تن یکی چون
سیامک یکی اهرمن دولشکر بهم برکشیدند صفت ترحم زهرسوشده برطرف بغرش درآمد
دورو کوس جنک بجستند مردان بانام ونشک یلان تنومند شمشیرزن نبرد آزمایان اعداشکن
بشمشیر وناچخ درآویختند بهم دست وبازو درآمیختند چنان چپقلش شد بزور اوران که پرواز
روح تنک شد زانمیان غرض ازصبح تادوپاس روز چنان کارزاری سخت بود که شجیعان طرفین
بس کوششهای مردانه بعمل آورده تارمق جان دست ازاعداشکنی باز نکشیدند چونکه دست وبازو
ازکار رفت بتیغ دندان غضب داد شجاعت دردادند وسه چهار هزار سوار وپیاده ازطرفین کشته
ورحمو میان سپه سردار که برفیل سوار بود اززخم تیر وتفنک رمقی ازجان باقی داشت چنانکه درعماری
غشی براوطاری شده بود که سرورخان باچند افاغنه برفیل سواری میان موصوف که فدائیان شیردل

رعایای آنملک پردازد و ضرر کلی بحال ملازمان نواب برساند اتفاق و سازش کرده مثل
پالیکار چیتل درگ و مرار را وسعی بیشتر در خرابی آنملک مینمود و شیوه مردم آزاری میگذاشته
در نفع خود میکوشید چنانچه مفصل ماجرایش راقم سطور در کتاب نشان حیدری برنگاشته
در اینجا بنا بر ضرورت باجمال بیان میپردازد آنکه نواب بهادر از بدسلوکیش گران خاطر شده
عزم استیصالش بدل مصمم داشت تا بعد بندوبست چیتل درگ در سنه یکهزار و یکصد و نود و یک
هجری اول میر علی رضا خان را روانه آنطرف نموده و خود بدولت بنا بر امتحان دوست و دشمن
و بدخواهان و دولتخواهان بکنج عزلت نشسته درآمد شد مجرایان بر روی مبارک خود بسته
انتقال در داده بود چون این افواه بخان مذکور رسید شیرینی شادمانی بتمام ملک خود تقسیم کرده
اخبار نویس حضور را به بعزتی شهر بدر نمود و لشکری بعزم بندوبست و اخذ ملک میسور مستعد ساخت
چون جاسوسان مفصل این خبر بملازمان حضور نواب رسانیدند پس انمیعنی تازه نمک زخم دل شده
وجودش را باعث خلل محض و موجب فساد امور دولت خود انگاشته در شکست او بهانه جو
بود چون میر مذکور شورش افزای آنملک گردید خان مذکور از خرابی ملک هراسان شده محمد غیاث
نامی وکیلی را روانه کرده دولتخواهی را نموده راه مصالحت پیمود نواب وکیل را روبروی خود طلبیده
فرمود که حاکم شما در ظاهر دوستی با ما میسزند و در باطن عداوت صریح دارد الحال بگوئید که او مستعد
بجنگ باشد پس وکیل را رخصت نمود همدران زمان هرکارها خبر رسانیدند که خان کرپه لشکر تیار

ناظم مکرر اما از همون زمان دولت خان بدنیت جواب داد یعنی مرتبه نزول کرفت و همدرآباد
بموجب باغوای بعضی بدخواهان اسد خان بهکری را معزول کرده عزیز خان بکچشمی را بمنصب
دوازده محل نامزد کرد سپس ایام چند چون بسالت جنگ ناظم او هوسی تسخیر هسکوته و بندوبست صوبه
سراحمت نکاشته با مرار راه نهضت کرد خان مذکور راهم طلبداشته بود و او با فوج خود حسب الطلب
داخل لشکرش کردید روزی قابو یافته نزد خیمه ناظم موصوف چونکه مرار راه از لشکر خود جدا شده با معدودی
بمصاحبات ناظم می آمد حال بر او چنان تنک کرد که او از زندکی خود مایوس کردید پس ناظم مذکور باطلاع
این معنی اندیشناک کشته سید محی الدین دیوان و صفدر جنگ سپه سالار خود را فرستاده سبب
پرخاش دریافت خانمذکور کفت از ایام والد شهید من بلکه پیش ازین از عهد ریاست جدم مرار راو
پیشکش میرسانید درینولا خیره شده سر بغاوت برافراشته است از سرش دماغ نخوت و یوج می برآرم
ناظم موصوف فیمابین هر دو بواسطه خود صلح کرده ده هزار روپیه از راو مذکور اورا داده چون نواب بهادر
ترقی کرد و همه بالیکاران بالاکهات را زیر نموده بحلقه اطاعت و فرمان برداری خود در کشید خانمذکور
نخوت و خیال باطل و یوج و جهالت قدیم از دل خود بدر ساخته بنا بر مصلحت بنواب رجوع آورد اکرچه
حسب طبع هر مطیع امرش بود و تملق و چاپلوسی اظهار دولتخواهی مینمود و پیشکش هم میرسانید اما در
در استیصال و انهدام بنیان دولت خداداد صرف اوقات می نمود چنانکه قاعده کلیه اش این بود که
از هر غنیم نواب لشکر کشی نموده بتاخت و تاراج ملک خداداد یعنی بالاکهات همت بکمارد و در

سینمود جلادی از عقب رسیده سرش بریده پس نواب بغضب آمده فرمود تا جلادان دست و پای
اغا غنه اسیر از تبر شکسته چاشنی عبرت بکام و زبان جرات دیگران ریخته گذاشتند نواب بعد بندوبست
شهر بطرف قلعه بندهوت که خان مسطور مستور بود در تاخته شورش افزا گشت غرض بجمیع وجوه
حالش تنگ کرده اسیر ساخت و در قلعه تهانه گذاشته در دولت ملک متعلقه اش سوای بارامحل با یالت
میر صاحب سپرده مراجعت بسریرنگ پتن نمود و خانمبور را مع عیال و اطفال برادران و خویشان
مقید همراه خود آورده در شهر کنجام محبوس داشت بعد چندے همونجا درگذشت و سید محمد
داماد شش در آنوقت یعنی وقت اسیر شدن خان کرپه مع زوجه خود بطرف پاکتور رفته بود بعد انتقال
نواب بهادر در سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری بغواهمی سوار و پیاده پرداخت و از انکریزان مجهی بندر
و گودور ساز شش کرده پلتنے را بکومک خود گرفته بندوبست کهم وغیره نموده در قلعچه بدویل تهانه داشته
بعزم تسخیر دارالامارت خود یعنی کرپه تا بسواد پهل مارا که بدوکروهی بدویل است رسیده بود از دست
لشکریان قمرالدینخان بن میر مذکور که آویزش نمایان و نبرد سخت رو داده تاراج کردید چنانچه
سید موصوف با چند خواص ازان مهلکه برآمده بپاکتور رسید و از انجا مع زنانه بحیدرآباد رفت بعد
چندے همونجا وفات یافت حیات بجان بخش حقیقی سپرد و پسرے داشت اورا بخشی میکم زوجه ناظم
حیدرآباد پرورش مینماید و ملک کرپه از ابتدای هزار و یکصد و نود و یک هجری تا انقضای یکهزار و دو صد
و هفت هجری بضبط علاقه داران سرکار خداداد ماند سپس از ابتدای سنه الیه تا یکهزار و دو صد و

بهانه شکار برادرزادگان خود که پسران کرامیان برادرش حسینی میان و سعید میان نام داشتند
بطرف دهور روانه کرد چنانکه لشکر افاغنه در یک جنگ لشکر میر صاحب غالب شده است نواب باستماع
این خبر یقین دانست که او اراده جنگ دارد مع سوار و پیاده و توپخانه وقت نیم شب چون مرگ ناگهان
بر سر ایشان رسید و یک حمله شیرانه خواست مردانگی ایشان را منتشر سازد سرداران مذکور که تا بحال کار
و کم سن بودند نقاره زنان بر فیل سوار شده راه گریز گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب کرده تا چهار فرسنگ
نزد بالسن ملی رفته بود که شب سر آمد فرماندار تا قراولان و دسته داران و تفنگچیان بر امیون آنجا که
حلقه بسته یک مرد تجربه کار را در هم شکستند این افاغنه هم چنان شمشیر آزمائی نمودند که
یاد کار باقیست و قریب دو هزار مرد کاری لشکر نواب مقتول شدند آخر سرداران مذکور سپر انداز شده
با سه صد افغان و سیدی هلال بخشی اسیر گشتند و آلات حرب و ضرب بغدادیان نواب ارزانی داشتند
پس نواب شهر را گرفته همو جا مضرب خیام نمود و اسیران را از خیمه خاص فرود آورانیده بود و روز
دیگر ابو محمد مرده را برای گرفتن تیغ و سپرهای اسیران تاکید ساخت چون او از آنها درخواست
شمشیر ها نمود از آنجمله چهار جهاد کیش که آثار بدبختی و شرارت از ناصیه ایشان پدیدار بود و آنها
جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان از پسران عبد الرزاق خان دولت زای بودند فاتحه
خوانده شمشیر ها کشیده بر خیمه خاص دویدند تا نواب را از میان بردارند نیزه داران و نیزه داران حضور
سه کس را بر در خیمه کشتند و شخصی از انها در اندرون خیمه جرات پرداز شده با لشت خاص شمشیر ازمای

سپهر را شصت هزار سوار و هفت هزار پیاده جا گیر دهانید پس ازان زمان کنول تا مرزه افغنه
بنی در آمد چون خضر خان مع بهلول خان بطرف جا گیر خود آمد قطعه ارا آنجا را بنوکری عمده و خدمت معقول
امید وار ساخته برآورد و جمیع مواضعات و قریات سرکار مذکور بضبط خود در آورد و خان سابق نوری تا بندو
یکلش محمد و معاون او بوده بجا گیر خود رفیت و خانمسطور بجای خود ماند چون بعد فتح بجاپور که در سنه
یکهزار و نود و هفت هجری بوقوع آمد داود خان بنی پسر خانمذکور که فوجداری بجاپور سه سال کرده بود
حسب الحکم حضور بنیابت ذوالفقار خان امیر الامرا ابن اسد خان وزیر عالمگیری بایالت کرناتکین رخصت
گردید چنانچه در ایام صوبداری خود در بندر میلاپور بر ساحل دریا بنگله بطور قلعه مع خندق احداث ساخته
که تا حال نشانش باقیست و هنر تیر انداز پیش مشهور دهر است خضر خان بعد چندی حضور طلب شده
همرکاب سلطان موصوف بود چون بعد اخیر کردن ابو الحسن تانی شاه حیدر آبادی طرف اورنگ آباد
نهضت فرموده چندی در آنجا مقام کرد روزی خضر خان سوار شده بحضور بهر مجرا میرفت نزدیک دروازه
بهرکل رسید قضا را شیخ منهاج دکنی که در سپاه گری و دلاوری بے مانند بود بچند سوار وارد آنجا
گردید در اندرون دروازه بواسطه سلام فیما بین ایشان ردوبدل سخت شده شیخ مذکور خانمذکور را
از خنجر بکشت و بحضور بادشاه رفته عرض نمود که بردیوری حضرت خری لکد کوب بود او را از میان بردا شتم
یعنے کشتم بادشاه متحیر گردید که چه میگوید همدرین معنی غرضی این ما جرا بحضور گذرانید آنحضرت
که بر سر مهم بود بنا بر مصلحت مثل نادیده و ناشنیده ماند چون داود خان بنی بر قتل پدر خود مطلع

باز در بحری بقبضه امرا آصفیه بود و در همون سنه مذکور بتجویز مشیر الملک صاحب دیوان آنجا
در مسند منخواه دوازده پلتن بانکریزان منتقل شد و در شرح احوال حکام کنول
انگه کنول قدیم آبادیست و حکام اسلامیان آنجا از منصبداران شاه جهانی اند از قوم افغان بلقب بنی
و کنیت بوتری زای دارند و ایشان نسب خود را بهمشیره خالد بن ولید رضی الله ثابت میکنند و میگویند که
نامش مرطیعه بود پیشتر این صوبه دار الحکومت راجهای شهر بید رود طن جهتریان آنجا کندی بود و قتیکه
از حضور شاه جهان والی دهلی شاهزاده سلطان اورنگزیب بسند و بست دکن مامور شده باحمد نگر آمده
بود بهلول خان ساونوری که بسبب جور و ظلم عادلشاهانی شاهزاده رجوع کشته بندر رسته لک روپیه
سند بجای جاگیر خود حاصل ساخته داخل امرای تیموریه شد بعد از انکه عالمگیر خود به بسند و بست دکن همت گماشته
باحمد نگر رسید بهلول خان بحضور رفته بود دران زمان خضر خان بنی بوتری زای که اول حاکمان کنول
بود و جد و ابایش هموطن و همسایه و هم مکتب جد و پدر بهلول خان ساونوری بود مدد و هزاری منصب داشت
و هر کاب سلطان اورنگزیب آمده بود چون بهر رود و ستان قدیم باهم ملاقات نمودند بر جدایی چند
مدت بایکدیگر افسوسها خوردند چنانکه خان ساونوری بخیمه خضر خان فرود آمده بود روزی وقت مجرا
خود بحضور سلطان موصوف بمعرفت خانجهان خانخانان عرض کرده در سنه یکهزار و شصت و دو هجری
اضافه منصبش کنانیده سرکار کنول که سابق پایه تخت جهتریان و محل منسنش نسبتی و چهار لک و چهل هزار
دنه صدر دپیه صولی بود و در آنوقت داخل ممالک محروسه شده محمد علاول عادلشاهی بحراست قلعه ملک

برادر زاده اگر بر سخن من کار کنی و انتقام قتل پدر خود بتجویز رای سلطان عادل بگیری و تنهائی مسوس
بخانه من مهمان شوی البته ضامن مراد تو باشم اگر بحکم حضور عمل کنی و از قاتل بجنگی خراب نشوی پس
داود خان همچنان کرد چه لشکر خود را دور گذاشته با چند مردم خدمتکار بخانه ذوالفقار علی خان رسید
روز دیگر بمعرفت اسد خان وزیر بحضور سلطان رفت و سعادت مجرا دریافت سلطان از نیمعنی خوشدل
شده داود خان را پیش خود خواند و دست مبارک بر سرش نهاده چند سخنان پند آمیز ارشاد فرمود لاکن او عرض
کرد بهر طرح قصاص قتل پدر خود خواهم گرفت بادشاه فرمود بلی در شرع هم بعد اقراری انکار قصاص گرفتن
جایز است پس داود خان رخصت خانه گردید و همون شب خود بدولت شیخ منهاج را طلبیده ارشاد فرمود که
شیخ فردا شما هر دو را و قت عدالت روبرو میطلبیم و از تو سبب قتل خضر خان میپرسیم باید که تو
انکار ازان کار بنمائی شیخ مذکور آنوقت بحضور قبول این ارشاد نموده باز آمد چون فردای آن بادشاه بر سریر
عدالت جلوس فرموده همه وزرا و امرا و قاضی القضات را حاضر کرده هر دو را یاد فرمود و پرسید ای شیخ که تو
متشرع هستی و داود خان میگوید که پدرش را از دست خود کشتی یقین است که تو چنین کار نکرده باشی
او دهان دریده عرض کرد ای حضرت راست میگویم آن کنیزک زاده را از همین خنجر که در دست دارم کشته ام
کسی کنیزک زاده که قصاص قتلش میخواهد و را نیز بهمین خنجر خواهم کشت بادشاه ازین جواب تلخ
شده سرنگون بساخت و داود خان بمشاهده جانبازی شیخ بر خود لرزید که هیچ سخن گفتن پیش او
نتوانست و شیخ سوار شده براست بلفرود گاه خود شتافت و ازان وقت تا زندگی خود در سفر و حضر

گشته براز کرناتک پایین گهات بعزم انتقام قتل پدر ابلغار کرده در رسید و سپاه کثیر از مور و پیاده
فراهم کرده علیخان برادر حقیقی خود را به بندوبست جاگیر گذاشته بی اندیشه سمت اورنگ آباد در
تاخت جواسیس حضور انمعنی معروض داشتند بادشاه اندیشمند گردید زیرا که بر شوخی و بیباکی
افاغنه واقف بود در فکر دور و دراز افتاده اسد خان وزیر مدار المهام را فرمود میباید که خللی در مجموعه لشکر
هندو دکن رود که از آمد داود خان سخت تشویشی دارم که صلاح آن هیچ بخاطر نمیگذرد فکری
کنی وزیر هم متفکر بخانه خود رسیده در دیوانخانه نشسته بود که ذوالفقار علی خان نامی خانسامان اسد خان
او پیر جوان آقای خود را متحیر دید سبب پرسید گفت از آمد داود خان پنی سخت اندیشناکم چنانچه
حضرت خود بدولت هم ازین سبب متامل اند اگر بدفعش لشکری فرستاده شود محل خنده مردمان و
سرداران شود که سلطان عالمگیر با نوکر خود جنگید و گرنه شوخی افاغنه معلوم است که البته بحرانی ممالک و
تلاجی غربا خواهند پرداخت اگر صلاح و صوابدانی بنما او عرض کرد بنده را بحضور ببرید تا برارادهٔ ضمیر
حضرت عالمگیر واقف شده تدبیری سازد اسد خان چست برخاسته همراه خود او را حاضر حضور ساخت و
التماسش بعرض رسانید بادشاه خوشحال شده پیش طلبید فرمود عرض کن تدبیر شن چیست عرض کرد
ارادهٔ حضرت چه باشد فرمود او تنها بحضور بیاید پس او بعرض رسانید که فدوی همچنان او را تنها حاضر حضور سازد
چونکه درمیان خضر خان و ذوالفقار علی خان دوستی و دلی بود و با یکدیگر برادر میخواندند چنانچه از این نسبت
داود خان ذوالفقار علی خان را چچا حساب میکفت در آنزمان او بهمین نسبت داود خان را نوشت که ای

شده رخصت یافت بعد انتقال عالمگیر چون بسبب نفاق برادران همه کارهای سلطنت خراب
شدند داؤد خان از شهزاده محمد اعظم خوشدل بود در برهان پور خطبه بنام او خواند و لشکر و خزانه
بدد شهزاده روانه نمود و قتیکه فیمابین سلطان معظم بهادر شاه و محمد اعظم جنگ واقع شد بهادر
فتح یافت و محمد اعظم بطرف آسیر کوچید آخر دستگیر ملازمان بهادر شاه شد بهادر شاه
خانجهان خان کوکه عالمگیر را به بندوبست دکن در اورنگ آباد گذاشته بطرف برهان پور نهضت
فرمود و بقتل داؤد خان چند امرا پیش آهنگ ساخت تا امرا مذکور ایلغار کرده او را که با فوج خود
مستعد شده در ظاهر شهر فرود آمده بود گرد گرفتند او هم مسلح گشته جنگ شروع نمود چنانکه
از صبح تا سه پهر روز شمشیر و نیزه و طمانچه و تفنگ بی کار نبود و هزارها مردم طرفین کشته شدند آخر
داؤد خان بعد کشتن پنج شش امیر فیل نشین از دست همت خان بن طرّه باز خان وزیر کشته
میگویند که داؤد خان سه سال فوجداری بجاپور و پانزده سال حکومت کرد و هفت
سال همراه لشکر عالمگیر بود و یکسال و یکماه و چند روز صوبدار برهان پور نمود بعد او علیخان پسر
برادرش تا پنج شش سال باختیار خود حکومت جاگیر خود کرده باجل طبیعی انتقال نمود بعد فوتش
داؤد خان مرحوم پسر ارافغانه بی بی نداشت اعیان دولتش ابراهیم خان پسر بن علیخان را
قایم مقامش ساختند که پیش ازین خانمذکور بتجویز عموی مرحوم حکومت او هوتی کرده بود چون او
کم کنول شد از سر نو تعمیر قلعه پخته کنانید و شهر بایین معقول بنا نهاد و بسیار بمقوم خود را

چهار صد دکنیان جانباز را مسلح بمقابله افاغنه مستعد رزم میساخت هر چند داؤد خان با پنجهزار
افغان دلاور در قابو کشتن او بود هرگز دست نیافت مخفی نماند که شیخ منهاج دکنی از
امراء عادلشاهی و در عهد علی عادل شاه اکثر وقت جنگ دلاوری و بهادری کرده در شجاعت مشهور
گشته بود بمنصب سه هزاری دو هزار رسیده آخر بجور و خودپسندی و بدسیرتی علی عادلشاه ثانی
رنجیده خاطر شده همرکاب سلطان عالمگیر به پنجهزاری منصب سه هزار و هفصد سوار سرفراز
شده بود و در مردانگی و جانبازی و زبان دریدگی یکتائی داشت چون وقت بدش رسید چنین شیر
بیشه شجاعت از ضرب قلم انتقال نمود و تفصیل این واقعه چنانست که در سفر احمد روزی متصدی
رسالهٔ او حساب تعیم ماهیانه ملازمان بنظرش میگذرانید قضارا جائی در آن حساب غلطی کرده بود
بنویسنده گفت ای قحبه زاده چه نوشته او عرض کرد حضرت سلامت غیرت آدمی زاد برابر است
با دانی لغزش لفظ دشنام بر زبان آوردن لایق و شایان خداوند نعمت نیست شیخ بغضب آمده
تازیانه همین دشنام طپانچه از دست خود بر رویش زد نویسندهٔ مذکور دست از جان خود شسته
از قلمی که در دست داشت پی اندیشه بزور به پهلویش زد اگرچه حاضران او را کشتند اما شیخ از
همان زخم بعد دو سه روز بسیر جنان خرامید و آنزمان داؤد خان بجای خود آرمیده ذوالفقار علیخان
از زمان حاضر کردن داؤد خان معتبل انظر سلطان کشته بخطاب خان بهادر و حکومت بجاپور و احمدنگر
نامزد شد القصه پیش ازده بیست روز از انتقال عالمگیر داؤد خان بصوبداری برهان پور مقرر

سعی قتل کرده بقلعداران و منصبداران دکن در ساخت و بحیدرآباد آمد ابراهیم خان و حاکم کرپه و
سا و نور حاضر حضور آصفجاه گشته سرخروئی حاصل کردند و چندی در سفر و حضر و در رزم و بزم
شریکش بودند پوشیده مباد که قانون ملاقات الشان با آصفجاه آن بود که حاکم کرپه و حاکم سا و نور
اول سلام و بعد نذر گرفتن در آداب گاه رفته دیگر سلام بجا آورده نزدیک مسند خاص می نشستند
و کنولیان اول سلام و بعد نذر در جای مقرر رفته کورنش مینمودند و بچیزی عنایت نیز الشان همین
دستور مرعی داشتند و خوانین کنول وقت ملاقات بهر دو حاکم عالیشان نذر رسانیدند القصه
اینها همه طابق مرضی آصفجاه کارها کرده خلاع و اسناد بحالی جاگیر خود ها بموجب بر دانه سلطان عالمگیر
وغیره همدست کردند و در هر امر فرمان پذیر او بودند خانمذکور بعد چندی بسبب مخالفت آب و هوای
املاک بیمار شده بجاگیر خود آمد بعد سه چهار سال جان بجان آفرین سپرد میگویند ایام حکومتش
چهارده سال و چند ماه بود پس الف خان پنی پسرش خلعت بحالی جاگیر از آصفجاه یافته مالک و
حاکم ملک خود گشت و همدرین روزها ناظم دکن بحضور محمدشاه والی دهلی روانه گردید و ناصرجنگ
خلف الصدق خود را نایب خود کرده در دکن گذاشت و تا سه چهار سال در دهلی ماند چنانچه ورود عساکر
نادرشاه ایرانی و اسیر شدن محمدشاه بادشاه دهلی همدران ایام بود خانمذکور بخوشگوئی منظور نظر
نایب صوبه که در علم امور مملکت داری پس طفل مکتب و خوشآمد پسند بود گردیده بالبعضی نادانان
بر همزدن دولت یکدل گشته مزاجش را چنان آزرده کنانید که بعد مراجعت ناظم دکن فیمابین پدر و

جمع کرده بر پا لیکاران اطراف و جوانب که از فرمان برداری حاکمان اسلام تنگ کرده بجای خود کشش و
مستعد بجنگ و متفق بودند فوج کشی ساخت و آنها را بزور شمشیر خود زیر کرده پیشکش شایان میگرفت
بعد چندی بصلاح ارکان دولت خود الف خان پسر خود را در جاگیر گذاشته به بندوبست دولت
خود نزد خانجهان خان کوکه باورنگ آباد شتافت چندی در انجا ماند وزر بسیار بعهده داران
انجا داده پنج لک روپیه بنظر ناظم دکن گذرانیده سند جاگیر صحنک حاصل کنانید و لفظ مشروط از
میان برآورده رخصت گرفته بجای خود آمد و در بندوبست کشور خود سرگرم ماند چون بعد چندی
سادات باره یعنی سید حسنعلی خان و سید حسین علی خان وزرا سربلندی یافتند و انتظام جمیع صوبجات
دکن بحسین علیخان امیر الامرا قرار یافت و عالم علیخان همشیره زاده اش نایب او شده رخصت
حسین علیخان
اینجا ورد گردید خامه مذکور لب بلام و پیام عاقلانه باو در ساخته بود و بعد قتل شدن که سبب قتلش آن بود
که آن هر دو برادر مذکور صاحب لشکر و خزانه بودند با فرخ سیر سلطان همشیره زاده عالمگیر اتفاق کردند و او را
به جهان پور آورده بر تخت نشانیدند و خطبه بنامش در تمام بلاد روانه کردند بهادر شاه والی دهلی که
وقت خروج ایشان به بندوبست خود طرف لاهور قوم جات لشکر کشی نموده بود ازین ماجرا واقف
شده چند امرای هندرا روانه فرموده آنها را بقتل رسانید و فرخ سیر را گرفته میل بر چشمش کشیده
میر قمرالدین چین قلیچ خان بن غازی الدین خان فیروز جنگ را نظام الملک آصفجاه خطاب داده
به بندوبست دکن روانه فرمود تا آصفجاه با فوج خود رسیده در ظاهر اورنگ آباد عالم علیخان را بایه

حسن صورت و سیرت بود و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده داشت دلداری هر یک امیر و منصبدار
نمود اما بسبب ساده دلی و بی عاقبت اندیشی سخنان بدخواهان باطن را در گوش هوش خود جا داد
همه کار خانجات ابتر و امرا را بیدل ساخته بود پس در باطن تمام متوصلین چه از ادانی و اقاصی نوکر پیشه
و در وسعت منصبدار و جاگیردار او رو گردان شدند یقین است که چه امور ملت و دین و چه تدابیر لوازم دولت
و جاه همیشه از آرام طلبان و شهوت پرستان و مسرفان ضایع میشود همچنان از متکبران و خود پسندان
و غافلان پوشیده نماند ناظم موصوف مرحوم وقت اخیر خود چند نصیحت بناصر جنگ نوشته داده بود
تا بران عمل کند الحق آن نصایح را باب زر باید نوشت و همیشه ورد خود باید ساخت چنانچه چهارده
نصیحت در اینجا یاد کرده میشود نصیحت اول اینکه بر ریئس دکن لازم است هر گاه که سلامتی ذات خود
و ایمن از جنگ و صول و افزایش محاصل و آبادی ملک خواسته باشد با قوم مرهٹها که زمینداران اینملک اند
همیشه آشتی دارد و تا مقدور از خود رشته آشتی را نشکند و قتیکه ایشان خیره شده از خود جنگ
برخیزد امر لاچار است تا هم جنگ عاقلانه باید کرد نه جاهلانه دوم اینکه در کشتن بنی آدم که پیدا کرده
حضرت رب العالمین اند البته تامل کند چرا که مثل خوشه کندم و جوار نیست که در هر سال از کشت و کار
بروید اما مجرم را بقاضی شرع تفویض نماید تا او موافق امر کتاب هر چه حکم کند بجا آرد و از خود برای
قتل هر کس حکم نکند سیم اینکه عیش و آرام زندگانی خود و انتظام امور ممالک در سفر داند و لذت منزل نود
و راحت تو در اینجمله را هرگز فراموش نکند چنانچه خدا تعالی در کلام خود خبر داد فسیروا فی الارض یعنی

پسر بسبب حب ملک و مال دنیا جنگ رو داد چنانکه بروز عید الضحی در ظاهر اورنگ آباد کار بتیر و تفنگ افتاد و ناصر جنگ زخمی شد از انجا که ناظم دکن جهاندیده و کار آگاه بود یقین دانست که این فتنه بسبب ترغیب افاغنه و بعضے منصبداران او باش منش برپا شده است خواست که این آتش را بآب بنشاند و دلداری فرستاد پس چند امیر را پیش پسر برگشته مزاج فرستاده بصلح و جمع امور امیدوار ساخته طلبید فی الجمله چون پدر و پسر یک شدند مشیران ناصر جنگ که فتنه انگیزی کرده بودند نظر انداز گردیدند از انجمله خان مذکور هنگام مجلس خطاب و عتاب آمده خجلانه بجاگیر خود آمد و چندی بخوف و رجا اوقات خود گذرانید چونکه در وقت کوچ سمت پایانگهات جاگیرداران و منصبداران دکن حسب الحکم بالشکر جمع شدند خانمذکور نیز بهادر خان پسر خود را بمعرفت مجید خان سپاه نوری حاکم کرپه با سامان نذر و اذوقه روانه کرده خطای خود را عفو کنانید ناظم دکن بصلاح وقت نذرش قبول کرده از خلعت معافی تقصیر سرفراز فرمود و بهادر خان را نزد پدر رخصت ساخت پس ازان او را در جاگیر گذاشته خود بالشکر روانه کشت و بهره یاب مجبرای ناظم دکن شده سرخروئی حاصل کرد و در مهم کرناتک شریک رزم و بزم بود بعد آن بیمار شده رخصت جاگیر یافت و از همون بیماری بدار بقا رحلت کرد سیزده سال حکومت نمود بعد او بهادر خان مخاطب بهمت بهادر پسر کلانش حسب الحکم نظام الملک بر مسند پدر نشست و بر قاعده جد و پدر بعدالت ملک و لشکر نمود و مرد دلیر و شجیع و بیباک بود و بعد انتقال ناظم موصوف چون نواب ناصر جنگ نظام الملک شد اگرچه

بمن عامی تفویض یافته چونکه بر خلق رئیس شدم تا این زمان آنچه که پاسبانی و غور رسی خلایق بهر فرق
بود کم و بیش بر داختم بعد من سزاوار شما انست که خبر گیری هر خاندان موروثی و مامور مردمان دانا یا نرا
بکارهای سرکار بعمل آرند اما چه از فرقه مسلمین و چه از فرقه هنود تبدیل آنها سال بسال اگر دو تن را
باشد در سال سیوم یا چهارم تغیر کردنش لازم تا دیگر امیدواران محروم نمانند و سررشته این کار از
خود و از پیشکاران خود پیوسته جاری دارند و ما که در این مدت حیات بسیار کسان خیرخواه را که
هر یک بقدر جواهر تازه است بلطف و عنایات و داد و دهش جمع کرده ام باید که در هیچ حال اینها را
از خود دور و رنجیده نباید کرد و جرم و خطای صغیر الشان را برداشت باید نمود و الشان را بکار مرا
و بکار لایق مامور سازید هشتم اینکه برادران صغیر خود را بجای پسران خود تصویر پرورش نمایند و در
تربیت آنها کوشش بلیغ سازید و مهر و الطاف چنان بر حال ایشان دارید که همه وقت غمخوار باشند
و یقین دانید تا انها قوت بازوی خود و پرده دار ناموس اند هرگاه مرفه الحال و خوش و خرم خواهند بود
هرگز زوال دولت را نخواهند خواست و قتیکه کرسنه و مفلس شوند سلطنت مارا مخالفان جهته قطعه
زمینی خواهند فروخت و هدایت محی الدین خان را برابر فرزندان خود شمرده بشفقت و عنایت دلش را بدست
بگیرید و در خیال بهبود دولت او باشید کوش بر سخن غمازان ندهید و عوام و قوم و ارازل را در مجلس
خود جا ندهید که زبان دولت خواهد شد چرا که از غرور بارگاه حضور خلق خدا را ایذا خواهند داد نهم انکه
اندازه ایکاء عمل و عمر را بعمل ادنی مامور سازید که حوصله نارسائی آنها کارهای سرکار را بی اعتبار

سیر کشید در روی زمین الحق بسیار کارها در جهان کردی درست میشوند اما چهاونی در ایام بارش ضرور است
تا جمیع جانوران در سفر ایام بارید ن باران حیران و هلاک میشوند آنها را آرام دادن لایق سرداران و سپه سالاران
است و تعیناتی سپاه هم بقرب اوطان آنها لازم که قطع نسل نشود یعنی سپاه از صحبت زنان محروم
نمانند چهارم اینکه بندوبست کارهای جمیع خلایق را بذات خود لازم دانسته باید که همیشه بعد ادای نماز
فرض و واجب اوقات خود را به تنظیم امور خلق الله صرف نماید و خود را اسا عنی بیکار ندارد تا عاقبت
بخیر باشد پنجم اینکه اینمعنی خوب شناسد که قیام دولت ما ببرکت دعای نفس بزرگانست چنانچه در ابتدا
عمل دیوان صدارت کچهری بادشاهی بخاندان ما تعلق داشت و من تا اینوقت که الحال وقت رحلت رسیده
دولت و تعظیم از دعای فقرا و مساکین یافتیم و فتحی که در کار از مدد دعای اوشان روی نمایداز بسیار لشکر نه
پس از همه امور دین و دنیا این کار را مقدم دانسته مدام استمداد از غربا و فقرا که حبیب الله اند طلب میکردم
و سبقت در سلام با هر کس یعنی بفقرا و غیره که ان سنت محمدی است بجا می آوردم باید که همین شیوه را بر خود
واجب دانید ششم اینکه زمین و آسمان از قدیم و خلق خدا هم قدیم اند در اینصورت تمام جهان را فقط
حصه خود ندانید و ملک حق کسی نکنید و مورد بهر یک ملحوظ دارید هفتم اینکه امکنه دکن که عبارت از سلطنت
شش صوبه است چنانچه اینمعنی از مطالعه کتب تواریخ وغیره معلوم خواهد شد که پیش از ین در هر صوبه بادشاهی
باشان و شوکت می بود و از همین ملوک لکوکها فرقه سردار و سپاه روزی میخوردند الحال اینهمه ممالک
از عهد خلافت حضرت خلد مکان یعنی عالمگیر یکس بندوبست یافته رفته رفته بفضل خدای چند

است دوازدهم اینکه انچه که درین مدت العمر ازمایش کردم انیست از جمله مردمان دکن مخصوص
دیجاپور بغرض اشنا هستند و هیچ وجه بر قول و فعل ایشان اعتماد نیست اول عملی کنند لایق
تحسین باشد بعد آن کاری سازند ضرر اورا نفرین باید کرد انهارا مثل گجرات و کشمیری تصور مده
از فتور ایشان کاهی بیفکر نباید بود بلکه احتراز ازین قوم واجب شناسید و اسباب دولت که الحال
موجود داریم اکر اورا بدستور عمل کرده ما صرف نمائید البته طبقه بطبقه کفایت خواهد کرد و اکر نه زیاده از
دو سه سال وفا نخواهد نمود و اینهمه خزانه که بارها همره رکاب موجود داشتیم فقط از برای دلجمعی سپاه
و سایر لشکریان بود خصوص از بودن خزانه ساهوکاران اینجا بسته خوشدل و آباد میباشند و
یقین دانید که از آبادی ایشان لشکریان خوش و خرم باشند و سپاه مخالف خود بخود پریشان و
متلاشی شوند الحمد لله از ابتدای دولت تا این هنکام حسب حق ملازمان خود زیاده از سه ماه برخود
باقی نداریم اما باوجود اینمعنی از سپاه خود انقدر میترسیم که کس از سپاه دشمن چنین نترسند باید
در همه حال ایشان را از خود بیدل نباید داشت و بیشک اینها را رفقا و ناموس دولت دانند سپرد اهم
اینکه بمقتضای بشریت انچه در پیری فعلی از من ظاهر شد چنانچه محل نوقرار یافت پاس و خبرکیری او
بهمه حال لازم دانید زیرا که ناموس ما مادر شماست چنان نشود که مردم بخندند چهاردهم اینکه زنار داران
دکنی همه قابل کشتنی و کردن زدنی اند خصوص سرکرده این قوم دو کافر یکی مورو پنت و دوم رامداس
هردو از کان دولت صد ساله اند چنانچه آنهارا در قلعه محمد نکر قید کرده ام و مقید بودن آنهارا بدولت

خواهد ساخت و وجه تقرر دیوانی بپورنچند که آدم بی رتبه بود آنست که امرای حضور قدر دیوان را نداشته
در هر امر خود مرا تکلیف میدادند لهذا نظر بر شکست غرور آنها اورا در بنکار ما مور و مختار کردم
نیز بزرگان گفته اند کار فرما درست باش کار کن هر که بود الحال بپورنچند آدم خوب است و تحصیل زر
بقایای سالهای سر کار را وصول کرد اگر بعد من دو سه سال دیگر هم بانکار ما مور باشد بهتر خواهد
شد بار شما مختارید دهم اینکه در هر حال این معنی را یقین دانید که ریاست دکن فی الواقعه علاقه نوکری
دارد و فرمان بردار سے نه سر سری مختارے باید که آداب حضرت بادشاه را هرگز از خود نگذارد که از یمعنی
نزد خدا گرفتار و نزد آدمیان کنهکار خواهد ماند چنانچه نادر شاه بادشاه ایران در دهلی آمده بود روز سے
از روی فور مهربانی و عنایت مرا بعطاے سلطنت هندوستان خطاب کرد یعنی تو مرد ترا بر تخت دهلی مینشانم
همین عرض کردم که جد و پدرم از قدیم الایام نوکر حلال نمک بودند از یمعنی مشهور بحرام نمکی خواهم شد و حضرت
را از بد عهدی و بد قولی شهرت خواهند داد از انجا که انذات مقدس سخن شناس و معنی رس بود
ازین عرض بسیار محظوظ شده بر من آفرین کرد یازدهم اینکه تا نواند با کسے از خود در جنگ اقدام ننماید
اگرچه جمعیت طرف ثانی کمتر باشد اما در بینباب غرور و دلیر شدن نشاید زیرا که غروری و مردم آزاری
را بمدانی پسندد البته به پند و نصایح در دفع منافقه کوشش ساخته و قبیله سپاهی غلیم شوخی و دلیری
کرده بیجا جنگ شروع کند امرا را چاره سیت آنزمان بعجز و الحاح از خدا استمداد نموده بر جاے خود آرامسته
و ثابت قدم باشید و گاهی رو بطرف قبله کرده گهر جنگ بنا پذیرد و اگرچه فتح و شکست حاصل الله

حضور ضا خواهین عالیشان یعنی افاغنه جاگیردار که این قوم بسبب جاگیرات سیر حاصل از هر دو طرف
و باعث مسافت بعید از دار الخلافت دهلی خود را حاکمان مطلق و مختار کل می پنداشتند و
بنا بر رعب و هراس و تسلی ناظم مغفور و باندیشه بدنامی حضور سلطان دهلی خود را از اطاعت و
رفاقت نواب ناصر جنگ جدا کردن نمیتوانستند و درین مهم کرناتک که هدایت محی الدین خان
همشیره زاده نواب با غوای چند اصحاب غایط و فراسیس پیلچری شورش افزای ملک کرناتک بود
چنانچه انور الدین خان کوپاموی آصفجاهی صوبدار کرناتک از دست خانموصوف مقتول گردید و نواب
موصوف با جمعیت شصت هزار سوار و پیاده بیشمار به تنبیهش و بندوبست آنملک فوج کشی نمود اینهمه
افاغنه بنا بر تالیف و فریب خاطرش بجمعیت سی چهار هزار افغان رسیدند اما در باطن با خان موصوف
و فراسیس در ساخته بقتل او منتظر وقت قابو بودند چون سوار موضع آلے کرام متعلقه چنجی بسه کروهیت
محل نزول رایات آصفجاهی گردید و موسم بارش که از غره شهر ذیحجه تا چهارم ماه محرم الحرام تقاطر
امطار کم نشد بر سر رسیده مردم و دواب لشکر خراب و خسته و پریشان و سردار و سپاه حیران گشته
بودند در ینضمن شبی خبر شبخون آمدن فراسیس از قلعه چنجی بر لشکر نواب موصوف محمد علی خان سراج الدوله
بن انور الدین خان مقتول که همراه این لشکر بود بتحقیق کرده کرات و مرات بنواب عرضه نمود و همه حضار مجلس
افاغنه که در جویای وقت بدش بودند سخن صدق محمد علیخان را دروغ قرار داده مزاج نواب را از و مکدر گردانیدند
قضا را این شب بعد گذشتن سه پهر شب خبر شبخون بصدق انجامید و شهادت صلابی تو آسمان شکن

[illegible] خود را تا چند روز نهار از قید خلاص نسازند چنانچه بلفظ بندت خانه که در عالم مشهور است مراد از قید
این مردم است والسلام الحال برویدید مردم کارخانهٔ خود را بر کارخانجات نامامور بگذارید و هر یک را از ناکید
قایم سازید که فهلت زیاده از دو سه ساعت یافته نمیشود شما را بخدای کریم سپردیم که او هدایت کند
و در همه حال نصیر و ممد شما باشد و سایهٔ عنایت و افضال از سر شما باز نگیرد و قتیکه این کلمات
سعادت آیات از زبان مبارک نواب آصفجاه برآمد بنواب ناصرجنگ رقت عظیم دست داد باز آصفجاه
از راه شفقت پدری او را نزدیک خود طلبیده اشک او را بر رومال خود از خسارش پاک کرده فرمود
کریستن چه فایده از حال من کار خلق الله ابتر خواهد شد چنان نشود که فتنه خوابیده بیدار کرد
تا رعایا خراب و هلاک شوند بس کریستن شما را تمام عمر باقیست السلام علیکم
چون بعد این نصایح آصفجاه مسافر دار بقا گردید میر احمد ناصرجنگ خطاب نظام الملک یافته بمسند
پدر جلوس کرد اما نصایح پدر را فراموش نمود و پوران چند دیوان را قید کرده و مورو بندت را از قید
برآورده دیوان خود ساخت و دیگر مردمان بی اعتبار را سرفراز و بکار و خدمات عمده مامور فرمود از این سبب
در همه کارخانجات فتور راه یافت چنانچه شرح حالش اظهر من الشمس است احتیاج به بیان ندارد
القصه شاه نواز خان بخشی و دیگر امرای قدیم بسبب پیش آمد قاضی دایم صدر و مورو بندت نزد
نواب و دخیل کاروبار شدند سید رضوی خان میر منشی و قید کردن را مدار این بندت بیشکار بخشی
مذکور را همه با بیدل درنجیده شده اصلا سخن حق و اخبار صدق و کوایف ممالک [illegible]

قید بها برقع پوش بود آورده از هر طرف برقع عماری برداشته شرایط مبارکباد و صوبداری کرده
یعنی او را ناظم دکن مقرر کردند خانموصوف اگرچه در باطن بسبب این حرکت نامعقول و عمل مکروه که چنین
نمود طرفه هوائی و هراسی بر قلب و حواس داشت اما بصلاح وقت و سود حال خود با ایشان در ساخت بحکم آنکه
فرد رقیب را بتواضع نگاه باید داشت ملک کنده همان به که آشنا باشد بعد ازان برادران نواب
شهید را که ضمانت جنگ و رسالت جنگ را بعهده داشتند یعنی نظام علیخان از هر کامه رستخیز و کرفت و
گیر بعد جستجوی بسیار بمعرفت محرمی طلبیده بکرات آشتی پیش خود نشاندند و به تسکین و تسلی ایشان پرداخت
و از یکطرف بشور نوبت سرور و مبارکباد و از یکطرف غوغای گریه و زاری عورات محل شهید دیدنی داشت
القصه کروفا فاغنه خانموصوف را بر تخته پلنگ نشانیده شخصی منصب طلب میکرد و شخصی صوبداری میخواست
و شخصی عرض جاگیر میکرد خانموصوف همه را بجا کیر و منصب امیدوار ساخته رخصت بخیمه های ایشان کرد
دوشنبه سردار فرانسیس را که از انجمله موسی بهوسی سپه سردار و موسی سپرنی و موسی لارسن بودند گفت
که برای حفاظت گردها و برادران نواب شهید فوج خود دارید تا از افاغنه بیفکر نیستیم چون سرداران
مذکور از فوج خود چند سپاه ولایت را کرد خیمه های ایشان داشتند و این طور را افاغنه نپسندیده رنجیده
خاطر گشتند بلکه دشمنش شدند تا هم چوکی مردمان خود کرد سپاه فرانسیس داشته بودند و خانموصوف ازانجا
به پهلجری رفت و چندی مقام کرد افاغنه ازین سبب بجمیع امور از خان موصوف بدگمان کردیدند چون
قوای بازو بند و بست کار دولت خود از موسی دوبلگس کرنیز بند پهلجری و تقرر صوبه کرناتک بالاگهات

وصاحبش شانک رهنکله زمین برهم زن بگوش نواب رسید مضطربانه سوار فیل شده چون احدی را
ازامرای خود شریک آنوقت ندید این فسر دریخته حسب حال خود خوانده فسر روز بدتر از
زکه توکس سے یاری کی امید جیب زوال آمے تو تل جاوے ہے سایه سار فیق غرض فیلبان را
فرمود که فیل سواری را بطرف سرداران افاغنه بران فیلبان دولتخواه عرض کرد که حضرت نمی فهمند
که اینهمه فتور از افاغنه است رفتن آنصوب هرگز مناسب ولایق نیست فرمود توچه دانی زود تر
فیل را بطرفے که گویم ببر آنجا حاصل قریب بدمیدن صبح بطور مستغاثیان پیش افاغنه که یکجانب
همه جمع شده مستعد خانه خرابی او بودند و بهمت بهادر کنول ساده مزاجی فرمودای بهادر خان
وقت یاری وچاره سازیست که اعدا شورش افزایند پس همون زمان خانمه کور بے تامل اول از بنده
زده فیل خود را متصل فیل خاص برده از دست محمد خان جعفرابادی که خواصی نشین افغان کرنیه بود
سر نواب برانید و برنوک نیزه کرد چنانچه شخصے این مصرعه تاریخ فی الفور گفت ع ناگهان شد
شهید ناصر جنگ در آنحال یک نیکه راه نمک حلالی پیمودند همین زمان ازان آشوبگاه جدا شده بعضے
راه خود پیش گرفتند و بعضے به برادران نواب شهید پیوستند و کسانیکه همدم اعدا بودند با افاغنه
ملحق شدند پس آن هدایت محی الدینخان را که پیش از وقوع این واقعه نواب او را بعهد و پیمان و قسم
کلام الله یعنے قرآن مجید خاطر نشان جمع ساخته طلبداشت و پس آن بتجویز بعضے برهمزنان دولت
بنظر بندے داشت و در آنوقت حواله چند سپاهی شده بسواری فیل سربلندی یافته عازم بطرف

قنوج

دل از دست ندادہ کردش گرفتند و بضرب تیر و شمشیر و کوپال کارش تمام ساختند بعد مقر

این معنی اند کہ ہمت بہادر خان از تیر جگر کدار نظام علیخان کشتہ شد قضارا بہمین زد و کوب

تیری جان ربا از کروہ افاغنہ بحلقوم خانموصوف رسیدہ جانش ربود و پسر سانو نورالہ نیز

کشتہ گردید کہ شتنی بود القصہ چون خانموصوف مرحوم کشتہ شد صلابت جنگ برادر کلان

نظام علیخان بتجویز ہر دو برادر خود و امرای آصفجاہی و سران فرنگ بر مسند نظامت دکن بجای

ناصر جنگ جلوس کردہ با لشکر خود و اہل فرنگ عازم حیدرآباد گردید آمدم باز بر سر کیفیت کنولیان

چونکہ ہمت بہادر خان کشتہ شد کہ شش ہفت سال ریاست کردہ بود و دران زمان منور خان پسی

برادر خانمرحوم در معمورۂ نندیال اقامت داشتہ بود دران افراط و تفریط پالیکار گدک با مظفر خان

کاردی سازش کردہ پنجصد مردم بازو کمک گرفتہ با جمعیت خود برآمدہ قلعہ کنول را تسخیر کردہ تہانہ

خود داشت و عاملی را برای بندوبست آن مملکت گذاشتہ خود بدارالمقر خود رفتہ بود منور خان بوقوع این واقعہ

از انجا بگدر پہ نزد محسن خان عرف موجا میان شتافتہ خرابی حال خود باز گفتہ مدد خواست پس حاکم گدر پہ

بہ دلدہی و تسلی خاطرش پرداختہ بزر و تائید نمود منور خان بعرصہ دو سہ ماہ شش ہفصد پیادہ و دو صد

سوار فراہم ساخت و سامان جنگ آمادہ کردہ بطرف کنول شتافت چون طالعش یاور بود بمشاہ مسکین مجذوب

وارد آن نواح گشتہ چون فضل خدا در راہ با جان مذکور دوچار شدند پس او استقبال کردہ عزم خود

بہ ومنعہ گشت و استمداد نمود آنحضرت بر فیل خاصہ منور خان سوار شدہ فوجش را عقب گرفتہ بیشتر

[illegible] صاحب نایطه که بانی این همه فساد و باعث فتنه انگیزیها بود با سه افغان روانه حیدرآباد
شد و موسی بهوسی سپه سردار با چهار هزار کلاه پوش و شش هزار مردم بار همراهش بود چونکه قضا و قدر
خواستند که خس و خاشاک فتنه و فساد از میدان ملک دکن برروبند و آب امنیت و آرام بر او چمن
بعد مدت دو ماه از شهادت نواب ناصر جنگ که وقت انتقام او رسیده بود هرکاه ایشان از کهات دامان جرو
عبور نمودند و به رای چوتی رسیده مقام کردند در این روز بنا بر بالان کردن چهکره اشتر قبهای مظفر خان
کاردی کمندان فرانسیس در دروازه قصبه رای موتی طرف رای چوتی در میان مردمان افاغنه بی فرهنگ
و سپاه فرنگ قضیه و کشمکش روداد حاصل کلام چون این خبر بسرداران فرانسیس و افاغنه رسید از
هر دو طرف طبل و نقاره و تری و طنبور جنگ بغرش در آمد و لشکرها مستعد جنگ شمشیر و تفنگ شدند
آخر سررشته فساد از زبان فهمائش و کلمات پند و نصایح تجاوز کرده بسر بنا و رد توپ و بندوق
کشید بهادر خان با وجود تناول دوای مسهل و جاری بودن اسهال بر فیل سوار شده با فوج خود
مع لشکر ساه نور والله برآمد و حاکم که پیرا بر شتر نشانده روانه کرده ساخت پس از انجا بر لشکر مظفر خان
یعنی فرانسیس خرامید اما بسبب شلک اقوات و بنا دیق تاب بنا نیاورده پس باز گردید و مردانست که
این همه فتنه و فساد از اهل مغول است تا بر فوج قول مغول که جای قرار خانم موصوف بود چون شیر تیز خورده
تاخت و هنگامه رستخیز و طوفان بلا بر آن جماعت بر انگیخت و با چهل و پنجاه افغان جانباز دست
و بازوی مردانگی گشاده نی اندیشه شمشیر زنان نزدیک فیل خاصه رسیده بود که هر اخیار [illegible] آصفجاهان

بود دیدند بمشاهده این حال بعضے اعیان خیرخواه دولت بهادر موصوف عرض کردند که این ضلع و
قلعه در پناه وحمایت ولی کامل وقطب واصل است ارادهٔ تسخیر اینجا باعث خلل بلکه موجب ضرر دولت
خداداد میتواند شد مبادا که آنزمان ملالی بخاطر شریف راه یابد صلح بالاولیست بهادر موصوف
ازین سخن بهم برآمده از اعیان خود پرسید که لشکر ما زیر پناه کسے قطب وولی نیست که بآن پناه هستیم
همه ها ازین سوال لاعلاج شده بعضے سکوت ورزیدند بعضے جواب دادند که البته ما همه ولشکر
سرکار زیر پناه کسے قطب واوتاد باشند پس فرمود درینصورت قطب حافظ ما با قطب اینجا مقابله
ومباحثه خواهد نمود من بگمند دلاوری وپنجهٔ بهادری کردن نخوت منور خان را به پنجم این بگفت وفیلبان
را فرمود تا او فیل را بطرف قلعه چهل و پنجاه قدم پیش میراند از قضا شاه مجذوب موصوف که عزم
مقابله ومجادله با لشکر بهادر موصوف داشتند بغته برکرده داخل قلعه شدند وبخان مذکور فرمودند
ای منور بهادر را چیزے زرداده بران ما فقط قلعه ترا باو نمیدهیم پس خانمسطور نا امید گشته وکیلے را نزد
بهادر موصوف روانه کرد وسخنان چرب وشیرین اظهار دوستی وهوا خواهی نموده بگذاشت تا بکروپیه
ترسیل سامان ضیافت از دست جبر وقهرش وارست چونکه بهادر موصوف را بندوبست پالیگاران
آن نواح ودیگر جاها منظور بود بنابر مصلحت مبلغ مذکور گرفته پیشتر راهی شد بعد ازان منور خان
سرشته سوال وجواب کار ملک ودولت خود از نظام علیخان ناظم حیدرآباد مضبوط ساخته از دست
غضب بهادر موصوف ومرهته وغیره وارست وبه پناهش بے غل غش کامرانی میکرد ملکر پالیگار

روانه شدند چون در ظاهر قلعه رسیدند تهانه داران قلعه یعنی مردمان بارو و پیادگان بیرون
قلعه آمده بجنگ در پیوستند تا ایام بکام منور خان شد که سپاه او بیک حمله مردانه پیادگان
خصم را در شکستند پس قلعه دار پالیکار هوش و حواس باخته قلعه سپرد تا منور خان بسند را
متملکن گشت و برآئین پدر و برادر خود بسند و بست ملک و دولت نموده بود آخر در عهد نظامت
صلابت جنگ شاه نواز خان صمصام الدوله وکیل ملک بنا بر رعب و هراس و عبرت نمائی لشکری
بتسخیر کنول روانه کرده بود باز بی باخذ زر بسیار باز جا گیر براو بحال کردید ازان زمان منور خان
بعیش و آرام و فراغت تمام بسر میبرد بعد چندی حیدر علیخان بهادر بعد تقرر صلح فیما بین
نواب محمد علیخان و بهادر موصوف بوساطت جنرل سمیت مراجعت کرده از حلیم خان حاکم
کرپه مبلغ خطیر نذر گرفته بپیشکش شایان مقرر کرده از انجا راست سمیت کنول در تاخت و تقتل
و غارت رعایا پرداخت چونکه بهادر موصوف در ظاهر قلعه کنول وارد شده فیل سوار استاد
منور خان بجنگ مستعد گشت چنانچه فوج خود را پیش آهنگ ساخت دران زمان شاه مسکین مجذوب
که مرشد ش بودند و منور خان مرید رشید و صادق الیقین و بسیار معتقد و مطیع امر ایشان بود
و بهر کار بدون ارشاد ایشان اقدام نمی نمود بزبان مبارک فرمودند شاباش غنیم ترا میکزد
خاندکو ازین مژده دانست که فتحیاب شوم پس آن شاه مجذوب موصوف سر و پا برهنه بر فیل
سوار شده با سه چهار صد افغان جان باز بطرف لشکر بهادر موصوف که تا آنزمان از زد و خورد

ورد خوانی مشغول کنانید و خانسامان را تاکید فرمود تا انچه که زر و گوهر کران بها از خزانه
که از اباواجداد خود دسته دسته و بسته بسته میراث یافته بود پیش خود طلبیده بر بسته ها
همچنان مهر خود کرده بنذر جناب محبوب سبحان رضی الله تعالی عنه و ارضاه بمشایخین و صلحا
و مجردان درگاه تقسیم نمود و بعضے از زر و سلاح بسپاه ارزانی داشته از اسباب دنیاداری
جز حسنات هیچ نداشت تا بحسن نیت و درست عقیدت ملک برادر بحال ماند و او کامروا
احیا و اغزه گردید غرض اگرچه در دست ملک خود بقبضه اقتدار خود دارد اما خیر و برکت منفعت و
درجات در لاوری و مردانگی در بنقوم برداود خان و همت بهادر خان ختم گردید در بیولا شخص
دولت و عزم ایشان در ندان نماکشته با این جان جان بحسن نیت خود خیر و برکت دارد و معموره
کنول که بزبان هندوی مشهور بکدنول است یعنے باریک و صاف رشته زیرا که پارچهای سفید مثل
شیله و دوریه و غیره در اینجا کرده میشود آبادی تمام دارد و اکثر مواضعات زر خیز و سیر حاصل اند
هوایش خوب و معتدل و زنان اکثر این سرزمین بحسن جمال و لطافت و ناز بیشتر شهره آفاق اند
والسلام اورنگ هفتم در ذکر پالیگاران نواح هرین هلی و بنای آنجا آنکه شرح احوال شان
چنانست که در عهد ریاست کشن راول آنے گندی والا برکاری بود مسمی به دادریا از قوم پدر
منع برادر خود که رنگ ریا نام داشت در قریه بالکلی که شمالی هرین هلی بفاصله یک و نیم فرسنگ واقع
شده اقامت داشته نگهبانی ملک و حراست رعایا می نموده و هر دو برادر در سیر شکار اوقات خود

[illegible] بارشوکت افزای آنملک بوده اکثر دیهات آنملک را تاراج و بچراغ میسوزد و چند
موضع جاگیر کنول را خود متصرف شده است القصه منورخان بکسادقدر و منزلت او قناعت
میکذرانید چونکه در سنه یکهزار و دوصد و پنج هجری نظام علیخان به پانگل آمده اقامت
و مشیرالملک را با فولاد جنگ پسر خود در لشکر انگریز بعزم تسخیر سرینگپتن روانه کرد منورخان
بسبب ضعف پیری و ناتوانی تاب سفر و اقامت لشکر در خود نیافته الف خان پسر خود را
باجمعیت شایسته روانه نموده بود و بعد صلح فیمابین ایشان و مراجعت حاکمان بدارالحکومت
خود، بهمین سال از اجل طبعی جان بحق تسلیم شد ایام حکومتش چهل و یکسال بود پس الف خان
بنی خلف الصدقش باستصواب ناظم حیدرآباد مسند حکومت پدر را کرده بآئین زمانه سازی
تا حال ریاست میکند پس مرد قابل و خلیق و اقارب نواز و نیک نیت و جوانمرد دل است و با همه
برادران و اقارب و قدماء خود سلوک شایسته میکند چونکه در سنه یکهزار و دوصد و پانزده هجری کرنل
طامس منرو کلکتر ادهونی و بلاری والی گندی و هرپن هلی و پنوکنده و انتپور و کرپه وغیره بنابر
بند و بست ملک مذکور لشکر کشیده در سواد ظاهر قلعه کنول مضرب خیام کرد خان سعادتمند ذی همت
باندیشه تاراجی دولت خود بحصول دولت دینی همتی برگماشت که کسی از امراء ماسبق بلکه متاخرین
ذوی الاحتشام اقدام بچنین امر ننمودند و آن چنانست که شب یازدهم شهر ربیع الثانی همه زنان
علاقه خود را مع برادران و عزیزان بیک جفت لباس پارچهای سفید بباغی طلبید و بعبادت و

دیو هوا آنکه زیرا که نزدش کسی مرد دلاور و شجیع صایب تدبیر نبود او صاف دلاوری و تجربه کاری شنیده

بپاس قومیت ابواب رسل و رسایل و سلام و پیام بر سم قوم خود مفتوح ساخته دختر خود را بزوجیت

او داده در جهیز شش تعلقه هوچنکی درک مع دیهات توابعش که محاصلش شش هزار هون سالانه نور پست و

در علاقه او بود جاگیر سپرد وقوع این کاروبار از روی ارقام نویسنده معلوم گشت که در ایام آخر دولت

رام راج است اغلب که سنه نهصد و شصت و سه هجری باشد الحاصل نامبرده بر کوه مذکور قلعه مستحکم سنگی بسته

بجمیع وجوه مستقیم کرده تهانه خود گذاشته و پالیکار مذکور بدین وسیله و بزور بازوی داماد دلاور و باتدبیر

بر دشمنان خود مظفر و منصور می بود غرض روز بروز ترقی نموده چهل و پنجسال ریاست کرده در گذشت بعد آن

رنک پسر برادرش دو سال مسند راجگیش را گرم داشته بلا عذر را از دنیا روپوش گشت تا کار پردازان

آن دولت همپا نایک بن داور پسر را بمسند ریاست جلوه گر ساختند نامبرده دلاور منش و فتح نصیب بود

لشکر کثیر از قوم خود جمع کرده بر پالیکار تعلقه هنگلی که او نیز از قوم بیدر هزار دوازده صد پیاده و چکدار

صوبه ساونور بود تاخته قلعچه تعلقه مذکور را محاصره نموده باندک زمان مفتوح ساخت چون ناظم ساونور

بنحمایت باجگذار خود لشکری فرستاد نامبرده بنابر رفع فساد ایلچی را مع سامان نذر نقد و جنس که دو سه

چندان از خراج پالیکار مذکور بود نزد ناظم موصوف روانه نموده ارسال مبلغی پیشکش که تعلقدار مذکور سال

بسال بایشان میرسانید بذمه خود گرفت تا ناظم مزبور بر انمعنی رضامند گردیده از فکر دور و دراز در

گذشت بعد چندی برسینه والده فرار این گری والده کرانسان هم از قوم بیدر زیر حکم صوبه دار هونلی بودند

سیاه چند روز بعد چندی روزی دادریا سکان شکاری و بنا دیق گرفته جنوبی اقامت گاه
خود که بیابان هولناک و سرحد موضع خود بود شکار کنان در رسید قضارا در آنجا خرگوش
شیر غران از جای برجسته در میدان بنظر آمد تا سکان را بنا بر صید کردنش سپرد چون سگ
بدنبالش رسید خرگوش برگردیده بغضب تمام حمله کرده سگ را از پیش خود برگردانید بلکه بدندان
چنان مجروح ساخت که او بهمین جراحت مرد نامبرد از این حادثه عجوبه بگرداب حیرت فرو رفت و بفکر
در یافت که خرگوش شکار سگ است شکار نشکار نی خود را بیک حمله شکار نمود آیا چه باشد اغلب که
نا شیر زمین است بهتر آنکه در اینجا قلعه نو بنا سازم پس جائیکه سوراخ خرگوش بود در زمین آنجا هموار
و صاف کرده خانه کیاه پوش بنا کرده گردش حصاری سنگین کشیده اقامت گاه خود ساخت و
جائیکه سگ مجروح شده بر زمین غلطیده بود دیواری از سنگ کج تعمیر نموده در آن شکل میمونه که در میان
ایشان همنوائی بیت میگویند پرستش گاه خود مقرر کرد چنانچه تا حالت تحریر همون خانه
کیاه پوش بهمت بنیاله باقیست رفته رفته قریه باکلی را گذاشته بر اطراف قلعه نو تعمیر و دیگر مذکور قلعه
سنگی احداث کرده بنام سرپن پلی شهر و شهر آباد نمود دو تالاب یکی جنوبی و دیگر غربی قلعه بلا فاصله
از حصار بروج برجسته سکونت می ورزید چونکه نامبرد دلاور و قوی بازو بود و تیر اندازی خوب میدانست
روز بروز بکسب سعی و تجربه کاری نام آوری یافت چنانکه متتبع تمنا نایک بالیکار جستیل درک که بارها از
بالیکار بسوا پتن و بالیکار تری کراد و بالیکار ربد نور بجنگ در آویخته گاهی ظفر یاب و بسا اوقات ناکام

اوست تو همچون هر پن هلی که دران نواح رایج است ضرب سکه اوست قصه کوتاه باین ضبط
تهور منشی بفراهمی اسباب لازمه دولت میپرداخت اگرچه اول در قوم لنکایت زنی خواسته اولاد
هم داشت فاما مزاج کارکنان و اعیان دولت خود دانست که بدون پیوند اصل قوم خویش قایم مقام
خود کردن نمیخواهند ازینمعنی متنبه شده از بالیکار جریله دختری طلبیده بدستور قوم خود رسوم
کتخدائی ادا کرده آغوش عیش و نشاط گرم نمود تا پسری از بطنش پیدا شده بود چون نامبرده سنین
در تردد و تصرف ملک مانده آخر از دست تدبیری نایک دُرکی در سواد هُسدرکه در آنوقت بوی از
آبادی نداشت و جنگل سخت بود کشته شد و از همون زمان درک والا خوشدل شده سواد مذکور را هر پن کا
دشمن انگاشته در انجا قلعه بست و آباد ساخت کار پردازان هر پن هلی بعد وقوع اینواقعه
بسبوت نایک نام پسر زوجه قوم او را بقاعده پدرش لنک بسته بر مسند دولت نشاندند و از آن زمان
درمیان ایشان تا حال همین رواج یافته که وارث دولت او اولاد زن قوم بیدر است اگرچه از قوم
لنکایت زنان میخواهند و بعیش و عشرت اشتغال میورزند از زنی از قوم بیدر را هم بستر خود میکنند
اگر بزن لنکایت فرزندان بوجود می آیند ایشان را علیحده بنازد و تمندی پرورش مینمایند و علی قدر
مراتب جاگیری میرسند لاکن قایم مقام پدر و دخیل ریاستش نمیشوند اگر زن اصل قوم را پسری نباشد
از اولاد خویشان قومیت مردی قابل را لنک بسته بر مسند دولت می نشانند القصه چون ملک و دولت
بر نایک مذکور قرار گرفت بر ضابطه پدر خود از نکر والا همین شیوه مرعی داشته بود و از دل والا کرا و

نامزد کرده هر دو مکان بتصرف خود آورده نام آوری اندوخت و پیشکش مقرره هر دو مکان را تسخیر
بلا عذر و حیله بصوبدار اردهونی میرسانید چون مدکری نایک پالیکار چیتل درک خود را پسر مسور کویا نیده
به پاهش در تسخیر ممالک اطراف و تاراج کردن ملک نگر و غیره همت گماشته بود این هنیا نایک عالی آرزش
بغرور قومیت و دلاوری هوس نام آوری به پناه دیگر در سر داشته بعهد و پیمان بسیار رجوع بنگر را
کردید راجه آنجا که بسنو نام داشت و او از دست غارت و یغمای چیتل درک و الله سخت تشویش داشت
اینمعنی را ذریعه استحکام دولت خود و شایسته تنبیه پالیکار فتنه انگیز تصور کرده او را بعنایت خلعت
و اسپ خاصه با ساز و یراق و فیل و علم و ساز نوبت سرفراز ساخت و با قبال التماسش پرداخت
نا نایک مذکور خود را پسر راجه صدر که آنهمه از قوم لنکایت بودند و پرستش کاو می نمودند کویانیده
لنک لست و بفراهمی ساز و سامان جنگی و آلات عدو سوزی نبرد آرا کردیده پالیکار دُرکی را از
خرابی آنملک باز داشت و بظهور این حال در هر دو با وجود قومیت و رشته خویشی صهرت عداوت جانی
پدید آمد و بارها جدال و قتال درمیان اینها رو میداد و بمقارن اینحال تمّما نایّر پالیکار رای درک
اگرچه از قوم لنکه بود اما باندیشه تلف و تاراجی رعایا و خرابی ملک و مال خود که از شرارت پالیکار درکی
او نیز بجان آمده بود راه آشتی پیموده سررشته اتحاد جانی محکم ساخت چنانچه در رزم و بزم شریک
یکدیگری بودند و بآن هر سه ملی که شهرت تمام دارد برآورده اوست و هم تعمیر قلعه نوکرد حصار سابق
الحال حسب الحکم تیپو سلطان شکست یافت و شهر پناه مع خندق که در سیولار پخته شده بود

تا بیست و سه سال در بند و بست امور دولت خود بوده باه و حسرت در گذشت پسر ارشد او به شوم شهر
یا نام به نوبت پدر قایم مقامش گردید چونکه او مرد دلاور و شجیع و سپاه پرور بود بدا
در عهد او مخالف بوده ریاست نمود و دوازده هزار کس از قوم خود منتخب نموده مسمی بفوج
خاصه همراه خود داشت و دیگر لشکر سایر از قوم اهل اسلام و هندو یعنی سوار و پیاده فراهم ساخته بود
در ایام ریاست خود یکبار بدرک واله که بعزم استیصال دولت هرین هلی و تسخیر هوچنکی در ک
بجمعیت کران و وفور اسباب جنگی فراهم رسیده بهوچنکی درک محاصره کرده بود در او نخیت و به تردد
شایان و کارهای نمایان لشکر خصم را زیر و زبر کرده سر سردار لشکر مذکور را بر نوک نیزه برداشت
تمامی لشکر بانش را بمعرض تلف در آورد و رسم نان پروری در عهد آندولت مقرر ساخته اوست که
تا ایام حال همون رسم باقیست ازین سبب ملازمان علاقه آندولت که اندلشیه و مجه معیشت عیال و
اطفال در حضور و غیبت خود ندارند در کار سرکار جان نثاری قصور نمیکنند و نیز مایک مذکور نزد هر
صوبدار یعنی صوبدار سرادهونی و ساونور و کلاهی خود داشته اخبار واقعی اطراف می طلبید و
زر پیشکش هر ساله بلا قصور عاید سرکارات نموده فارغبال می بود همچنان تا بیست و شش
سال حکمرانی نموده در گذشت از انجاکه نامبرده از زن اصل قوم خود پسری نداشت کار پردازان
او را برادر حقیقی هتونی که مسمی و پرستا مایک بود بسرداری و حکومت آن ملک و دولت
برداشته زمام اقتدار و اختیار جمع و عقد ملک و لشکر بدستش سپردند و پسران شوم شنکر را که از بطن

تا بیست و سه سال در بند و بست امور دولت خود بوده باه و حسرت در گذشت پسر دوم را به شوم شنید
و با تمام بعد فوت پدر قایم مقامش گردید چونکه او مرد دلاور و شجیع و سپاه پرور بود ابتدا
در عهد ریاست خود یکبار بدرگ واله که بعزم استیصال دولت هرین هلی و تسخیر هوچنکی در
بجمعیت گران و وفور اسباب جنگی فراسیده بهوچنکی در گ محاصره کرده بود در او نخت و به تردد
شایان و کارهای نمایان لشکر خصم را زیروزبر کرده سردار لشکر مذکور را بزنوک نیزه برداشت
و تمامی لشکر یانش را بمعرض تلف درآورد و رسم نان پرورشی در عهد آن دولت مقرر ساخته اوست که
تا این حال همون رسم باقیست ازین سبب ملازمان علاقه را ان دولت که اندلشه و جمعیت عیال و
اطفال در حضور و غیبت خود ندارند در کار سرکار جان نثاری قصور نمیکنند و نیز مایک مذکور نزد هر
صوبدار یعنی صوبدار سراوادهونی و ساونور و کلای خود داشته اخبار واقعی اطراف می طلبید و
زرپیشکش هر ساله بلا قصور عاید سرکارات نموده فارغبال می بود همچنان تا بیست و شش
سال حکم رانی نموده در گذشت از انجاکه نامبرده از زن اصل قوم خود پسری نداشت کار پردازان ش از
اولاد برادر حقیقی متوفی که مسمی دریا بسنا مایک بود بسرداری و حکومت آن ملک و دولت
برداشته زمام اقتدار و اختیار حل و عقد ملک و لشکر بدستش سپردند و پسران شوم شنکر را که از بطن

پیشکش بدرآمد دختری در سلک ازدواج خود کشید و زنی اصل قومیت خود هم علیحده داشت و سکونت
گاه زن قومیت همین خانه کیاه پوش که دادریا تعمیر نموده مقرر بود بعد چندی بعزم انتقام پدر
خود لشکری آراسته باستصواب نکروالله از راه موضع مدکی بر قریه ایلکه هلی آمد دید که آبادیش
اندک و ساکنان در کنار جوی هگری بجای مناسب واقع شده کار پردازان خود را بنا بر تعمیر قلعچه
دو برجی تاکید و متعین کرده خود پیشتر بقتلگاه پدر شتافت و بعد سه روز کده محاصره کرده بتسخیر
همت گماشته مع لشکر سمت شمال کوه مذکور اقامت داشت و لشکر مگر را که بتائید خود طلبیده
بود طرف مغرب فرود آورانیده از طرفین جنگ انداخت و نایکوازیان کوه دوماه کامل داد جلادت
دادند و از روی هراس منتشر الحواس نگشته جنگیدند آخر الامر چیل درک والله بفراهمی
اسباب اعدا شکن یکایک شبخون زده بر هر دو لشکر غالب آمد چنانچه منتقم پدر خود فیل خاصه
عماری و دیگر اسباب باقامت گاه گذاشته و سردار فوج کمک جنور و آفتابگیری و علم انداخته
ناکام مراجعت نمودند و بر سواد ایلکه هلی نو تیار رسیده چندی در آنجا سکونت ورزید و بعد تیاری
قلعچه بنام بسون کوته مشهور ساخته از انجا داخل دارالریاست خود شد بعد چندی بهرمانایک درکی
فوج کشی نموده آبادی هر پن هلی خراب و غارت ساخت و بغنیمت بسیار مظفر مراجعت نموده
به بسون کوته رسید و انجا را بسیار پسندیده پس قلعچه مستقیم از سنگ و گل تعمیر نموده بسیصد
پیاده و هزار تهانه گذاشت و نایک هر پن هلی هر چند تکاپو نمود اما کاهی فتح نصیب نشد و خود

دبکتایش آن همت بر گماشت بهری مدکری نایک پالیکار درک با لشکر گران و حسین دوست خان
عرف چندا صاحب نایط ارکاتی را که او بر حسب اتفاق از قید مرهته خلاص یافته با چند سوار و
پیاده بچتیل درک رسیده بود که کیفیت او از اورنگ یازدهم معلوم خواهد شد فریفته با خود متفق
ساخته بمقابلتش همت گماشت چنانکه فیما بین الشان در سواد کنده مذکور کارزاری قبیح و
آویزش سخت رو داد قضارا پالیکار درکی مغلوب گردید تا نایک غالب فیل بغلیش رسانیده
سرش بریده و کوس فتح نواخته مظفر و منصور قلعه منع توابع در ضبط خود آورد و تهانه گذاشته
برگردید همدران نزدیکی عابد خان و اشرف علیخان پسر داماد نایط مذکور مقتول شدند
نایک منصور با تفاق خویش و بیگانه بست و چهار سال کامران بوده درگذشت و پسر ارجمند قومیت
که وارث ملک و مال ایندولت باشند نداشت متعهدان امر ریاست پسر برادر قومیت را که مسمی
به چکشوم شنکر بود بر ریاست برداشتند چون نامبرد وارث ملک و مال عموی خود گردیده رشته
پاس قومیت مضبوط کرده به پرورش و خاطرداری اینای عم و دیگر خویشان همدم خود همت
گماشته کامران گردید و او بسیار دانا و تجربه کار و صاحب فراست و کم کو بسیار شنو بود
خیال عناد و فساد و جدال و قتال و اذیت غربا از دل برآورده در رعیت نوازی و سپاه پروری
کوشید بروقت گردید و زمانه سازی خوب میدانست همدران ایام نواب حیدر علیخان بهادر
ترقی کرده به تسخیر بلاد نگرو دیگر جاها پرداخت و همه پالیکاران اطراف و جوانب میسور را زیر ساخته

زن لنگایت بوجود آمده بودند اگرچه بفراخور حوصله وقدر حال هریک مبلغ خرج معقول در ماهر مقرر
کردند لاکن ایشان برانیمعنی رضامند نشدند واز انجا خروج کرده بجنگ برخاستند و بحمایت
ذمل والله وغیره لشکر برآسته بر دیهات متعلقه هرین هلی در تاختند و هسپیه و ماراین کراو
کوتور وغیره بتصرف خود آورده کامران گشتند نایک نومسندنشین هم بفراهمی لشکر پرداخته
بمجادله ومقاتله پیش آمد چنانچه تا ده سال فیما بین ایشان نایره خصومت وزد وخورد مشتعل
بود بعد کوششن بسیار و تردد بیشمار نایک کامگار بقبول وقرار وشرط جاگیر ومنصب ایشان
را طلبیده بتلطف ومدارا ورعایت دولتمندانه بصلاح وقت بکار برده عرق وحشت ایشان را ازدم
سکوت چندی دارنشند وغبار هراس وملال از چهره شان پاک کرد پس روزی که آن اجل گرفتگان
بالکل خیال فاسد واندیشه بدی از زود درحق خود نداشته مطمئن خاطر بودند قابو یافته قتل کنانید
ولواحقان ایشان را مقید کرده نقدی بخرج ضروری ما هوار میرسانید وازان زمان در ایمن قوم
ابلق دستور خانه خرابی وظلم ناحق شایع شد یعنی کسی که از پسران زن لنگایت اگر قابل ریاست
ودلاور میشنیده باشند ناگاه از تیغ ستم مسندنشینان ناحق فاروا بقتل میرسید القصه نایک
مستطور تا بیست وشش سال کارفرمائی کرده درگذشت وپسرش دیسپا نایک جلوس کرد مسند پدر
گزیده بقاعده جدوابای خود بنده وبست ملک ولشکر نموده دستور رسم دادود هش نیز برقرار داشته
بود بعد چندے بعزم تسخیر چیتل درگ بر آمده بمحاصره کوه مای کنده که در علاقه درگ واله بود پرداخت

فریبی بدلاساوا طمینانش پرداخت بخلعت خاصه و پدک و جومالهٔ زردانه و کرسی و توری
اورا سرفراز ساخت گفت الحال قیام دولت ما برای رزین ست هرگاه مثل تو مدبر
و ماهر و نمکخوار قدیم جواب و سوال سرکار رجوعه بذمهٔ خود گرفته باشد ریاست مارا زوال کو
دل آن ابله محض بچنین گفت و گوی نادان نواز بدام خاطرداری کشیده چنانکه گفته اند فرد
چون عدو سرکش بود زافتادگی تسخیر کردن شیشه چون کردن کشد پیمانه می باید شدن تیکبار
در جمیع امور دولت خود دخیل و مطلق العنان ساخت حتی در خلوت و جلوت و محل خاص یعنی زنانه
بار میداد و بی او دمی بر نیاورد و با قسام اغذیه و اشربه کام و دهانش را چاشنی حلاوت می بخشید
از انجاکه بت اصل بد از خطا خطا نکند ثبوفا با کسی وفا نکند تا مبرده بغرور علاقهٔ
سرکار و ناز برداری راجهٔ نیکوکار که محض بنا بر مصلحت بود پیشه ظلم و تعدی بر کارکنان آن دولت
مرعی داشته بدل آزاری غربا همت گماشت و هرچه که دلش میخواست بیملاحظه بعمل می آورد
چنانکه سکنای آنجا از دست ظلمش بجان آمده براجه مستغاثی میکشتند و جواب بمقتضای
وقت و حسب حال می یافتند که هرچه او بهتر میداند میکند اگر بر عملش رضامند نبوده باشید
اینجا سکونت دارید والا راه امنیت خود پیش گیرید لهذا اکثر علاقه داران قدیم آن دولت بیدل
شده او آره گشتند باوصف چنین مردم آزاری و غربا کشی و دل شکنی خاص و عام بزور و تعدی
دست شهوت پرستی بر اکثر زنان شکیلهٔ آنجا دراز میکرد راجه هیچ نمیگفت بلکه هر روز با نعامات

باعانت شیر شریف علیخان بسالت جنگ ناظم اد هونی در صوبه سرانجام نه گذاشت نامبرده
نظر به بهادری و قوی طالعش کرده ارادهٔ اطاعت نواب مدل داشته بهانه جو بود در آن حال
شخصی از کارپردازان معزول آنجا که نشو و نما یافته آن دولت و بجمیع امور ماهر بود بامید ترقی
خود بدون اطلاع احدی بلشکر نواب شتافته بمعرفت ونکت راو مشرف کچهری سایر ملازمت
نواب حاصل ساخته منسلک سلک ملازمان عمده و مامور کارفرا همی بیادگان آنطرف و غیره گردید
و رفته رفته در فکر استیصال دولت صاحب نعمتان قدیم خویشتن در افتاد و با نکت فراز
جزو کل آن دولت پرداخته برسم و آئین نیک و بد امور ریاستش نواب را واقف گردانید راجه دانا
بر اطلاع این معنی پیش از وصول عنایتنامهٔ نواب مشعر بر پذیرفتن فرمان برداری خود یا متعین
شدن افواج قاهره به تسخیر آن ملک بیم تاراجی ملک و مال خود خورده به پناهش سود و بهبود
صلاح حال و مآل خود دیده مثل جبریل در رکاله و غیره از خود عرضداشتی متضمن قبول عرض
اطاعت خود و عذر رسی و روانه کردن کارپرداز مذکور را از طرف سرکار نزد خود وارسال مبلغ
نذر پیشکش بمعرفتش در حضور گذرانیده مترصد نشست نواب خوشخرم با قبال این معنی پرداخته
خلعت بحالی و سند ملکش مصحوب همین خانه برانداز ابلاغ داشت و یک لچه والهٔ ونکت نرسو
نام را نیز بعدم قصوری کار سرکار خداداد تاکید کرده روانه فرمود چون نامبرده ملاقات
راجه مذکور حاصل ساخته سند بحالی ملک مع خلعتش سپرد راجه بحرب زبانی و سخنان ابله

صوبه‌دار سرا را با لشکر کران به تنبیه و تسخیر ملکش رخصت انحراف نمود چون خانمش را که برادر
وکارآگاهی یکتای زمانه بود با یلغار در تاخت و بمحاصرهٔ قلعهٔ اوجنی و کوتور پرداخت و بعبرت
نمائی سواران را بتاخت و تاراج دیهات مامور ساخت اما بمطایف الحیل خفیه راجه را بمامورئ کار
خود آگاه و متنبه گردانید تا او باندیشهٔ دور و دراز و بالحاح دانایان پیش آمده بوسیلهٔ نیک نیتی
خان مومی الیه و شش هزار روپیه نذر چرمانه بازار ستر نو خلعت معافی و سند بحالی ملک حاصل کرد
زر پیشکش مقرره معمول بلا عذر میرساند و حسب الطلب حضور دو سه هزار مردم کمکی را در لشکر نواب
میگذاشت و در امر جنگ تردد شایان و مختهای نمایان مینمود بعد تسخیر جیتل درگ و اسیر شدن
بهرمانایک بالیکار آنجا بزور حمایت و استصواب نواب بهادر پیشکش صوبه‌داری و ساونور موقوف
کرده بسرکار خداداد میداد تا سنه ۱۲۱۳ و یکسال اعنی پیش از ایام تسلط نواب بیست سال وزیر سایهٔ
اقبالش یازده سال بسر برده در گذشت نواب خبر فوتش شنیده بسیار افسوس نمود و
پسرش را که بسپانایک نام داشت بسند آرا گردانید ملک سه لک هون هر سن یلی سوا و
واگذاشته بقایه ملک محاصل یک و نیم لک هون که بقبضهٔ تصرف جدو ابای او بود داخل سرکار نمود
در مهم ارکات چهار هزار پیاده و سه صد سوار ملازمان راجه همراه رکاب نواب بودند اکثر جاها محنت
از ایشان میکشید و بنرمی و گرمی پرورش شان منظور میداشت بعد انتقال نواب بعهد دولت
شیخو سلطان اگرچه در مهم ادهونی راجه مذکور حضور طلب شد اما بسبب بعضی موانعات ضروری

شایسته میساخت تا آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز طلا و جواهر طلبیده و دستش گرفته بحجره
کد بران سوار کنانیده رخصت خانه نمود چون نزدیک شد که از ظلمش رخنه در ملک و دولت راه یابد
راجه دید که نامبرده بجمیع امور اطمینان کلی حاصل ساخت بهمین روز وقت ده ساعت چند کسان را
باسلاح در کمین داشته خود مسند آراشد و اورا طلبیده بزبان خود گفت که بخلوت چیزی
گفتنی و شنودنی است بیائی پس بطرف حجره که آماده اتمام کارش بود اشاره ساخت که چون
نادان اجل گرفته با نطرف شتافت ناگاه بقتل رسید بمجرد وقوع اینواقعه راجه مصلحتا کفدست
خود را از قلمتراش چاک نموده چون چکان انچی والده سرکار را طلبیده گفت دیدی با وجود چنین
مراعات و پرورش و خاطرداری آخر او بد اصل شیوه نمک بحرامی خود نگذاشت و خواسته بود که
بی تکلف بر من خنجر بکشد و خود وارث ملک و مال من شود درین اثنا ملازمان حضوری کارش
تمام ساختند و اینمعنی چنانکه دانی با الفاظ شایسته و مضمون بایسته اطلاع حضور باید ساخت
این بگفت و خفیه اسباب خانه مقتول هرچه که جمع شده بود آورانیده داخل توشکخانه خود کرد
و شبانه بذریعه رای خودداری و حفاظت حال و مال همه لواحقان خود را مع خزانه انطرف
جوی تنک بهدرا روانه کرد و خود جریده مع سوار و پیاده یکبارگی بستان نظر این کراشتافت چون
عرضی انچی والده بظهور مقدمه مصدر فیض حضور نواب گردید و بر مضمونش بر اسرار آگهی یافت بکارآنای
و فکر دقیق راجه پی برده بکرم جوشی دامن دار ی میر فیض الله خان بیست جنگ دادا دوانه

الصمد بهادر سپه سالار لشکر انگریز که با نواب نظام الملک و مرهٹه بعزم تسخیر قلمرو تیپو سلطان اتفاق کرده بود
لشکر کشی نموده بفوج انبوه بکشایش حصار بنگلور همت گماشت و راجه محبوس همدران وقت
حسب الحکم تیپو سلطان مع توابع خود بقتل رسید چون سپه سالار موصوف بعد مفتوح قلعه مذکور متوجه
قلعه سرینگاپتن گردید و ناظم مرکج شریک رزم و بزم هر دو سرکار بود بتفتیح مکانات آنصوب
همت مصروف داشته ازراه هرپن هلی رسید همین شوم شنکر را برسند دولتش نشانده
پیشتر نهضت نمود بعد صلح فیمابین سلطان و هر سه سرکار شرکا تعلقات راجه مذکور بدستور
سابق داخل سرکار خداداد شد و ملک آنطرف جوی تنک بهدرا بتصرف مرهٹه رفت راجه مذکور
باندیشه غضب سلطانی اقامت دارالریاست خود مناسب ندیده باز آنطرف جوی تنک بهدرا
بتعلقات قدیمی پناه گرفت درین اثنا فرصت وقت مغتنم انگاشته شخصی اجنبی که بقول بعضی یکی
از منتسبان ورثای هرپن هلی که حسب الحکم سلطان در چیتل درگ محبوس بود از انجا برآمده خودرا
بنام راجه بسپا نایک مقتول مشهور ساخته بهوای سرداری برخاست و قریب چهار هزار کس از
قوم بیدر فراهم ساخته هوچنکی درگ و کوتور را قایم نموده مستعد جنگ گردید سید محمد خان آصف
چیتل درگ و دولت بهای فوجدار آنجا بحضور نوشتند که شخصی اجنبی بی پایه هوس ریاست هرپن هلی
وغیره در سر داشته اراده کار خود کشته است سلطان بعد دریافت این معنی قمرالدینخان را با لشکر
گران بنابر بند و بست آنجا و دوسرا معقول شخص مذکور روانه نمود خان مسطور با بلغار در تاخته اول

وارد و قتش شده بود خود نیامد اما جمعیت شایسته برحسب قاعده سابق روانه کرده بود چونکه
بعد تقرر صلح از مرتبه سلطان مراجعت نموده از راه کوپل جوی تنک بهدرا عبور کرده بسمت
آنی گندی رسید در آنوقت راجه فرصت ملازمت دریافت و بلا اندیشه چون چاکران معتمد
علیه بچند خواص داخل لشکر سلطان گردیده امیدوار مجرا نشست معاندان دولتش دران حال که
قابو جو بودند عدم باریاب حضور زمانه سابق را ارتجاع بامر مرتبه علی الاختفا و امیدوار بودنش بزوال
دولت خداداد وانموده سینه صفا گنجینه راجه از کینه ساخته بران آوردند که انحضرت در سنه
یکهزار و دو صد هجری که سنی و یکسال ریاست کرده بود وقت شب قشونها را فرستاده مع
جمعیتش اسیر نمود و بمون زمان تهانه مستقیم در قلعه بهرن هلی و هوچنکی درک وغیره بصحابت
هرداس پندت عامل روانه کرده در وسط ملک دمالش بضبط خود در آورد و راجه اسیر را مع عیال و اطفال
در قلعه بنکلور مغلول و محبوس فرستاد و همه اسباب دولت آماده چندین ساله چه از قسم جواهر و چه
نقد زر و چه جنس نفیس داخل توشکخانه خود نمود دران حین برادر پسماندش مع توابعان خود که در دهی
اقامت داشته بود شبانه کریخته عبور جوی کرده به پناه دمل والر رسید و بجان و مال و عیال و اطفال
خود امان یافت و راجه شوم شنکر که الحال وارث ریاست گشته برادرزاده محبوس میشود و همراه پدر خود
برآمده بود سکونت آنجا هم مناسب ندیده از پدر رخصت شده و به پناه پرسرام بهاو ناظم مرج اقامت داشته از
خدا جویای وقت بحالی ریاست و راثت خود بود چون در سنه یکهزار و دو صد و شش هجری الزوال

وآبش سرد تر و آب تنک بهدرا غربیش بده فرسنگ است و گردش باندک فاصله بیابان سخت و
زمین نشیب و فراز که همه مسکن شیران خونخوار است واقع شده و همیشه آیندگان و روندگان آنطرف
لقمهٔ شیر میشوند و رعایای آنملک همه سیاه پیشه دلیر و سفاک اند اورنگ هشتم در کیفیت بنا
رای ورک و حاکمان آنجا آنکه در زمان هری چندرایل یعنی در سنه هفتصد و هفتاد و سه هجری
بهوت راو نامی بحکومت آنسمت نامزد شده بطرف آنکوه آمد و بتعمیر قلعه همت گماشته بر قله
چهار کوه حصار کلی مع برج و باره کشیده به رای ورک مشهور ساخت و بر کوه میانه که از همه پست
و دسعتی و آب بوفور دارد عمارات تعمیر کرده اقامت گاه خود نمود اگرچه سلسله کوهها چهار
فرسنگ جریبی است اما جای قلعه و حصن جنگی نیست و در بیابان هولناک و شیر بیشه واقع شده
به پناه رهزنان و حرامیان کافیست شر قیش میدانیست و اکثر جا تمرستان و کوههای غربیش
تا سه فرسنگ سلسله کوهها و جنگل سخت سرحد جنوبی ورک است هوای گرم و خشک و آب
شیرین کم دارد چون راو مذکور حصار قلعه و عمارات بنا کرده کوه ناچیز را دارالمقر خود ساخت بحسب
نام آوری ورک شد پس حراست قلعه و معموره و بندوبست آن نواح بعده بست سال بر سری بیتا
پسر راو متوفی قرار یافت و بعد او تا زمان عهد کشتراج از اولاد نامبردگان بحراست و آبادی آن نواح
میکوشیدند چون راجه موصوف بعزم ملک گیری و دریافت حقیقت بلاد محروسهٔ خود برآمده بعد
بندوبست همه جا بدرک مذکور رسیده اقامت ورزیدند تا برحسب التماس کار پردازان خود در سنه نهصد و بیست و

قلعچه کوتور را بجنگ و یورش گرفته بسمت هوچنکی درک شتافت و محاصره نمود شخص مذکور هزار
بیشتر کوه را قایم ساخته تردد شایان می نمود چنانچه هفت ماه جنگید روزی خانموصوف بر جلادت
مردانگی آنقوم بی پایه خشمناک شده یورش فرمود اگرچه خود جراحتی از نیزه تفنگ بر زانو برداشت
لاکن بدلاوری تمام صعود کرده ببرج و باره کوه برآمد تا همه محصوران منتشر شده بهر سو شتافتند و بچهار
پنجصد کس شخص مذکور را اسیر کردند خان معزالیه حسب الحکم حضور منجمله اسیران بعضے را بنا بر عبرت
دست و پا بریدو بعضے را آلت مردی مع انثین بریده گذاشت و قلعه آن کوه و برپن هلی وغیره
ویرانیخته مراجعت نمود تا سنه یکهزار و دوصد و سیزده هجری در روبست ملک برپن هلی در ضبط اصفهان سرکار
خداداد بود وقتیکه بازلشکر انگریز بسرداری جنرل ها رسن عزم تسخیر سرینگپتن رسیده منظر گردید
و سلطان شهید شد شوم شنکر که بهوس ریاست فرصت وقت میجست قابو یافته بفراهمی مردم
پرداخت و بملک خود رسیده بردار الریاست خود شیخوپور نزد میر حسین علیه همشیره زاده میر صادق
که آصف آنجا بود تنها گریخته داخل جیسل درگ گردید و راجه مذکور در ناراین گره اقامت داشته بندوبست
ملک خود نمود چون کرنل موصوف و برنیا زنار دار دیوان ملک میسور متوجه آنصوب شده بودند راجه
بایشان رجوع آورده عرض حال و دولتخواهی خود مینمود تا بتجویز برنیا تعلقه همسپیته و ناراین گره که
حاصلش بیست و پنج هزار هون هرپن هلی است حاگیر یافت و قتیکه تعلقات انهمه بالیکار داخل سرکار
نظام الدوله گردید همین دو تعلقه براجه بحال داشتند هرپن هلی مکانیست بیابانی که هوا خوب گرم دارد

جبل درک والہ و نایک مذکور سررشتہ خویشی صہرت حسن انضباط تقرر یافت چنانکہ الشان پسران
خود را بدختران بایکدیگر شادی کتخدائی نموده باتفاق و یکدلی بسر میبردند چون بیست و پنجسال
از ایام حکومتش منقضی گردیده بود پسری کونیتی نایر بن کستوری نایر قوم تلنکہ با پیکار تعلقہ کندری
کہ شرح حالش ضرور افتاده بر سبیل اجمال میگذارد مخفی نماند کہ رنک رایل حاکم بنو کنده کہ اویکی از
برادران بچلی نکر والہ بود رقاصہ ہندو نژاد کہ حسن و جمال و غنج و دلال گزیده داشت از ایام دولتش
بہبستری خود پسندیده بخانہ خود نگاه میداشت و از بطنش دختری بوجود آمده بود چون دختر بحد بلوغ
رسید در فکر شادی کتخدائیش افتاده میکوشید و بہمہ کس ملتجی بہم رسانیدن داماد شده
میگردید اکثر مردم آن نواح از نام رقاصہ ننگ کرده باقبال انیمعنی نمی پرداختند و در حین تردد بہمنے
از قوم آچاری بنا برکدائی از کرناتک بانکہات رسیده روزی بر دروازه رقاصہ مذکور سوال کرد آن زن
او را در اندرون خانہ طلبیده بعزت و مدارات پیش آمده مطلب خود با و ظاہر ساخت و بجا کیر و انعامات
بسیار امیدوار کرده التماس بہم رسانی داماد از ہر قوم کہ مناسبت داشتہ باشد نمود برہمن مذکور بحرص مال و
انعام قبول انیمعنی نموده مراجعت بملک خود کرد رفتہ رفتہ سمت چندر کری کہ چہار کروه از ترپتی است و
در انجا یکی از اولاد ویرنر سمبر ایل حکومت میکرد رسیده نزد راجۂ آنجا شخصے از قوم تلنکہ نوجوان نیکو سیر
نوکر بود کستوری نام داشت برہمن مذکور از و ور خورده مفصل کیفیت ظاہر نمود شخص مذکور بہوس ملک و مال
بر این سخن راضی شده از انجا رخصت گرفتہ ہمراہش بہ بنو کنده رسید چون رقاصہ بر انیمعنی وقوف یافت

بحری تعلقه مع قلعه به چن چاب نایک بیدر که خاص بردار راجه و مرد دانا و کار آزموده بود و بارها کارهای نمایان بدو تفویض میشد نظر بروش راجه بیشتری بود جاگیر داده پیشتر روانه کردید پس ازان زمان آن قلعه بتصرف قوم بیدر منتقل گردید نامبرد قلعه کوهی را که از کل بود شکسته بسنگ تعمیر نمود و آئین درست چهل و پنجسال حکومت کرده درگذشت بعد ازان پسر چاب نایک برادر خردش مسلط شده آئین حکومت درست ساخت و بدستور برادر مامور بندوبست خود گردید و قاعده سلامت روی الیشان چنان بود که در آخر سال یکبار در ایام دسهره که روز عید بزرگ هنود است مع سامان نذر و تحایف آنسر زمین و انچه که نادر العصر همدست میشد و بتعلقات خود می رسید بار یابی مجرا و نمسکار و ندوت میشدند و بار با خلعت و پان رخصت گرفته بجای خود میرسیدند و بوقت روداد جنگ مع لشکر حضور طلب میشدند نامبرده بهمین ضبط و ربط شصت و هفت سال حکومت کرده درگذشت چون اولاد الیشان قابل حکومت و ریاست نبودند و اوقات خود را با تماشا میگذرانیدند آری از اینجاست که گفته اند هر کهنه گدا که تو تو انکر کردد چل سال ازو بوی گدائی نرود پس زن نایک متوفی بنی عم خود یو مل نایک نام را قایم مقام شوهر خود ساخت نامبرده چند سال باین بهین کامرانی کرده به پیشگاه راجه بعد قتل رام راجه بوسیله بادشاهان اسلام بحکومت بیجانکر نامزد شده بود و نیز بسر یمل راج رجوع بود چونکه آنهمه ملک بضبط اسلامیان درآمده رونق و رواج تازه یافت نایکان کور از عهد فوج کشی ران دولهخان امیر الامرا بناظم صوبه سرا مطیع شده بلا عذر دوازده هزار روپیه پیشکش میرسانیدند و همدران روزها فیمابین

قرار داد خود صبحی در بارگاه عام همه اهالی و موالی را جمع کرده داماد آزرده خاطر را طلبیده چون او در رو
آمد خود برخاسته دستش گرفت و همدوش خود بر بستر خاص نشاند همه مردم چه از اقاصی و ادانی
لاچار شده برخاستند اما بعضی کارکنان عمده از همراین حرکت بیجا که پسند خاطرشان نبود از
نوکریش دست برداشته رخصت گرفتند و بعضی نظر بزمانه سازی برانیمعنی رضا نشده مامور کار
خود گردیدند باری داماد شش براین عمل خوش و خرم شده بعیش و عشرت بسر میبرد همدران زمان زن دولتخان
امیرالامرای بجاپوری با لشکران به بندوبست و تسخیر مکانات و قلعجات از دست راجهای سرکش
و پالیگاران متمرد متعین گشته بمحاصره پیوسته پرداخت راجه آنجا سکونت خود را مناسب ندیده داماد را
پیش خود خواند و در وی هر گونه مهر بر سند حکومت آنجا نشانده قلعه مع توابع و محافظانش
مهر خاص خود با و سپرد و نایز خطاب داده خود بطرف رای پلور که مکان قلب دریا نکهات است شتافت
چون نایز مذکور رتبه خود بلند تر یافت بمرزانگی و دلاوری کوشیده تا شش سال در اندرون قلعه
محصور بوده جنگید آخر بازار خفقان گرم شمشیر اسلامیان بر او مستولی شده بود جان خود در باخت
و مسلی کوچکی نایز پسرش که چهارده ساله بود سند پدر را گرم داشته همه اعیان دولت و سپاه را خوشدل
کرده نیز تا دو سال رزم آرا گردید چون سردار لشکر اسلام دید که ایام محاصره بامتداد کشید و تفتیح قلعه
بهیچ نوع صورت نمی بندد فکری دقیق بکار برد و نایز گفته فرستاد اگر این قلعه را بمالبساری تسلیم
محل گشته پی مع توابعش که ترا و اولاد ترا کفایت کند و تا ابدالدهر قایم باشد مرحمت میسازیم نامبرده

بلا تامل آنجوان را برزگزیده بچشم خود دید و شایستگی حسن و شمایلش را نیکو پسندیده و بشوهر خود
هم از نیمعنی آگهی داد بعد چندی بادای مراسم شادی پرداخته داماد را برابر جان خود می پنداشت و ناز برداریش
بیشتر از پیشتر می نمود چون اکثر اهل کار آنجا بسبب دامادی رقاصه تعظیم و توقیرش نمی پرداختند
ازینمعنی برادر ناکوار آمده پیش زن و خوشدامن خود از کساد منزلت میگریست و از مراعات
اعلی و ادنی رخصت کاسی میخواست خوشدامن او متوهم شده بنا بر دفع و رفع رنجش داماد براجه مستغاثی
گشته اصرار بیشتر نمود از انجاکه راجه بسته زلف عنبر آگینش و کرشمه عشوه و چشم جادو آئینش
بود براستبداد دلش از جا رفته گفت من عمه اعیان خود را بتعظیمش تاکید میکنم پس روز دیگر داماد را
بدیوانخانه خاص طلبیده کار پردازان و عهده داران دولت خود را بکرامی داشتنش و بیرون خواستن
بهر تعظیمش فرماندار با این بعضی اشراف آنقوم طوعا و کرها نظر برایمایش قدری جنبیدند و اکثر
ایشان از غماض اینمعنی کرده از جای خود حرکت نینمودند ازین ظهور این طور علاوه حالش گردید بلکه از اول
زیاده آزرده خاطر شده مراجعت بخانه نمود و از آب و طعام دست شسته بر بستر ناکامی دراز افتاد
زنش هر چند بگرمجوشی هم آغوشی اختلاط می نمود او بآه سرد و هم آغوشی دلش را بی نشاط میکرد
پس از گران جانی شوهر پیش مادر زاری کرد که پیوندم مستعد بیوگیم نشسته است و مادرش گریان
پیش پدرش خرامید و فریاد کرد که داماد من از دست میرود در اینصورت زندگی من و دخترم ناچیز میشود
راجه بدلداری منظوره خود پرداخته گفت فردا من خود تعظیمش سر دربار سروقد بمیخیزم بموجب

قلعه بنام ملاقات از نایک قلعه رسید و بی مزاحمت احدی و ممانعت غیری قلاع مع سامان و
اسباب نایک دیوانه مشرب و جنیری خزانه بضبط خود در آورده اورا بلا حرکت معتد ساخته روانه
گندرپی نمود پس ازانوقت درک صدر در قبضه راجهای تلنگه بلجیوار در آمد تا هموبخارا مستقر
راجگی خود قرار داد و توابعان را نیز از محل مذکور طلبیده آنجا داد ملک رانی بآئین بهین میداد و دختری از ملنا سامی
اشراف قوم تلنگه بغریب دولت باز دواج خود کشیده دیوانی خود بناش تفویض نمود چنانچه نامبرده
از آئین دادگستری و خلق پروری بامر دیوانی میپرداخت مخفی نماند که در میان ایشان یعنی راجهای
قوم تلنگه همین رسم و آئین است که پردان اعنی مدار المهام ملک و مال اینها پدر زن باشد و همه مقدمات امور
دولت و بندوبست ملک و لشکر و صلاح صلح و جنگ با او تعلق دارد و مسند نشین فقط بعیش و عشرت و سیر
و شکار اشتغال ورزیده صوابدید خود بر حسب استرضای خاطر او پیش نهاد کند آرد غرض نایر مذکور بدستور
مسطور عمل مینمود همدران ایام پالیکار چیتی درک بعزم انتقام برادر شهرت خود یعنی بوبل نایک بمناسبت
فوجی با آلات حرب و ضرب آماده کرده منسخیرش روانه نمود چون نایر مذکور جوانمرد بود بمقابله برآمده فوجش را
بشمشیر خون بزمیت داد پس ازان زمان درمیان هردو نایر دو جدال و قتال سال بسال اشتعال مییافت
چنانچه نایک دیگر بیری کرد چپه بر کوه ملکال موکه مکان وحشتناک غریبی درک مذکور است کرده بی
واقع شده دو بی ویران زیر آن کوه بود حصاری سنگی کشیده باین کوه همه معمره بنا نهاده دیوانی
نموده بی بر و گشته محفوظ ساخت کوشش مفت هزار پیاده بسرداری یکی از برادران خود بجانب

اینمعنی را غنیمت دانسته بسپردن قلعه راضی گردید پس سند محل مذکور بنامش فرستاده قلعه
بضبط خود در آورد و نامبرده محل مذکور را استحکام داده سر راجکی برداشت و لشکر کثیر از سوار و پیاده
جمع کرده روز بروز ترقی نموده و بعزم ملک گیری برآمده رفته رفته در ظاهرای درک رسیده با لشکر
فرود آمد نایک مذکور بجای خود هراسان شده کس فرستاده سبب آمدنش مع لشکر دریافت
نایر گفت با برای کاری سمت چندگری میرویم و در اینجا دو سه روز مقام کردن ضرور تر افتاده نوعید بکر
بخاطر مانیست درینصورت نایک مذکور که از عقل و دانش بی بهره بوده دانست اغلب که کاربردازان خود خفیه
باو سازش کرده فتنه را باین بهانه بپیدا رساخته لشکری طلبیده اند بلا تامل و بی دریافت بر همه کاربردازان
و ارکان حکومت خود دست ظلم و تعدی دراز کرده بموجب بعضے ها را بقتل رسانیده و بعضے ها را مغلول و
محبوس ساخت بلکه همه سکنا را زیروزبر کرد لهذا نام او بپری لول نایک یعنی دیوانه مشهور گردید
ایشان بمشاهده اینحال یعنی تلف جان و مال سخت اندیشناک شده بر جانهای خود ترسیده و
بنایر مذکور که منتظر چنین وقت بود خفیه بالاتفاق پیغام فرستادند که نایک اینجا جنونی پیدا کرده
بموجب تقتل و غارت خلق الله میکوشد ما همه محض بپاس ناموس و حفاظت جان پناه بسامی
می آییم اگر هوس ریاست و حکومت اینصوبه داشته باشید بهراس باندک جمعیت باید رون بیائید
و همه مردمان اینجا را چه از نوکر پیشه و خویش باشان و فدای ایند و لت از ان خود شمارید و در اینباب هرگز
تامل و توقف جایز مدارید نایر مذکور التماس کاربردازان آنجا را از مغتنمات شمرده مع چند کس از اندرون

تقسیم لشکر و شکریه نمود اما کار پردازان دانا و کاراز موده بودند بعهده ملک گیری و بندوبست کار خانجات
بسهلترین می برآمدند چنانچه بعد چندی بعزاهمی لشکر پرداخته بعزم ملک گیری برخاستند و راجه
نیز بر فیل سوار گشته آلات کران حرب و ضرب برداشتند و طرف شمال آنجا برآمده قلعچه بهرمال را که
ضمیمه ملکشن بود فایم کردند تا محال موکا که مشتمل بر سی و سه موضع بر ساحل جوی نکری متعلقه سرکار ادهونی
بود و قلعدار آنجا برقرار و مدار ارکان ایله فریب تا پر مذکور راضی گشته قلعه و قصبه بی جنگ سپرد ضبط
خود آوردند بهرگاه حاکم قلعه ادهونی را بهر تنبیه خود مستعد و آماده رزم دید ایلچی را مع زرنذرانه و تحایف
بحضور حاکم موصوف فرستاده به پیشکش دوازده هزار روپیه سالیانه آن محال را راضی کرده فارغ گشتند و از
راه بموضع هنور مراجعت بدار السرور خود نمود چون بقصبه هنور رسید همدران روزها حسین صاحب نامی
مجذوب رحمة الله علیه که ولی کامل و برادر حقیقی خرد تپوستان و بابا حمید قدس الله اسرارهم چنانچه هر دو
معتقدایان دین بکرر آرکات و ثانی در شهر کچی آسوده اند و گوینده گفته است که در سنه یکهزار و یکصد و
بیست و نه هجری رونق بخش آنحدود شده بودند و این هر سه برادر از نظر فیض اثر جناب والا یعنی حضرت
امین الدین اعلی بجاپوری باین مرتبه رسیده بودند و برادر عازم بابا نکهات گشته ایشان در قصبه مذکور
اقامت ورزیدند تا بتوفیق خالق خرق عادات و کرامات آنحضرت که بیشتر شنیده بود در آنحال بچشم خود دیده
امتحان کرده قصبه هنور بتصرف با محتاج آنحضرت گذاشت و مکان عالی بهر سکونت آنجناب تعمیر نمود و
از کثرت کرامات و مکاشفات آنحضرت در آنملک ظاهر و باهر از انجمله آنست که دوراس کادیکی سپید مطلق دیگر

بارها تصدیع باو میداد و اکثر اوقات بتاخت و تاراج ملکش میپرداخت تا آنکه نایر مذکور از
دستبرد پالیکار مزبور بتنگ آمده به بسپانایک پالیکار هریپن هلی اتحاد قلبی پیدا کرده بجماعتش آمده
بیست و شش سال حکومت کرده بازاری در کذشت و پسرش وینکیتپتی نایر نام قایم مقامش
کردید و او برخلاف ضابطه پدر و قوم خود کیشواچاری نام برهمنی را دیوان مقرر کرده خود که آرام طلب
و نفس پرست بود بعیش و عشرت و بازی مشغول کردید و باز دران ایام چیتل درک والله فوج کشی
نموده در تاخت و چند دیهات و مواضعات النضلعه را غارت ساخت و آخر بکشایش قلعه بمت
کماشته بود تا نایر آرام طلب لشکر خود را انچه که موجود داشت مستعد رزم ساخته بسرداری دلوائی یعنی پردهان
خود بنابر دفع غنیم فرستاد و بهریپن هلی والله مفصل عزم چیتل درک والله و تاخت و تاراج ملک خود
برنگاشته استمداد نمود نایر مذکور بجماعتش برخاسته بالشکران بهانه سیر و شکار سمت هوچنکی درک
شتافته و ازانجا بر دیهات بسوان کوته و انچی وغیره متعلقه درک سیادکان را فرستاده مواشی
طلبیده و خانهای اکثر رعایا را خراب و تاراج کرد چون نایک درک مذکور برانمعنی وقوف یافته از غنیم
بمقوم و رازدان مرد لاور منش اندیشناک کشته ازان عزم باز آمده بدارالمقر خود برکشت و نایر مذکور
بجای خود بهمین تردد و کاهش بیست و سه سال حکومت کرده بمرضی کذشت پسرش مدتمپتی نایر
نام برمسند حکومت قرار کرفت و اکثر مردم کفته اند که نایر مذکور قوی جثه بود و آنچنان فربهی داشت که از
پهلو به پهلو کردیدن بی دستیاری غیری نمیتوانست و بروزی که بروز خود دم صبح از بستر خواب برخاست

بعد ازان پتیل را نیز دختران و پسران بوجود آمدند دیگر از انجمله آنست و قتیکه ترک ما مانرسته
در ملک فوج کشی نموده بود بعضے شرارت کیشان لشکرش دست غارت و یغما کشاده اندرون روضه
مبارک جرات پرداز گشته هر چه که یافتند برداشتند حتے غلاف مرقد منور و فرش و هر ما شمشیر و سپر
کشیده بردند بیکهفته همه متحیران نور چشم بصارت در باختند و دست تغابن بسر بی عقل و رای
خود زدن گرفتند سردار لشکر آنها بر اینمعنے اطلاع یافته تقصیر انه پنجهزار روپیه نذر روانه نمود و بسیاری
غارت آنجا را مع شئی زاید باز مسترد کرد پس کوری او شان بر طرف گردید اکثر اهل هنود معتقد آنحضرت
اند بعضے از نام آنحضرت لباس خاک سرخ رنگ آلود پوشیده مویها آویخته با مورچل و عود بسوزکرد
جهان میگردیدند القصه نایر مذکور تا زیست خود بسیار معتقد آنحضرت بود و آبادی راهی و درک زیارت
کوهها منعمور کرده اوست پیشتر ازین همه راجها بالائی کوه اقامت داشته بودند غرض بعد چهارده سال
از جهان فانی راهی شد پسرش ونکت نایر که بعد فراوان آرزو و التجا بجناب باری آنحضرت
موصوف بوجود آمده بود مسلط شده عهدهٔ دیوانی خود به کندر پی نرسیتا که یکی از اعیان اندولت بود مقرر
ساخت و بآئین درست حکومت می نمود و نیز در عهدش اکثر اوقات جنگ در میان جنیل درک
و رانه و نایکان هر پن هلی واقع میشد نایر مذکور بار ها بکومک هر پن هلی والی تردد شایان می نمود در
همون ایام دیوان مذکور بر کوه وسط دیری تعمیر نمود چنانکه تا حال باقیست و اطراف دیر چند خانه
زیارتداران ورانشته باز آنجا نایر مذکور بیست و شش سال حکومت کرده باجل طبیعی در گذشت

سیاه ابلق دیگر اس ماده گاو که شیر همین گاو می نوشیدند و نیز چند گربه و سگ و طایر ان اقسام
نزد خود جمع ساخته همه را در یک سفال آب و دانه و طعام میخورانیدند و گاوان را بنام انسان میخواندند
آنها هر جا که باشند بر صدای آنحضرت زود حاضر میشدند و یک شمشیر و سپر نیز داشتند خود
برهنه سر و آویخته مو بودند یکو جبه پارچه کاهی برای ستر عورت نگاه میداشتند و کهی ترک آن نیز
عمل میفرمودند روزی دیه خدائی یعنی پتیلے که متصل آن قصبه کونت میباشت و از درد اولادی
همیشه غمگین می بود و بارزوی فرزندان و طفلان اشک ابکهواره کنار و دامان پرورش می نمود
پیش آنحضرت دست بسته میگریست پس بیک نظر ترحمانه از همین سفال که بالا مذکور شد بقبضه طعام
باو عطا فرمودند پتیل مذکور بصدق اعتقاد و نیت درست آن طعام متبرک را بخانه خود برد و باز و چند
خود غسل کرده بعضای باطن تناول نمود و شب بسر برد آرزومندی ارمید بفضله اورا پسری بوجود آمد
پس همون زمان طفل را گرفته حاضر شد آنحضرت فرمودند در حوضی که در همین صحن مکان معلی است
بیندازو او بلا اندیشه طفل را در ان انداخت الله الله طفل یکشبه تبسم کنان پشت بر آب کرده حوض
بمثابه شناوران قوی بازو کردیده بر کنار رسید و او را برداشته باز به پدرش سپردند و فرمودند که یکسال
شیر داده باز امانت من بمن بسپار و میگویند که آب حوض مذکور پیشتر مشهور بود از زمانیکه شناوری طفل
شیرین تر کردید چون او طفل را بموجب ارشاد بعد یکسال حاضر کرد و آن طفل را موی سر تراشیده
محمد کمال نام نهاده خود پرورش کردند بعد وفات آنحضرت مجاور و خادم مرقد مبارک همین کشته بود

ملک در عهدش خوب آباد و رعایا و سپاه خوش و خرم بودند و چهار لک هون محمد شاهی بلا تعویق
بسرکارش میرسید و در زمانیکه ناظم حیدرآباد و بسالت جنگ بسازش نواب حیدر علیخان
بهادر عزم بندوبست کرناتک پایانگهات مصمم کرده فوج کشی نموده بودند نایژ مذکور وقت
فرصت یافته با سپاه بسیار کشنا دیوان را بتاخت و تاراج سیاه دونگر عرف دیوگشته
که پنج کروهی غربی صوبه ادهونیست و از رای درگ بیست و چهار فرسنگ فاصله دارد و حاکم انجا
قلعدار بادشاهی یکی از اولاد فاروق خان قلعدار کلبرگه شریف از حضور سلطان عالمگیر بقلعدار
دونگر مذکور سرفرازی یافته نام آوری اندوخته بود و بارها بچند سوار و پیاده اطراف و جوانب
تا چینل درگ قراقی مینمود و اکثر اوقات تعلقات راجها و پالیگاران آن نواح غارت و
تاراج نموده انچه که زرحمدست میشد غنیمت می برد هرچند تمامی پالیگاران جویای وقت بدش
بودند اما کاهی برو فتحیاب نمیشدند زوانه ساخت تا نامبرد بتد پیر عدو شکنی ناکاه در حوالی مذکور
شورش افزاشده باندک سعی مردانه قلعدار مذکور را مع لواحق وزن و بچه یعنی همه متعلقان
اسیر کرده و قلعه را شکسته مراجعت بدارالمقر خود نمود و بعد معاودت بسالت جنگ ناظم ادهونی از
مهم مذکور نایژ مذبور را بندیشه خرابی خود و تاراجی مملک از دست آصفجاهیان که یک برادر قلعدار
مذکور بکار عمده نزد بسالت جنگ مامور بود قلعدار اسیر مذکور را مع توابعان گذاشت چون قلعدار
مذکور از قید رهائی یافته بحاکم ادهونی بپیوست ماجرای بیدادیش مفصل برخواند تا حاکم مذبور

از انجاکه نامبرده را سه پسر یکی بنام کونیتی نایتر دوم بنام راج کوپال نایتر سیوم بنام تمپانایتر
و دو دختر یکی مسمی به نیکاچی اما دیگر رود هرا بود ندا ما بعد فوت پدر در میان هر سه برادر
نزاع افتاده بود و بعد ردوبدل بسیار که هریک دعوی ریاست کرده بودند بنجو یز کارپردازان و
دیوان مذکور و غیره پسر اول یعنی کونیتی نایتر برمسند پدر قرار گرفت و دیگر برادران اگرچه ظاهرا مطیعش
شدند اما بدل در زوال دولت و بلاکیش میکوشیدند بعد بنجبال راج کوپال نایتر برادر ش وقت
شب از راه دغا بر بستر خواب در عین نوم بقبضه کتار کشت و خود قایم مقامش گردیده دو سال حکومت
کرد چون بخار خون ناحق برادر بدماغش صعود کرد یکایک آثار جنون نمودار گردیده آخر بهمین حالت
اوارگی و یاه و حسرت جان داد بعد ازان تمپانایتر برادرش برمسند راجگی جلوه گر شده زمام اختیار
ملک و لشکر بدست آورد و دیوان مرقوم نه الصدر چندی بکار خود بسزده مردنایتر مذکور دختر کشنبا نامی
بلیجیو را اگرچه مفلوک و محتاج بقوت و پارچه بود اما بدانائی و اشرافیت بکتابی داشت بازدواج
خود کشیده اورا دیوان مطلق العنان مهمات دولت خود ساخت و سررشته حساب و کتاب ملکی و مالی
به تصرف اینا نام زنار داری سپرد که اورا با صطلاح ایشان پارپتی میکویند چون دیوان بدینوسیله
کرد غبار و ملال احتیاج و نادراری از چهره حال خود زدود و از بخت و دولت کامیاب گردید هر طرف بیش
از پیش دانائی تمام اقدام می نمود و مسند نشین بخاطر جمعی تمام عیش و حظوظ نفس را دوست
میداشت بالغرض دیوان دیانت عنوان بعدل و انصاف و غور رسی احوال رعایا پرداخت چنانکه

داشت و مبلغ شصت هزار روپیه نایژی پیشکش مقرر ساخته نایژ مذکور را باز بجای او روانه
نمود چونکه در وقت ضلعهٔ درک مذکور باو منتقل گردید راجه فایز دار المقر خود شده آسود و پیشکش
مقرر سالانه بلا عذر عاید میباشد وکیل مطلقش بدانائی تمام که تسخیر قلوب اعیان دارا کین دولت
نواب کرده همه را خوشدل و حامی کار خود داشت همره رکاب نواب بسر برده بشریک بر مهم می بود
و در جنگ مرهته که در سواد چرکولی واقع شده صدمهٔ عظیم بحال سپاه نواب راه یافته خود بدولت
فقط از جان خود ازان معرکه راه سلامت پیمود و لاله میان برادر نسبتی نواب مقتول شده میر علی رضا
خان اسیر رفت کشنپا نیز زخمدار شده چندی بقید مرهته ماند بعد ازان بوساطت و شفاعتش
مرار را و عرض و معروض و مبلغ نذر نایژ مذکور رهائی یافته بخدمت نواب رسید و بانعامات شایسته
و سلوک لایقه سربلندی یافت و در چنیکه نواب موصوف به تسخیر کتچ همت بگماشت کشنپا بحضور
عرض کرده بحصول فرمان دستوری یافت و با سپاه خود رسیده بقلعچه هربال که تهانه مرار را بود محاصره کرده
بسعی بسیار مفتوح ساخت بالغرض نایژ مذکور بآئین درست بیست و سه سال حکومت کرده در گذشت
چونکه نامبرد پسری نداشت کشنپا بحضور عرض کرده بنگت پتی نایژ بن راج کوپال برادرش را قایم مقام
گردانیده نامبرده بآئین عدل و داد و از صلاح کشنپا دیوان کامرانی می نمود چنانچه تا عهد سلطنت تیپو
سلطان حکومت ملک درک برو بحال و برقرار ماند چونکه بعد انتقال کشنپا که در مهم بلاد نکر بحضور سلطان
در گذشت و پابنا نامی شخصی را بجایش مقرر کرد پس خللها دران دولت افتاده روز بروز زوال آورد شرح آنحال

مرار راه کهور پر به حاکم کتی را ترغیب تاخت و تاراجی ملکش نمود چون او منتظر و متر صد
مستعد چنین وقت بود با جمعیت در تاخت و اکثر رعایای آنعلقه را خراب و زراعتها پامال
کرده مبلغ خطیر پیشکش گرفت و در قلعچه هر پال که از توابع رای درگ بود تهانه گذاشته
مراجعت نمود و نایر مذکور برای انتقام غنیم لشکری فراهم نمود در این اثنا غبن و غصب
پارپتی مذکور که در سبلغ سرکار روزمین رعایا بعمل آورده بود یکایک بر ملا افتاد دیوان مذکور
که پیش ازین جسته جسته بر عملش وقوف یافته از و ناخوش و اندیشناک می بود بدریافت حساب
و کار و بارش مامور گردید چنانکه از روی حساب دفاتر ملکی و مالی و شواهد بر تقصیر غبن و خیانت
بر پارپتی ثابت کرده بزنجیر نهمن آهن مغلول و محبوس ساخت همدران روز نواب حیدر
علیخان بهادر لشکر کشی نموده از مرار راه پیشکش شایان گرفت و تا کرکنات یعنی محل جوی
تنک بهدرا تشریف فرموده چون از انجا سیرنگ پتن مراجعت نمود پارپتی مغلول مخفی
کیفیت بیدادی نایر مذکور و دیوانش بندوبستی آنملک و جمیع کارخانجاتش مفصل معروضداشته
تکلیف فوج کشی نمود نواب انیمعنی را امر عظیم دانسته جهانخان رسالدار و مخدوم صاحب برادر نسبتی
خود را با فوج فرستاده قلعه و تعلقه بضبط خود در آورده نایر مذکور را مع زاق و رزاق و کشنیار
مع زنهوادش با پارپتی مغلول فتنه انگیز بدارالامارت سیرنگ پتن طلبداشت باز از راه عنایت
و ترحم کریمانه کشنیار را بجمیع امور رسالیسته و جهاندیده و تجربه کار دانسته با مرو کالت نزد خود

و درم و دینار چرمی رواج داده بود روزی از روی غرور جاه و دولت خواست که دختری را از بیت
اشراف قوم که بحسن و جمال دلفریبی می نمود باز دواج خود کشیده همبستر خود سازد از انجا که
والیان دختر صاحب عزت و آبرو بودند این معنی را باعث نقص عزت و شان خاندان خود ها
دانسته وقت فابوشبکیر ها زده خود ها را در سر زمین کرناتک بالاکهات رسانیدند و آنها هفت
کس بودند وقت نصف النهار بزیر سایه درخت گولر آمیدند و رسن کهواره طفلی از شاخ
درخت بسته کهواره جنبان می نشستند دران اثنا ناگاه از قضا ماری از بالای درخت فرود آمده
بر کهواره حلقه زد و لگچه را پر باد کرده بر سر آن طفل چون چتر سایه کرد مادر و پدر آن طفل حرکت مار را
فال نیک و شگون دولت پنداشته در همانجا رخت سفر بکشادند و در فکر تیاری عماریات شدند
چون در عرصه قلیل از سعی آنها کار تعمیر باتمام رسید آنجا را ماتی نام داشتند که تمام بزبان کنهر امارات
و آبی درخت گولر و قریه مذکور از قصبه نندی در یک بفاصله دو فرسنگ واقع است چون حسب
برین کیفیت از حکام آنی گندای معرفتی پیدا کرده در آبادی قریات و قصبات اجارت یافته مامور کار
خود و از نام گولر مشهور شد اما از ناصیه حال شان آثار دولتمندی طرز کلان تری ظاهر بود تا روز
آنها بطریق تفریح و شکار جانوران شکار گیر دسکان شیر شکار همراه گرفته برآمدند و شکار کنان
بجنگلی گذشتند که الحال قلعه بالاپور خرد در انجا بناست ناگاه خرگوشی از انجا برآمد سکان شکاری
تعاقبش نمودند هر چند که بکرفتن خرگوشی چستی و چابکی و هنر شکاریگری مصروف کردند نتوانستند که

اینکه تیپو سلطان وقت مهم ادهونی او را یعنی نایر مذکور را یاد فرموده او بتجویز رای وکیل نادان خود حسب الطلب

حاضر نگردید بعد مراجعت ازان مهم نامبرده بی طلب اگرچه حاضر حضور شد اما سلطان نظر بسزای

قصور پیشتر که متهم به بغاوت شده واز ایام حکومت او ده سال گذشته بود برابر بهرین ملی والا برس

کرده مع خیلخانه اش به بنگلور فرستاد و تمامی املاک بضبط آصفجاه سلطانی درآمد تا نام راجها

ازمیان برداشته شد و درحین لشکرکشی لارد ولسلی بهادر سپه سالار لشکر انگریز همون جا باشان

سلطان مقتول گردید بعد چند حصار کوههای درک مذکور نیز از حکم سلطان شکست یافته و بعد

تسخیر قلعه سرینگ پتن و شهادت تیپو سلطان که در سنه یکهزار و دوصد و سیزده هجری واقع شده

راجه کوپال نایر بن بنکاچی آنا دختر پنکت پتی نایر که بالاذکر شد رفت و بحالت تباه در قلعه

سرینگ پتن بعد قتل خال خود معتقد بود زمینی یافته بهوس ریاست بمبون رای درک رسید و بتجویز

بعضے هواخواهان و اعیان قدیم خود که خانه نشین بودند بمسند حکومت موروثی خود جلوس نموده یکمال

کامرانی کرد چون آنهمه ملک پالیگاران بناظم حیدرآباد تقسیم یافت محمد امین خان عرب بضبط این ملک

اجازت یافته رسید و نامبرده را بدانیدن سند ملکش از حضور امیدوار ساخته همراه خود بحیدرآباد برد

باز احوالش معلوم نشد که چه شد و در سنه یکهزار و دوصد و پانزده هجری در روبت انضلعه بتنخواه اش

انگریز بهادر از ناظم مذکور مقرر و مسترد کردید اورنگ نهم در کیفیت بنای چکبالاپور راجها

اینجا آنکه بجائی نوشته یافتم که در زمان سابق بزمین جوی گوداوری چرم دوزی رایت دا

رو به بندر تا لابی کلان بربسته دارالمقر خود نمود و جهت تسخیر آنش قلعه نواست برادر هفتم درهامانی
قرار گرفت چنانچه اولاد نامبردگان درجه بدرجه در مکانات موروثی خود با جمعیت حال و وفور
اموال حکومت میدانستند و پشت به پشت همان قاعده جاری بود چونکه بایام مرور یعنی در سنه
یکهزار و چهل و چهار هجری نوبت ریاست بهامانی بهیری کوتره که او دران وقت فرمان روای بالاپور
کلان و یکی از پسران آنها بود رسید بآئین سرداران عدالت پرست و انصاف دوست
ریاست میکرد و سپاه و رعیت را خوشدل داشت همدران اثنا امیر بیرعادلشاهی یعنی
از بجاپور ران دولهخان و شاه نوازخان دکنی باراده تسخیر آنملک وارد آن نواح شدند
و از یکطرف بندوبست کنان در رسیدند تا بهیری کوتره استقبال شان نموده بهزار تملق و چاپلوسی
مبلغ خطیر و جواهر بیکران و شیرینیهای اقسام اقسام که شکر دران نواح بهتر میشود چنانکه
لشکری مع لوازمات آن یعنی پیادگان با یراق و سواران با سلاح و فیلان با کوس و دواوشتران
بار بردار و توپها با کارتاوها و کاوان پرکوالیل و بالکیها با کهاران وغیره از شیرینی تیار ساخته
بطریق پیشکش نذر گذرانید امیرالامرای مذکور از نیمعنی پیش از پیش محظوظ و مسرور گشته حکومت
مرزوجولی گری بندره و تلکای کنده و دیوگهلی براو بحال داشته بانعامات شایسته سرفراز فرمود
و بالاپور کلان را با چند دیهات و مواضعات داخل پرگنات صوبه سراسات و شکر جری بطرف
سلکته فرستاد سیوجی کوتوال نام حارس آنجا بود گفته اند که او در روزی حالت موتراشی بخاطر خود گذرانید که

غالب شوند آخر الامر خرکوشش بر سکان حمله نموده از پیش خود برگردانیدند و سکی را چون بلبک
خونخوار بر زمین زده جلقش بریدند شکاریان از وقوع این واقعه مدتها تعجب کشته بر کیفیت
حال صاحبان خود را اطلاع دادند ایشان با یکدیگر مشاوره کرده گفتند هرگاه حیوانات این
سرزمین چنین جلادت و دلیری داشته باشند اگر آدمی در اینجا مسکن گزینند و با ستراز هوا کنند
یقین است که از اثر آب و هوای مردانه این سرزمین دلاور منش و تهور کیش برآید باید که در
اینجا قلعه بنا سازیم و شهری آباد کنیم تا مردم اطراف و جوانب را باعث پناه باشد پس تعمیر
قلعه شروع کردند مکرر منجمله ایشان برادر کلان که از همه آثار شجاعت و عالم پروری داشت
تعمیر قلعه و آبادی شهر بذمه خود گرفت و کارش باتمام رسانیده همو بجا سکونت ورزید
چون قلعه حسب دلخواه تیار شد از نام پسری که تا بر سرش سایه کرده بود و چک بالیا نام داشت
بچک بالاپور شهور نمود و برادر دوم معمور ویلونکا که اویلونک گوتر انام داشت آباد کرده بازن و
بچه خود همو بجا قایم شد برادر سیوم قصبه سکتور که بزمان حال داخل تعلقه بنکنور است آباد کرده
آنجا را اقامتگاه خود ساخت برادر چهارم دیون هلی را آباد کرد برادر پنجم بالاپور کلان را آباد
نموده رخت سکونت خود در انجا انداخت برادر ششم معمور سکوته را آباد ساخته منزلی
برآورد مخفی نماند بعضے تاریخ دان چنان گفته اند که آنجا را هم بعد از انکه روزی وقت شکار
شعالی که ساکن آن نواح بود سگ یوز صفت را زیر کرد بندیده قلعچه مستحکم بناساخت و مغز

رو به بندر نالابی کلان بربسته دارالمقر خود نمود و جهة تسمیه اش قلعهٔ نواست برادر هفتم درها مانی
قرار گرفت چنانچه اولاد نامبردگان درجه بدرجه در مکانات موروثی خود با جمعیت حال و وفور
اموال حکومت میدانستند و پشت بپشت همان قاعده جاری بود چونکه بایام مرور یعنی در سنه
یکهزار و چهل و چهار هجری نوبت ریاست بهامانی بهیری کوره که او دران وقت فرمان روای بالاپور
کلان و یکی از پسران آنها بود رسید بآئین سرداران عدالت پرست و انصاف دوست
ریاست میکرد و سپاه و رعیت را خوشدل داشت همدران اثنا امیر بیر عادلشاهی یعنی
از بجاپور ران دولهخان و شاه نوازخان دکنی باراده تسخیر آنملک وارد آن نواح شدند
و از یکطرف بندوبست کنان در رسیدند تا بهیری کوره استقبال شان نموده بهزار تملق و چاپلوسی
مبلغ خطیر و جواهر بیکران و شیرینیهای اقسام اقسام که شکر دران نواح بهتر میشود چنانکه
لشکری مع لوازمات آن یعنی پیادگان با یراق و سواران با سلاح و فیلان با کوس و لواء و اشتران
بار بردار و توپها با گاڑها و گاوان پرکوالیل و بالکیها با کهاران وغیره از شیرینی تیار ساخته
بطریق پیشکش نذر گذرانید امیرالامرای مذکور از نیمعنی پیش از پیش محظوظ و مسرور گشته حکومت
مزدوجوئی گڑی بنده و ملکای کنده و دیون هلی براو بحال داشته بانعامات شایسته سرفراز فرمود
و بالاپور کلان را با چند دیهات و مواضعات داخل پرگنات صوبه سراسات و لشکر جری بطرف
سلکنه فرستاد سیونی کوره نام حارس آنجا بود و گفته اند که او در روزی حالت موترا شتی بخاطر خود گذرانید

غالب شوند آخر الامر خرکوشش بر سکان حمله نموده از پیش خود برگردانیدند و سگی را چون پلنگ
خونخوار بر زمین زده حلقش بدریدند شکاریان از وقوع این واقعه غرابت تعجب گشته بر کیفیت
حال صاحبان خود را اطلاع دادند ایشان با یکدیگر مشاوره کرده گفتند هرگاه حیوانات این
سرزمین چنین جلادت و دلیری داشته باشند اگر آدمی در اینجا مسکن گزینند و اهتزاز هوا
یقین است که از اثر آب و هوای مردانه این سرزمین دلاور منش و تهور کیش برآیند باید که در
اینجا قلعه بنا نهیم و شهری آباد کنیم تا مردم اطراف و جوانب را باعث پناه باشد پس بتعمیر
قلعه شروع کردند مگر منجمله ایشان برادر کلان که از همه آثار شجاعت و عالم پروری داشت
بتعمیر قلعه و آبادی شهر بندوبست خود گرفت و کارش باتمام رسانیده همو بجای سکونت ورزید
چون قلعه حسب دلخواه تیار شد از نام پسری که نار برسرش سایه کرده بود و چک بالا نام داشت
بچک بالاپور شهور نمود و برادر دوم معمور بلونکا که او بلونگ گوتر انام داشت آباد کرده بازن و
بچه خود همو بجا قایم شد برادر سیوم قصبه سکتور که بزمان حال داخل تعلقه پنکنور است آباد کرد
آنجا را اقامت گاه خود ساخت برادر چهارم دیون هلی را آباد کرد برادر پنجم بالاپور کلان را آباد
نموده رخت سکونت خود در انجا انداخت برادر ششم معمور سکوته را آباد ساخته اولاد
برآورد مخفی نماند بعضے تاریخ دان چنان گفته اند که آنجا را هم بعد از انکه روزی وقت شکار شهری
شغالی که ساکن آن نواح بود سگ یوز صفت را زیر کرده پسندیده قلعه مستحکم بنا ساخت و معز

سالیده آخر کلید فتح الباب قلعه به پیش سردار لشکر بادشاهی فرستاده بسط نادانی
خود بر چیده یعنی تعلقه مع توابع بندر مستصیان بادشاهی ارزانی داشته زنهار خواه گردید چون
امیر کبیر او را که قابل دولت تصور ننمود معزول ساخته تعلقه سلکته را حواله بهیرے کوزه نموده
خود بدولت به بندوبست دیگر جاها همت گماشت بهیرے کوزا در سلک یا جگذاران صوبه سرا انتظام
یافته بهشیاری و دیانت در رعیت پروری حکومت تعلقات مذکور میکرد و عدل و داد در خلق الله
شیوه خود ساخته بوسیله پرستاری نایبان صاحب صوبه کامیاب بود و بمرمت جاهاے
مناسب پرداخته قلعجات علاقه خود را خوب استحکام داد چنانچه دیوار قلعه پائین و بالای
کوزی بنده از کل و سنگ و دیوالی سنگی که بر قله کوه واقع است بنا کرد و تالاب کلان که
پیش دروازه قصبه طرف مشرق واقع است احداث کرد میگویند که وقت بستن بند تالاب
مذکور از بدر رواب بارها می شکست تا معمار زن خود را در جای شکست نشانده بالای زن مذکوره بند تالاب
که سر میتواند کشید چنانچه تا حال باشندگان قصبه و متوطنان اطراف و جوانب آنجا پرستش او
میکنند غرض کوز مذکور تا بیست سال بائین رؤسای عادل ریاست کرده از اجل طبیعی مرد چون او را پسری
که بجای پدر بر مسند حکومت نشیند موجود نبود اعیان دولتش شخصے را از خاندان او که لیاقت
ملکداری داشت چک بهیرے کوز نامش نهاده بحکومت برداشتند و همه مطیع امرش شدند
کرزن کوز متوفی که وینکتما نام داشت از بیمعنی ناخوش گشته خروج کرد و کوزی بنده را تاخت

استرهای موتراشان خوب تیز و براق است بلکه از تیغ و تیر تیزتر بهتر آنست که لشکری
از استره بندان جمع سازم تا برا عدا همیشه منظفر باشم پس تمامی سپاه جری و بارها جنگ
آزموده را رخصت برطرفی داده از هر جا موتراشان استره بند را طلبیده است و مبلغی کثیر بطور
مساعده بصرف محتاج آنها ریخته فراهم کرد تا بحدیکه چهار پنجهزار نایان تیز استره زیر
رایت حمق آیت خود جمع کرد و استره بندان نیز قلعه اش را استره دان دشمن آرا انگاشته
آئینه تمثال نما شده بودند و بچنین سپاه خاطرخواه دولتمند حجام پسند اطمینان خاطر و استقلالی
بهم رسانده بلکه بر فوج نو ملازم خود نازان و پاکوبان بود که لشکر بادشاه اسلام با امرای
خون آشام بر سر وقت او رسیده قلعه اش را محاصره نمود حاکم آنجا بغرور نادانی تمام کروهی
استره بندان را جبرا و قهرا همراه کرفته بعزم صف جنگ بیرون قلعه برآمده برقانون و قاعده
مبارزان شمشیر آزما عرصه جدال و قتال را قایم کرده صفوف برکشید چون فوجین بمقابله در
ایستادند اول حمله از فوج بادشاهی چونکه هیچ یک را از آلات حرب و ضرب در دست و بازوی
همدستان خود مشاهده ننمودند از روی استعجاب در تاختند بمجرد انکه تن ایشان نایان بیم جان
خورده نشتر ناخن گیر در سینه هوش و حواس خود خلانیده هر کس آئینه نما و موچینه جنبان پیش
دویده کشنده خود را خندانیدند و سر از ایشان بمجرد مشاهده جانبازی و دست نمایی سپاه
خود از سر تا فرق غرق عرق خجالت و تشویر شده اندرون قلعه خزیده و دست حسرت و افسوس

ویر کهاما نام داشتند و در قریه کاندل جستا متعلقه بالاپور خرد بودند مبلغ سرکار غصب کرده منحرف
شده ندو روبفرار نهاده بکمنیر پاله پناه کرفته چون راجه برانمعنی وقوف یافت بپالیکار کمنیر پاله
پیام فرستاد که نفران مغرور محاسبه ارمنده انهارا پناه دادن مناسب بهمجنسان نیست و درینمعنی
ناخوشی از طرفین بظهور خواهد رسید واو باقبال اینمعنی نپرداخته جواب سبک داد بلکه بدلاسای مغروران
پناه کیر پرداخت لهذا کار بجنک تیر و تفنک سر کشید راجه با فوج کران و اسباب جنکی در تاخته
باهل کمنیر پاله در آویخت چنانچه جنک از هر دو جانب شروع کردید بوقوع اینحال نفران مغرور مذکور
بی اطلاع او از انجا هم کریخته به پناه کانتیا دلوای میسوریه خزیدند چون اینمعنی بر راجه ظاهر شد از
پالیکار کمنیر پاله صلح کرده بجای خود مراجعت کرد و بمیسوریه در باب کرفته دادن نفران خود و شرارت
و فساد انها ظاهر ساخته ترقیم و تبلیغ داشت کانتیا دلوای که بغرور جاه و مکنت سر نخوت بکاخ چرخ
میسود از جوابش بهلوتهی ساخته فرستادکان اورا براند پس در همین بحث و تکرار صورت پرخاش
نمایان شد تا کانتیا دلوای که پیش ازین بهانه جوی اینمعنی بود بعزم تسخیر بالاپور مع لشکر در تاخت و اکثر
مواضعات و دیهات آن سرزمین را بحاروب غارت کرفته بمحاصره قلعه چک بالاپور نشتافت که
آنکه ده در زبان تامل بمعنی کوتاه مع کوتاه شمالیش بانزده کز فاصله واقع شده است متحصن کردیده بود
پرداخت و را بسبب کمی لشکر و بی اسبابی جنک قلعه بند کشته مستعد جنک شد بعد چندی که لشکریان
غنیم زور اور کمیشه ندانند پشتاک کشته عرضی متضمن شکر کشی میسوریه بموجب و تاراج شدن ملک بالاجکداری

کرده نشست و آن زن مرد صفت بر اکثر بالیکار و کوزه مذکور غالب بود چنانکه وقت جنگ
خود مردان را از دست بشمشیر متوجه حرب مخالفان شده بدفع آنها میکوشید تا آنکه فتحیاب
میشد همچنان پانزده سال سر کوب مخالفان بوده از خود بساط حیات برچید بعد او برادر
خرد زن مذکور را مسپا کوزه نام بر مسند دولت کوزمی بنت قرار گرفت و او در ایام حکومت خود یک بالا
طرف جنوب و دیری طرف مشرق که پیش دروازه قصبه برشته سنکی واقع است اساس نهاد
چون دوازده سال از ایام حکومت او بسر آمده بود چک بهیری کوزا حاکم همین بالاپور که از ایام تسلط
زن مرد افکن متوفی برادر او دندان حسد میخاییده خدشه انگیخته بفریب آنکه دختر خود را باو شادی کرده
بهذا میزده را طلبیده در میان مسند بکل و جیکان هلی قتل کنانید و گرمی بنده را بضبط خود در آورد و
چهل و هفت سال حکومت کرده مرد بعد او یکی از برادران او جوگی بهیر کوزه نام مسلط شده حکومت
مینمود اما پیشه ظلم و جور بمرتبه اتم اختیار کرده بود لهذا اهل کاران او را دو سال معزول و مقید کرده
آنها کوزه نام را بر مسند دولت بالاپور نشاندند او هم مابین سلامت روی پانزده سال بپایان رسانیده
زجهان رفت بعد ازان بهیر کوزا پسرش مسند او را کرم کرده دو دآه سر از دلهای هر زن و مرد بر آورد
یعنی او هم ظلم و جور و اذیت آغاز نهاد تا بسبب همون خانه خرابی و رعیت کشی از دست کارپردازان
معزول و مقید و یکی از ورثای آنجا بیجے کوزا نام مقرر و مسلط کردید چون دو دوازده سال از حکومت او
گذشته بود فیمابین او و میسوریه مقاتله و مجادله رو داد سبب خصومت البشان اینکه دو بندر کنکه گها

چک بالا پور همت گماشت راجه متحصن گشته دل از دست نداد و بروج و بارهٔ قلعه را بمعتمدان جانباز
سپرد و مستعد کشته جنگ انداخت و هر روز جوق جوق را از لشکر نواب میشکست آخر سپر انداز شده
مرارا و را بکومک خود طلبید چنانکه راو مذکور با فوج خود رسیده در پناه کوری بنبن اقامت داشت و
گماشتهٔ او گرچه در تعلقات سرکار خداداد تک و دوی نمود در عایا را خراب میساخت اما کاری نمیکشود بعد
چندے راجه بکل الوجوه عاجز شده بقرار رسانیدن هفت لک روپیه صلح کرد و بایصال سه لک روپیه
بیشکش سال بسال راضی گردید و منجمله هفت لک روپیه سه قسط قرار یافت چنانکه در مقام
دیوون هلی یک قسط و بعد فایز شدن بنگلور دیگر قسط و بعد رسیدن بدار السلطنت پتن قسط آخر
بنواب رسانیده از جان و مال امان یابد نواب هم برانمعنی راضی گشته از انجا معاودت فرمود
بظهور انمقدمه مرارا دلیفار کرده بصورت زوال دولت راجه در رسید و از دو ملاقات کرده گفت این
چه رای ناصواب است که او را کار فرمودی از خیال خام خود داشته عاقبت خود نیکو کن و هفت لک روپیه
که بنواب داده نیست بمن بسپاری تا بصرف همون از لشکری فراهم ساخته بلکه رئیس پونه و ناظم
حیدرآباد را مع سلطنتهای آنها برداشته طلبم و انیمه ملک بالا کهاٹ زیر نگین تو گذارم دل از دست
مده و خیال همین تدبیر برای تو نیک است که این قلعه را تفویض سپاه ما بکنی و با جمعیت کار آزموده خود
بلکه با تمامی خیلخانه و خزانه و غیره کوه نندی را که حصن حصین است قایم کنی تا به بینی که من چون میکنم پس او
نادان بسخنان او فریب خانه خرابی خورده از قرار و مدار برگردید و قلعه حواله راو فتنه باز کرده کوچ مذکور را

وعزم تفتیح قلعه مستقر دولت خود با مین خان نواب صوبه سرا ترسیل داشته استمداد نمود چون
نواب بفسخ عزم او بکانتیا نوشت او بزعم پوچ وخیال باطل عنایتنامه نواب را جواب باصواب نداده
وسر جنبانیده بکار خود مشغول گردید نواب بغضب تمام با سه هزار سوار حمایت باجگذار خود منظور داشته
یلغار نمود بیک حمله مردانه برفراز میدان پیادگرکی که دو کروه از بالاپور است سرکانتیا بریده بنوک نیزه
گرداند و لشکرش تار مار شده بمیسور شتافت وبعد وقوع اینواقعه دیوراج وبندراج دلوا ایمان میسوریه
ارادهٔ تسخیر این همه ملک بهتر و زرخیز داشتند اما اتفاق دست بهم نداد راجه نیز از این حرکت نادم
شده در عوض سر دلوای مقتول هرگاه که حکام صوبه سرا را کوشمال انداز و میسوریه را زور آورد و دشمن گردید
سری از جواهر و طلا ساخته بنابر رفع کینه اش پیش بندراج فرستاده سلسله جنبان اتحاد یکجهتی
گردید تا او سر طلا را رد ساخته بسخنان جمیل و فریب دم وداد زده اورا خوش کرد اما مترصد وقت خود
بود راجه بسی و دو سال حکومت کرده سند را برای وارثی خالی کرد پس از ان اپیاسامی کوزا پسرش
مسند نشین گردید اگرچه هشیاری و کاردانی تمام و بخوشنودی خویش و بیگانه و رضای خاص و
عام کارفرمائی می نمود اما او هم از صدمهٔ لشکر میسور غافل نشده قلعها را خوب از ذخایر آلات
حرب وغیره استحکام داده بود که نواب حیدر علیخان بهادر ترقی کرده بحمایت میسوریه با توپخانه
مرتبه لشکرکشی میکرد و پالیکاران اطراف و جوانب را که از سرکار منحرف شده بودند شکست میداد
بعد ازانکه از بندوبست صوبه سرا فراغت حاصل کرد در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری بتسخیر

سامان رسد غلات داده فوجه لشکر خود کرفته اجازت بندوبست ملک یافتند و بطور دیکر منتظر صدا
ریاست بغرا همی مردم پرداخته بهیئت مجموعی بر تعلقات خود مسلط شدند هر کا بکه در قلعه بالاپور
و بندی کده سپاه سلطانی بودند نارایس سامی در انبور کده نزد کرنل موصوف رسیده فوجی کمکی میخواست
مکرر رام سامی باری دست و پای دلاوری و تهور زده تلکای کنده وغیره بضبط خود آورد و چونکه کرسنه
برخوان الوان نعمت دست یغما کشاید بغرا همی زر نقد و جنس و غلات پرداخت و رسد و مواشی
برحسب قرارداد خود عاید لشکر سپاه لار موصوف ساخته مورد الطاف شد چون بعد کشایش قلعه
بنکلور لارد موصوف با جنود خود از راه دیون هلی برکردید و عرصه جنوبی بالاپور مضرب خیام عساکر
کشت و قلعدار و نایکوار یان آنجا پیش از دوروز حسب الحکم حضور سلطان به بندی کده رفته قلعه
خالی کذاشته بودند قلعه بالاپور بضبط درآمد بعد تقرر لک روپیه نزد سرکار کمپنی سند قلعه مذکور
مع توابعش بنام رام سامی نوشتند و نامبرده اجازت بندوبست خود یافت و دیون هلی و سلکته متعلقه
بنارایس سامی مقرر کشت او حسب الحکم کرنل موصوف سلکته را دارالمقر خود ساخته بود و بنکلور را
نذر یکی از برادران و رثای آنجا کوزی بنده را از جنک فتح کرده بضبط خود آورد و باتفاق برادران کار مرا
کردید خاصل چون رام سامی مستقر ریاست خود باز یافت یاوری طالع خود تصور میکرد شش صد پیاده
و چند سوار جرار و تجربه کار را بسرداری یکی از برادر اعیانی خود که شجیع بود برای حفاظت قلعه
روانه نموده خود بطرف تلکای کنده که بالفعل دارالحکومتش قرار داده بود رفت چون روز دیکر

قایم کرد چنانچه تفصیل این مقدمات در نشان حیدری ترقیم یافته ازانجا بوضوح خواهد پیوست
نواب بوقوع این واقعه غضب آلود چون شیر نیر خورده چنان حمله مردانه نمود که باندک سعی قلعه
مفتوح و راو عالم خراب برجع القهقری زرد رو برگردید نواب قلعه را بند خایر و آلات حرب و ضرب
استحکام داده میر علی رضا خان را بمحاصره و کشایش تندی کنده متعین فرموده بتعاقب مرار او
شتافت کوه مذکور بسعی میر موصوف تسخیر و راجه برگشته بخت با صغیر و کبیر اسیر گردید پس
حسب الحکم حضور مع زن و بچه راجه در بنگلور محبوس ماند و از پسرانش دو جوان شایسته را
رهنمونی بدین اسلام کرده بود ازان یکی جان بحق تسلیم نمود و دیگری بنام صفدر خان بجمعیت
حال و مال تا زمان حال زنده است و برادرش بچی کوژا نام پیش ازاین تهلکه مع متعلقان و دیگر
برادرزادگان و پسران خود را بدر زده بپایان گهاٹ پناه برد و چندی در بنگاله پاله و کالستری وغیره
اقامت داشته جوبایی وقت ارجاع شخص دولت موروثی خود بود و بکساد منزلت نشسته و چهار سال
گذراوقات بقیمت زیورگران بها و کسب زراعت مینمود و رعایای آن سرزمین بقلیل و کثیر بنا بر سنگه
ورنمای انجذود و اند بلا اطلاع احدی خبر گیری ایشان منظور داشتند الحاصل درحینیکه لارد وارالکان
والی بهادر سپه سالار لشکر انگریز کمپانی ناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه در سنه یکهزار و دو
صد و شش هجری بعزم تسخیر بالاگهات لشکر کشی نمود رام سامی کوژه و نارایی پسران
وارث انجا باستصواب و استعانت کرنل الکساندر ریت بهادر عهد و پیمان درست کرده عهده رسانیدن

بنا می کنجن گنده وحکام آنجا آنکه در عهد شیراج آنی گندی والا رعیتے کنجنا نام قوم لنک بجیوا راز
طرف کنول که اصل وطن جده وابای راجه مذکور است باین نواح رسیده حسب الایما راجه برکنار
اینطرف جوی تنک بهدرا جنگل تراشیده دهی آباد وبنام کنجن گنده مشهور کرد که گده بضم کاف
پارسی ودال مشدده مفتوحه هندی وحرکت یای هوز باصطلاح آنملک قریه راگویند ورسوم نارکوری
یعنے حق سعی ومحنتانه آنجا خود میگرفت رفته رفته تازیست خود دستی وسه موضع بحسن تردد وبقول
راست وخاطرداری رعایا طرف غربی وجنوبی وشرقی آباد نموده پرگنه از توابع بجی نگر ساخت ومحاصلش
دوازده هزار همون جمع کامل بود ومکان مذکور را خوب آباد کرد وحصار سنگی برکوهچه ریگ بر ساحل جو
کشیده نامی برآورد غربیش جوی مذکور وشرقی وشمالی قلعچه معموره ودرمیان باندک فاصله بطرف
شمال کوهچه سنگیست وگرد وپیش آن باغات بسیار ودرختان نارجیل وپهنس ولیمو وسپاری و
میوجات دیگر بوفور اندازا بجا ایستان رویه بیک فرسنگ جریبی آبادی سر کرده که آنجا را بنام کنجنا
پدر خود نامزد کرده بود واقع شده شمالیش قریب دو فرسنگ بلکه زیاده سلسله باغهای میوجات و
ترکاری وغیره بلا فاصله است وهمه شالی زار وبفاصله سه فرسنگ شرقیش آب جوی بهری واقعست
ودیهات آدهونی جنوبیش دیهات تکل کوته محل بلاری واخم سابق داخل سرکار ادهونی بود
متعهد بها لیکار آنجا مقرر کردید ورفته رفته تعلقه مذکور داخل سرکار مدکل یعنے در جاگیر همشیره ناظم
حیدرآباد وبعد چندی من جمله اضافه صوبه ادهونی ماند ودر عهد حکومت آصفجاهیان باز جدا شده بزمره کوتهای

سپه سالار موصوف بطرف اناجی درک کوچید سلطان در عقبش باشنه کوب رسیده پیش
قلعه مذکور مضرب خیام و اعلام فرمود بعد دریافت باجرای مرقومه سپاه داران خود را بکشایش قلعه
فرماندادتا غازیان پیرامون قلعه حلقه زده از اطراف جنگ انداختند روز دیگر بی شکست و ریخت
حصار قلعه یورش مردانه کرده بعد تلف هزار و پانصد جلادت کیش سلطانی قلعه فتح کرده همه قلعگیان
را تیغ کشیدند و بقیة السیف را اسیر کرده حاضر حضور ساختند پس جلادان حسب الحکم قهر
سلطانی دست و پای آنها را که جمله سیصد کس بودند به تبر عبرت شکسته یک یک را روانه ملک عدم ساختند
بعد مراجعت تیپو سلطان بدارالسلطنت که سپاه سلطانی در آنجا نامزد نامبرده باز عامل خود را در آنجا
داشته بود بعد تسخیر نندی کوره رام سامی بندوبست واقعی تمامی ملک خود نموده برحسب قرارداد لک روپیه
نذرانه ترسیل داشت اما بعد ده ماه که مسند حکومت و بساط ملکداری بنشست تنظیم و تنسیق
خاطرخواه کرونشده دفعة فیما بین سلطان و سپه سالار انگیز بتجویز دیگر شر کا طریق مرضات و
یگانگت پیموده شد و سوای بالاگهاٹ را محل وغیره واگذاشت جمیع ملک قرار یافت ایشان یعنی
نارائن سامی و رام سامی و نیکتے کوزه نامیده همین آنش سابقه در کاسه قسمت خود یافتند
و از آنجا بی مقصود راه پایانکهات سرکردند در اینولا بعد شهادت تیپو سلطان که در سنه یکهزار و
دوصد و سیزده هجری واقع شد مسموع کردید که صفدر خان مذکور مع توابعان خود و دیگران از
پائین گهاٹ رفته همو بجا بدهی اقامت دارند اما از کار ریاست بی دخل اند والسلام اورنگ زیب حقیقت

ملک شولاپور و دیوگڈ تاخت و تاراج نموده غنایم بیشمار و مواشی بسیار بدست آورد و کاهی طرف آنگیر و
کبل دست یغما کشاده بیشتر استعه و اقمشه سکنای آن نواح بر خود حلال می انگاشت
و بسببی که افواج بادشاهان اسلام یعنے امرای قطب شاه و عادل شاه به تسخیر بندر و بست
کرناتکین نامزد گشته با فوجهای پیکران از یکطرف میرسیدند و کسے خواهندرد حامی رعایا و غربا
بجای نمانده همه ملک پر فتنه و شر گردیده بود کلان تران مردم بصرف زر و مال حرامیان را جمع
کرده بثروت و ممرت اما کن و مساکن و ریخش خاطر خلق الله میپرداختند همچنان کوتوال مذکور بارها
اراده غربا کشے و مردم آزاری در دل آماده داشت هرگاه که سدی مسعود خان عادل شاهی بصوبداری
ادهونی نامزد شده رونق افزا گشت و عدل و انصاف و نیک نیتی و غربا پروری و مردم آزاری
خان سعید مشاهده کرد از ارادهٔ خود فارغ گشت و مثل دیگر رعایا باجگذار بود چنانچه دران
زمان در وسط محاصل آن محل عاید سرکار میشد فقط بموجب نارکوری و انعام مرمت تا الیها باو
میرسید و مادر اعتبار و بزرگی که داشت کسادے راه نیافته رفته رفته بسفارش سیدی بابا بن مسعود
خان صاحب صوبه ده هزار روپیه علیحده بخرج سبندی ضروری بسببی که دران زمان بعضے پالیگار و حرامیان
آنطرف جوجمع شده شورش افزا بودند و کوتوال مذکور بهمراهی تمام مانع عبور و دخول حرامیان میشد
درین واصلات سرکار مجرا و یافت غرض در ایام حکومت خان سعید فراغتها میکذانید و در اوایل
ریاست آصفجاهیان درگذشت پنجاه و نه سال زندگانی براجکی و اعتبار بسر برده بود پس ازان

قرار گرفت و مبلغ دوازده هزار روپیه خرج از انجا بصوبه اودهوتی عاید میگردید مجملا انیست
الحال بتفصیلش ضرور افتاد اینکه چون نوبت ریاست آنجا به رکوتم پتی کوزه و پسران کوزه که
از اولاد کیچنا دو برادر بودند و باعتبار تمام سر بر دند رسید رکوتم پتی کوزه در زمان کنمراج برادر
رامراج پالکی نشین شد و قضیه فیمابین هر دو برادر یعنی کنمراجه و رامراجه بحرص دولت دنیوی منتهی
و پرخاش رو داد رامراجه سزا جو کوشمال برادر لشکر کشی نمود نامبرده همراه لشکر شش بوده کم جهد
بدولت خواهیش بر بست بعد انفصال مقدمه جنگ چون راجه مراجعت به بیجی نگر نمود روزی سواد کنچن گده
یعنی میدان سرکنپه که دران زمان معمور از آبادی بود مضرب خیامش گردید نامبرده ضیافت یکوقته
خاصه و جمله اراکین و عمده های لشکر که قریب دو صد کس بودند بمنزله خود گرفته از ماکولات و مشروبات لطیف
و خوشگوار همه را چنان خوش و خرم ساخت که تمام عمده از راجه سفارش کرده چنور و آفتابگیری و نقاره
مع نوبت عطا کرده محل مذکور بطور اجاره استمراردایمی رعایتاً براو باز گذاشت و هفت هزار روپیه نذر سالانه
مقرر کرده و عمال و قلعه از خود را از انجا برداشت نامبرده پس ازان زمان سر راجگی برداشته در همچنان
خود بنام راجه معروف گردید غرض نامبرده پنجاه و دو سال باین درست و عمده گی بسر برده در گذشت و خزانه
بسیار جمع کرده داشت همانا کوزه پسرش بعد پدر کلان تری گزیده ناسخ رسم و آئین پدر خود گردید
چونکه مساعد ایام دولتش موافق افتاد خزانه بزرگان صرف کرده دو سه صد سوار از اهل اسلام و دکن
و ده هزار پیاده نوکر داشته سرانجام آوری برافراشت بعد چندی شراکت دو دهری نایک کنکگدی را

مرحمت موسومه خانموصوف حاصل کنانیده باز بجای خود رسیده بکار و بار خود مشغول گردید
درمهم کرناتک پایانکهات پست هزار جوال شالی باریک بمودیخانه نواب ناصرجنگ روانه داشته
مورد عنایات والطافش گردید بعد چندی که بنام اوری و اعتبار تمام بسر می برد در ایام ریاست
صلابت جنگ درگذشت چهل و سه سال کار فرما بود بعد فوتش همنا پتی کوزه پسرش کلان تری
گزیده بطریق دستور پدر قدم برگشاد و بوساطت سید محی الدین نامی ساکن کنجن گده بن سید کریم
که در اوان ریاست شجاع الملک بار بهونی رسیده بدانائی و تجربه کاری منظور نظرش گشته زیب افزای
مسند دیوانیش شده بود که احوالش از اورنگ سیوم مبرهن شده باشد بنده بست دیهات خود کرد
بکار و بار فرمایش سرکار اشتغال داشت و انچه که زر سرکار از روی پیرزمقرر میشد بلا عذر عاید سرکار
می نمود چون حیدر علیخان بعد فراغ از کار و بار سا و نور و غیره عازم آنطرف گشته بعد گرفتن دولک روپیه
از شجاع الملک رسالت جنگ تعاقب ابراهیم خان پسر نمود چند پیادگان را بتسخیر و ضبط
کنجن گده روانه نمود هرگاه که شیخ النصر سالار پیادگان مسطور در ان نواح کوس و طنبور ملک گیری نواخت
نامبرده با عیال و اطفال و سایر کارخانجات قلعچه را قایم کرده از مردم پردل و دغا پیرو الات حرب خوب
استحکام داده مدت دو سه ماه جنگید چونکه نواب بهادر خود متوجه انسمت شده قلعچه را کرد گرفت نامبرده دل
زدست داده بدانائی عاقبت خود نیکو ساخت چه بلا اندیشه مطیع شد تا نواب ده دوازده هزار روپیه از و
گرفته اجازه محل مذکور بدستور سابق براو بحال و مقرر داشته او را با یک پسرش که حالا کوزه نام دارد

مذکور کوره پسر پیش قایم مقام پدر گردید پنجهزار روپیه باهل کار صاحب صوبه نذر داده خود مستاجر محل
خود شده خاطر جمع گشت و همدران روزها سید کریم نامی دکن زا بکنج گمنامی رسیده اقامت ورزید
و نامبرده اکثر اوقات در تعمیر سکونت گاه و مرمت قلعه و تیاری باغها و آبادی سری کنپه و حصار
بندی قلعچه آبادی مذکور و نشاندن اشجار میوجات وغیره و کثرت زراعت و نهردوانی اشتغالها
داشته بشان خود آرائی و کروفر زیبائی میکوشید صد و پنجاه سوار و پنجصد پیاده نوکر داشته بود
آخر الامر چونکه در عهد ریاست هدایت محی الدینخان حاکم ادهونی بحضور طلبیده شد از انجاکه معاندان
شان و شوکتش را بچشم پاک بین ملاحظه کردن نمیتوانستند و ترغیب اسیر و غارت مال و اسباب
جاهش نمودند چنانکه حاکم موصوف هم بر اینمعنی کوش ضمانها داده فرصت وقت میجست در اثنای
اینحال نامبرده بران باجرا و قوف یافته شبانه شب بچند ملازمان خود و سایر متعلقان و خزانه و دیگر کارخانه
وطن خود گذاشته روپوش گردید یعنی بکوهستان شولاپور پناه گرفت و دو سه سال شرارت بهر نوع و فتنه
اقسام خرابی برپا ساخته بتعلقه خود تاکید کرد تا احدی از رعایا قلعه برزمین نگذاشتند بلکه خانهای خود گذاشته
جلا اختیار کردند و دیگر حرامیان وقت قابو دیده در وسط ملک ادهونی و مدگل خراب و ویران ساختند هرچند ناظم
ادهونی بفهمایش او پرداخت اما اعتماد بر قول و قرارش نکرد و بنیامد و قتیکه ناصرجنگ قایم مقام
آصفجاه گردید نامبرده ایلچی خود را مع ده هزار روپیه نذر بمعرفت مورو پندت و سید رضوی خان بحضور
ارسال داشته ظلم و جور خانموصوف و جلا وطنی خود معروض داشت و سند اجاره محل خود متابعت تاکید عدم

بر احمت موسومہ خانموصوف حاصل کنانیدہ باز بجای خود رسید و بکار و بار خود مشغول گردید
در مہم کرناتک پایانگہات بست ہزار جوال شالی باریک بمودیخانہ نواب ناصر جنگ روانہ داشتہ
مورد عنایات والطافش گردید بعد چندی کہ بنام آوری و اعتبار تمام بسر می برد در ایام ریاست
صلابت جنگ در گذشت چہل و سہ سال کار فرما بود بعد فوتش ہنپاپتی کوزہ پسرش کلان تری
کزیدہ بطریق دستور پدر قدم برگشاد و بوساطت سید محی الدین نامی ساکن کنچن کنڈہ بن سید کریم
کہ در اوان ریاست شجاع الملک بادبہونی رسیدہ بدانائی و تجربہ کاری منظور نظرش گشتہ زیب افزای
مسند دیوانیش شدہ بود کہ احوالش از اورنگ سیوم مبرہن خواہد شد بست و بست دیہات خود کرد
بکار و بار فرمائیش سرکار اشتغال داشت و آنچہ کہ در سرکار از روی پیرزمقرر میشد بلا عذر عاید سرکار
می نمود چون حیدر علیخان بعد فراغ از کار و بار ساونور وغیرہ عازم آنطرف گشتہ بعد گرفتن دولک روپیہ
از شجاع الملک بسالت جنگ تعاقب ابراہیم خان بہونسا نمود چند پیادگان را بتسخیر و ضبط
کنچن کنڈہ روانہ نمود ہرکارہ کہ شیخ النصر سالار پیادگان مسطور در ان نواح کوس و طنبور ملک گیری نواخت
نامبردہ با عیال و اطفال و سایر کارخانجات قلعچہ را قایم کردہ از مردم پردل و دلیر و آلات حرب خوب
استحکام داد تا مدت دو سہ ماہ جنگیدہ چونکہ نواب بہادر خود متوجہ آنسمت شدہ قلعچہ را گرفت نامبردہ دل
باز دست داد و بدانائی عاقبت خود نیکو ساخت چہ بلا اندیشہ مطیع شد تا نواب دہ دوازدہ ہزار روپیہ از و
گرفتہ اجارہ محل مذکور بدستور سابق بر او بحال و مقرر داشتہ او را با یکپسرش کہ مدکم کوزہ نام داشت

مذکور کوتره پسر پیشکش قایم مقام پدر گردید پنجهزار روپیه باهل کار صاحب صوبه نذر داده خود مستاجر محل
خود شده خاطر جمع گشت و همدران روزها سید کریم نامی دکن زا بکنج گمنامی رسیده اقامت ورزید
و نامبرده اکثر اوقات در تعمیر سکونت گاه و مرمت قلعه و تیاری باغها و آبادی سری کنپه و جهصار
بندی قلعچه آبادی مذکور و نشاندن اشجار میوجات وغیره و کثرت زراعت و نهر دوانی اشتغالها
داشته و بشان خود آرائی و کروفر و زیبائی میکوشید صد و پنجاه سوار و پنجصد پیاده نوکر داشته تو
آخر الامر چونکه در عهد ریاست هدایت محی الدینخان حاکم ادهونی بحضور طلبیده شد ازانجاکه معاندان
شان و شوکتش را بچشم پاک بین ملاحظه کردن نمیتوانستند و ترغیب اسیر و غارت مال و اسباب
جاهش نمودند چنانکه حاکم موصوف هم برانمعنی کوش رضا نهاده فرصت وقت میجست در اثنای
ایخال نامبرده بران باجرا و قوف یافته شبانه بچند ملازمان خود و سایر متعلقان و خزانه و دیگر کارخانه
وطن خود گذاشته روپوش گردید یعنی بکوهستان شولار پور پناه گرفت و دو سه سال بشرارت هر نوع و فتنه
اقسام خرابی برپا ساخته بعلقه خود تاکید کرد تا احدی از رعایا قلبه برزمین نکشیدند بلکه خانهای خود گذاشته
جلا اختیار کردند و دیگر حرامیان وقت قابو دیده در وسط ملک ادهونی و مدگل خراب و ویران ساختند هرچند ناظم
ادهونی بنفهمایش او پرداخت با اعتماد بر قول و قرارش نکرد و نیامد و قتیکه ناصرجنگ قایم مقام
آصفجاه گردید نامبرده با لیاقتی خود را مع ده هزار روپیه نذر بمعرفت مورو پندت و سید رضوی خان بحضور
ارسانیده ظلم و جور خانموصوف و جلا وطنی خود معروضداشت و سند اجاره محل خود مبلغ تاکید علم

میر میران کشته بود نامزد شد چونکه بعد تقرر اشتی فیما بین مرهته و سلطان که در سنه یکهزار و دو صد
هجری واقعه شده چند دیهات این معموره یعنی سری کنپه وغیره بهربان خوری هری پنت پهر کیه
جاگیر گذاشته شد اوزن مذکور را بتقرر یکصد روپیه در ماه سوای رسوم زمین داریش باز روانه آنجا کرد
نمود تا زن مذکور چندے در سری کنپه سکونت داشته بصرف زر بسیار آخر سنه اجاره و تاکید واگذاشت
آنجا موسومه عامل از نزد مرهته مذکور طلبیده دیهات بضبط خود آورد و بر دروازه قلعچه نوکران خود
داشت قلعه را آنجا از نیمغنی هراسان شده برای حفاظت خود تا بوصول تاکید حضور طلبی سنی جهل
مردم را نوکر داشته بود زن مذکور بر عملش ترسیده پیادگان خود را فرمانداد تا در خانه قلعه را شکسته زنان دویدند
قلعه را که بیرون آمده بود تیر تفنگ خورده ناکام مرد و خود بفکر نشست بعد قتل تیپو سلطان چونکه آن ملک
داخل سرکار حیدرآباد شد زن مذکور محاصل تعلقه خود تحصیلدار اداهونی میرسانید و از سال یکهزار و دو صد و
پانزده هجری بگرنل مسترو صاحب که ناظم آنهمه بلاد مقرر گشت ملاقات کرده اسناد خود گذرانیده مطیع و منقاد
بجای خود متمکن شده است اورنگ یازدهم در اصل حقیقت مرار راو کهور بریه وذکر کوه گتی آنکه بعد
باراجی سلطنت بجاپور را انتقال عالمگیر سلطان دهلی فیما بین ابنای سلطان مرحوم بحرص دولت و سلطنت
تمناخشه در افتاده کمر سعی در شکست یکدیگر بر بستند تا مرهته ها که عبارت از دیه خدایان اوتگای اورنگ آباد
است و شیوه اجمیت و سرکرده آنقوم سنبهاجی ساهو نبوسله است که سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک
هجری بتقرر رسید چهارم حصه از محاصل ممالک بصرف سپه ندی اول از عبدالله قطبشاه بعد آن از حضور عالمگیر

همراه لشکر برد و بعد مفتوح شدن کوه گنبی و مسخر مرار راو بدطینتی چونکه معاودت بدار السلطنت بتن

قرار یافت نامبرده را مع پسر رخصت تعلقه اش فرمود از قضا در اثنای راه بعارضه بیخوابی بیمار

شده بخانه رسیده بعد چندی بهمون بهانه بسیر عدم قدم گشاد پست و دو سال کاروبار کرد

بعد فوتش زنش تنگما نام قایم مقام شوهر گشت زیراکه پسرے قابل حکومت نبود تا خود بسر انجام

امور ملکداری اشتغال ورزید و به پرورش هر دو طفل مقید و مامور شد اگرچه زر مقرره سرکار

بمعرفت عامل بلاری بلا قصور میرسانید اما از نواب بها در خاطر جمع نبود بعد چندے مذکم گوزه پسرش

بعارضه چیچک مرد و دیگر برادرش زیر سایه مادر تربیت می یافت بعد انتقال نواب حیدر علیخان بهادر

زن مذکور از سر کار منحرف شده کار بمهابت جنگ بن بسالت جنگ ناظم ادهونی داشت تا بتیپو سلطان

بعد ضبط و نسق ادهونی از راه همین محل در تاخت و بکشایش قلعچه مذکور فوجی تعین فرمود زن مذکور

بلا اندیشه خود را با آب تنگ بهدر را بچند مردم و خزانه بجان سلامت برد و پسرش که هشت ساله بسنے

بهنسے کوزه فضارا بهمونجا بود اسیر آمد و تعلقه بضبط عامل سلطانی فایز گشت و قلعچه حسب الحکم شکست

یافت و زن مذکور از انجا بوساطت هری پنت پرگنه مرهته سمت پونه شتافت و طفل مذکور از حکم حضور

بشرف اسلام رسیده مختون گشت و علی مردان خان اسم یافته به خرخان جهان خان پسر دیسموکه

کولار که او در ایام طفلی از زجر استاد مکتب قوم خود بیدل شده برهنمائی و توفیق ایزدی بحضور نواب

مرحوم پناه آورده مسلمان شد و نواب به تربیت و پرورش او جهد بلیغ فرمود تا آنکه در عهد تیپو سلطان

لشکر مرتبه که سپاهش بانواع خرابی جان خلق الله میپرداختند از دست ایشان شکست فاحش میخورد
چنانکه کتاب نشان حیدری دال برانیمعنی است انیهمه ملک را اوقات نگرفت القصه راو مذکور چندی بکشور
ملک گیری دست و یازده اسیر پنجه اجل گردید و هند و پور که نزد بنوکنده است آباد کرده اوست پس
پسر کلانش سرهوجی گهوژ بر به کلان تری گزیده سندرای پدر گردیده و او را دو برادر یکی مسمی
بسنهاجی و دیگری برسوجی بودند تالیف قلوب ایشان کرده سرداران لشکر خود مقرر کرده کارها
میگرفت رفته رفته زنی از قوم خود خواسته بود از و چهار پسر بوجود آمدند یکی کوپال راو دیگری
دولت راو سیومی مرار راو چهارمی بهوجنگ راو پیش از رسیدن ایشان بسن تمیز دولتمندی و
شعور ملک رانی از قضا پدرشان از بهر تسخیر ملک عدم شتافت تا خواهرش سکنا بای نام
برادرزادگان را اطفال بازی و جای برادر خالی یافت عهده ملک رانی بذمه خود گرفته بفراهمی سامان
جنگی پرداخت و یکباس دلیران قوی بازو برآمده از پالیگاران بالاگهات و بعضی منصبداران صوبه را
و از جاگیرداران پائین گهات زر جوته میگرفت چونکه برادرزادگان بسن تمیز رسیدند دولت راو
نامی را گجندر گده جاگیر داد و کوپال راو را تعلقه سونده ورکه پدرش بسعی مردانه از دست بیدران تسخیر کرده
بود جاگیر داد اما مرار راو و بهوجنگ راو را بخشیان لشکر خود مقرر کرده تربیت می نمود چون بعد چندے
اینها ترقی کرده پیش آمدها شدند و ملک گجندر گده براولاد راو مذکور بحال و برقرار ماند در این اثنا در
اجنیان دولت نواب سعادت الله خان نایطه ناظم ارکات خللها افتاد شرحش بر سبیل اجمال آنکه

حاصل کرده بود چنانکه بهمین ذریعه سراشیو بهونسله بن سنبهاجی ساهو سورش افزای ملک کوکن و بیجاپور
شده چه کستاخیها که با سلاطین بیجاپور نکرد غرض پسر انش وقت را غنیمت انگاشته علم خودسری
در اطراف این بوم و بر افراشتند و روز بروز ترقی نمودند و معمورهٔ پونه و ناکپور و خانديس را
دار المقرهای خود قرار داده کامرانی میکردند و ناظمان دکن نیز که از حضور سلاطین دهلی به بندوبست این
صوبجات نامزد میشدند مجال انهدام بنیان دولت شان که صاحب حصهٔ ممالک اند در خود نیافته وقتی
بحسب اتفاق جنگ میکردند و گاهی از ایشان در میگذشتند الحاصل بسبب اغماض ناظم دکن و بی بندوبست
کارخانجات و امراء ایشان که در هر صوبه خدائی دیگری نمودند مرتبهٔ ارادهٔ بندوبست تمامی هندوستان
دکن بی مزاحمت غیری مصمم داشته چند امراء خود را جا بجا متعین رتق و فتق کرد چنانچه مانا جی سنکه
ملک
بهونسله را تنجاور سپرده چونکه آنهمه ملک باو معاف کرده بود و در اینجا بعضی گفته اند که اصل وطن
اباواجداد تنجاور والهٔ ناکپور است عبدالله قطب شاه یکی از پسران ناکپور والهٔ را تنجاور جاگیر داد بدستور
سردار پونه هندوراؤ نامی امیر هراول لشکرش را که ملقب بگهوژ برتریه است به بندوبست ملک بالاگهات
و پائین گهات نامزد کرده پرگنه گجندرگده مع مواضعات در وبست بصرف خرچ ماگتاج و سبندش جاگیر
داده روانه نمود چون نامبرده از انجا مرخص گردیده بجاگیر خود رسید بغراهی چند قزاق و اوباش بهمرسانید
بهانهٔ سبنغ چونکه با لیکاران و زمینداران و قلعداران بادشاهی را اذیت میرسانیدند و تمامی خلق الله
را می رنجانیدند و بارها بسببکه اکثر منصبداران و جاگیرداران و نایبان بادشاهی صاحب حشمت و دلیر دل بدو

غارت کنان و آتش زنان تا رای چوتی رسیده بود که نواب دوست علیخان از تاخت مرهته
خبردار گردید بچهار پنجهزار سوار سبقت کرده بر کهات دلمجر و مقابله گرفت آخر بهمین کهات از
دست سپاه غنیم بقتل رسید و خان صفدر با لشکر بقیة السیفان در قلعهٔ ویلور پناه گرفته دارالامارت
حواله غنیم نمود تا او که نواب آنجا را قتل کرده خود مظفر شده بود حسب الاشارات خان فتنه آیات
دارالامارت او را مستخوش تاراج کرده مانند گرد باد بلا انگیز طرف نظم نگر رسیده و سکنا بای در
هر امور خوش آمد گوئی و دعای ریائی را وسیلهٔ خود ساخته در ترقی برادر زادگان میکوشید و
برادران خرد او که سنبهاجی و پرسوجی نام داشتند علیحده پیش از این از رئیس پونه ور خورده
با دولتخواهی صاحب لشکر شده بودند غرض سپه سالار لشکر پونا مرار را و را بطرف پالیکاران
و منصبداران کرناتک روانه کرد پس راو مذکور با لشکر وفور اطراف و جوانب آرکات بخاک سیاه
برابر کرده در عوض زر چوتهه تمامی جان و مال خلایق این سمت بر باد داده با مبلغ خطیر و غنایم کثیر
از راه تجاوز داخل لشکر گردید الحاصل چند صاحب محصور گشته مستعد رزم گردید و فوراً همشیره
زادگان خود را از ترناولی و غیره با یکمک خود مع سامان سه غلات طلبداشت چونکه هر دو صاحبان
مع سامان از دو قلعه لشکر تا بدندگل رسیدند مرهته خبردار شده اعرت او امیر هراول و مرار را و را با
هزار سوار بدفع آنها نامزد ساخت چنانچه در سواد کوئر تلم بین الفریقین جنگ واقع شد بقضای
ناگهانی صاحبان جانی مقتول شدند آه از دولت دنیا محروم رفتند و چند صاحب که محصور بود بعد شش ماهه

چون بعد انتقال ناظم موصوف نواب دوست علیخان بصوبداری ارکاٹ نامزد شد بسبب سرکشی
دامادان او یکی حسین دوست خان عرف چندا صاحب طاہر کہ بایالت صوبہ شہر نگر عرف ترچناپلی نامزد
شد و سنکارانی نام زن ہمشیرہ زادۂ ترلنایک راجہ مدہرا را بلطایف الحیل فریفتہ بعدم اذیت
و رنجش خاطرش بر کلام اللہ قسم خوردہ ہمہ ملک بقبضہ اقتدار خود آوردہ آخر از پاس قسم
کلام اللہ ہم برگردید و از خسر بزرگوار نیز راہ بغاوت و خودسری پیمود و بر تیصاحب و صادق صاحب
نیرارای ہمشیرہ زادگان خود را کہ بفوجداری مدہرا و ترناولی مامور بودند با خود متفق ساختہ بندوبست
آن نواح حسب دلخواہ خود نمود یعنے مبلغ زر بسرکار صرف کردہ بفراہمی لشکر و آلات حرب و ضرب
پرداخت و دیگری مرتضی علیخان صاحب جاگیر رای ویلور بدستور ہوس ریاست و نظامت ارکاٹ
در سر داشتہ حیلہا می انگیخت بر گاہ کہ صفدر علیخان بہ نیابت پدر بسرکار میطلبید ایشان
بلبیت و لعل میگذرانیدند بلکہ جواب صاف میدادند کہ نزد ما زر کجاست اگر خواہی سپاہ و تیغ
و تفنگ حاضر است آخر کار و بار ملک بفساد انجامید و سعادت نواح ارکاٹ بشامت حسد و بغض
بشقاوت مبدل گردید یعنے خان صفدر بلا اطلاع پدر بفتح سنگ ناظم بونہ مکتوبی مشتمل بر کشیدن
بصوبہ ارکاٹ ترقیم و تبلیغ داشت مرہٹہ اینمعنی را مغتنم وقت انگاشتہ بہ تیز دماغی تمام
با کار پرداز را گہو نام بجمعیت دو لک سوار و لک پیادہ در تاخت و بسونۂ ور آمدہ سکنا بای و ہرار راد
و بہونسلہ را و ابادہ ہزار سوار و بیست ہزار پیادہ با خود گرفتہ بتاراجی ملک کہ بہ پرداخت دم

از پسران خانمرحوم که سه اقبالمند بجا ماندند محمد سعید خان نامی را که یازده ساله بود هم آن قاتل بزید
خصایل از دست بیدلخان جمعدار جاهل که پیش قبضه خود باو سپرده بود در بزم شادی کتخدائی
باقر صاحب میر بخشی ارکات در کنار حراست خان بهانه ماهیانه او را وسیله ساخته قتل کنانید
و دیگران را نیز از زبر گشت چون این همه فتنه و فساد آن شوم طبع و خرابی ملک از دست قزاقان
مرهته معروض نظام الملک آصفجاه که به بندوبست خاندیس پور و برار مقید و مامور گردیده در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری با ساز و سامان جنگی و لشکر بیحد بسمت ارکات نهضت فرمود و آن
خانه برانداز یعنی جلاد نسبتی برادر زن و قاتل پسران بی پدر را با وجودیکه از فعل خود انکار کرد ملامت و تغر
کرده مبلغ خطیر دیت صفدر علیخان از او گرفت و سوای این تقصیرانه وصول کرده طرف نتهر نکرد تا خت
و بسعی چهار پنجاه قلعه از دست مرار راو گرفته داخل صوبه ارکات نمود و انور الدین خان کوپاموی
را که پدر محمد علیخان سراج الدوله شهامت جنگ والاجاه بود بایالت صوبه مقرر کرده برگردید و مرار راو را
مع برادرش که صرف حق نوکری ناظم بوته ادا کرده بود واگذاشت تا بملک خود برود و خود مراجعت
بحیدرآباد نمود چون راو مذکور از قیدرهائی یافت بسبتره ور آمده چندے نشست دران اثنا قلعه ارگتی
که میر عابد خان نامی کثیر الاولاد بود انتقال کرده پسرش بجای پدر مقرر گشته بندوبست قلعه و غیره می نمود
و دوزیاردار را که از زمینداران قدیم آنجا بودند معزول کرده بود پس اوشان راه فتور و حرام خوری پیموده
بمرار راو مفسد نوشتها فرستادند و به بندوبست قلعه کتی التماسها کرده استدعای فوج نمودند تا راو مذکور

دندان نافشرده بسبب کمی اذوقه و عدم کومک قلعه هرمته سپرد و خود با اهل و عیال و عابرین
نامی پسر شریف علیخان داماد اسیر آمد پس مرمته کامیاب گردیده قلعداری و صوبداری آنصوبه
بنام مرار او مقرر کرده خود روانه پونه گردید و چند اصاحب را مع اول غول برد و مرار را و کامران
کشته بهوجنگ را و برادر خود را اسیر دار الشکر نموده کارفرمایی مینمود و صفدر علیخان آشوب جهان
بعد مراجعت مرمته فار غبال بنظامت ملک آرکات بی مزاحمت غیری همت بر کماشت
افاغنه ویلوری که برادر نسبتی حقیقیش میشد منتظر روز بدش بود و بقتل او قیام مینمود چنانچه
که حیات مستعار صفدر علیخان آخر شده بود بروز عید برای مبارکباد نزد همشیره خود تنها رفته
از اتفاقات شب همونجا مانده بشیر یا بشوربای مرغ زهر بلا مل آمیخته نوشانیدند بلکه همشیره او
از دست خود بپاس خاطر شوهر خود پیاله زهر راست کرده فرستاد چون او بعد آشامیدن شوربا
قی کرده از زهر معلوم کرد یقین شد که برهمان خود کمر بسته اند بی محابا بروت را تاب داده گفت که
آخر این شب بسحر خواهد رسید چون این سخن بسمع خان قلعه رسید ترسید که فردا بر خود چه خواهد
گذشت تا چند بکتر پوشان را که با سلاح پیش از این مستعد داشته بود با حسین قلیخان برادر نسبتی
خود فرستاده بر بستر خواب که او هیچ سلاح نزد خود بدن پیکران حاضر نداشت قتل کنانید
اگرچه خان مقتول هم دست و پا جنبانیده دو سه کس را مجروح ساخت اما مردی سلاح کمتر از زبر زن
است بعد ازان مهلت جان بر شدن نتوانست پس خان قاتل خود ناظم آرکات شده کامیاب گردید و

نور او موصوف و واگذاشت ملک مذکور را که روپیه و سند سپردن بجا پور و دولت آباد و صوبه
برار او موسومه صوبداران آصفجاهی حاصل کرده مستعد بندوبست آنطرف بود در تقدیم مرار را
خنده دیده چون پیل دمان با سپاه زنبور توامان رایت بصوب ساونور خرامید و فیمابین هر دو لشکر
در سواد جوبن گده آویزش نمایان رو داد و آخر بعد زد و خورد بسیار از انجا که لشکر پونه از دایره حساب
بیرون بود هزیمت بسپاه مرار راه یافت چنانکه او میدان گذاشته شهر ساونور را پناه پشت دولت
و جرأت خود ساخت و اطراف تیریها بنا کرده سر راه خصم از توپ و بنادیق و تیر بر بسته بود
اگرچه بارها لشکریان پونه حمله های نمایان و تردد شایان بعمل آوردند اما لشکریان مرار راو و افاغنه
ساونور دل از دست ندادند بالاستقامت تمام جایگیر شده بودند تا آنکه روزی بهفت هزار سوار
بر تیری کلان که پیش دروازه شهر ساونور احداث یافته مردمان مظفرخان کاردی در آنجا قایم
بودند یورشها کرده بجانبازی تمام اسپان را از خندق جهانده بر اهل تیری شورقیامت
ریختند و اکثر آنها را از جان ربوده توپها ازان تیری کشیده می بردند او محضور ناظم ساونور
فیل سواره بمشاهده جنگ و جرأت سپاه خصم میکردند مرار راو گفت آه نوبت تاراجی دولتها
اینقدر رسید که آلات حربی ما نصیب اعدا میشود و سپاه نمک حلال ما بخوبی طریق حلال نمکی
و جان نثاری پیش نهند ناحق چنین کسان را زر خوراندیم بمجرد شنیدن این سخن دو همعدار شجاعت
شعار که یعقوب خان و حبیب خان نام داشتند و نوکر مرار راو بودند با سیصد سوار خونخوار اسپان جهانده

که جویای چنین وقت خوش و مستدعی ترقی دولت خود بود شخصی بابی خان نامی را مع لشکر فرستاد
چون قلعه از جمیع وجوه بی خبر بود از انطرف که دغابازان رهنمائی کرده بودند خان مستعد عبور و صعود
کرده قلعه کوه را متصرف گردید و قلعه ارا بانواع عذاب و عقوبت و خرابی ناحق و نا روا کشت و خبر
بتسخیر قلعه بصاحب خود فرستاد پس او مذکور رفته کوه را پسندیده در سنه یکهزار و یکصد و شصت
و پنج بجری دار الامارت خود ساخت خوب مضبوط کرد و بغیر اهمی مردم او باش و چند سامان پرخاش
پرداخته خیال بند و بست کرنا تکین در سر داشت تا آنکه بوساطت بعضے امرا دولت مرهت از بالاجی راو
نانا که بعد انتقال فتحسنگ وارث دولت مرهت و رکهوا و پدر خود پسران وارث دولت را که
خرد سال بودند در قلعه ستارا قید کرده خود علم سرداری و سرنخوت برافراشت و بضبط و نسق تمامی
ملک دکهن بلکه هند میخواست سوال کرد که زرچونهه بالاگهاٹ و پائین گهاٹ بر خود معاف نماید و کاهی
هرگز باین سمت لشکر کشی ننماید بمجرد اصغای اینمعنی بالاجی راو نانا غضب آلود شده گفت که الله الله
مرار را و چنین حوصله پیدا کرده اینقدر زور آورگشت که زرچونهه از ما بگیرد خوب است ما خود رفته منبع خاطر خواهش
ناو خواهیم رسانید پس با حضار امرای خود و اجتماع عساکر فرمان داد مرار راو بدر یافت این خبر بغرور
بوج و نخوت یعنی بیست هزار سوار و سی هزار پیاده فراهم ساخته مظفر خان کاردی را که هفتهزار
مردم بارود توپخانه داشت با خود متفق ساخته سمت بالاجی راو نانا نهضت کرد بحید خان و نوری را با خود
همراه ساخته جدال و قتال کردید و بالاجی راو نانا نیز بعد تقرر صلح فیما بین صلابت جنگ

صوبه مذکور را برغلا نیده فتنه را بیدار کرده خود درمیان اسپ های جرات در تاخت و کوه ملک سرا
از دست تن کری والا و کوری کنده از دست انتپور والا گرفته ترقی کرد آخر در همون ایام چون حاکم
صوبه مذکور از بزم تراز مادر و پدر خود دیده پرستش نموکنده و امرا بورطرف صوبه مذکور بضبط خود
آورده کامیاب و مغرور گشت سپس حسب الطلب نواب مخلص الیه محمد علیخان سراج الدوله ناظم آرکاط با منصوب
واتفاق مندراج کار پرداز میسور چونکه چندا صاحب نابطه بعد قتل ناصرجنگ بمحاصره قلعه تنهر پرداخته
عزم استیصال نواب سراج الدوله مصمم در دل داشت یکجا مکش همت محاشته رسانیدن سامان
غلات و اذوقه بقلعه راو مذکور بهمت خود قرار داده بود و بعد قتل صاحبمذکور نواب سراج الدوله
چون مندراج را بغریب عقل دوربین بی نیل مقصود برگردانید و این قضیه از کتاب نشان حیدری
مشروحا مبرهن خواهد شد راو مذکور نیز مایوس شده بود اما با مید اخذ مبلغ زریکه محمد علیخان
قرار کرده بود چندی ماند آخر همراه عبد الوهاب خان نصیر الدوله برادر محمد علیخان از قراسیس در میدان
نخلقه تر وادی جنگ کرده بهو جنگ راو برادرش کشته شد و مبلغ نیز برحسب قرار تمام نرسید جبران و
ناکامی برگردید چون در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری حیدر علیخان بهادر بحمایت نیابت جنگ
صوبه سرافتخر کرده تمامی پرگنات آنصوبه بجاست میر علی رضا خان گذاشته در سال دوم آن بتسخیر جنگ بالاپور
همت گماشت راجه آنجا به پشم شمشیر حیدری بمرار راو پناه برده بکومک خود طلبید چنانکه راو مذکور
بیاورده هزار سوار و پیاده استمداد او را اهم مطالب خود دانسته بشتافت و کوزی بنده را با او

پیش مرا روانه نمود و گفتند ای مرد کبیر شبرم تو خود را پس زنان پوشیده بر جوانمردان جلو باز
دهم نامردی میسزد به همین انگیز ما پس هر دو برادر مع رفقا خود بر سپاه خصم چنان حمله
فرمودند که از دست اوشان یعنی سپاه غنیم جز فرار و عجز کاری نه برآمد چنانکه توپها گذاشته
قدم گریز برگشادند و هر دو برادر با همراهیان خود تعاقب شان نموده کرد نخوت و غرور جوانمردی از
چهره حال هزیمت مآل زدوده انها را بی ناموس ساختند و برتن های نازپرورده خود جراحتهای سرخروئی
برداشتند و اکثر رفقا خود را تا تیغ اعدا گذاشته مع اسباب مغسروته و اضراب معاودت کرده
مورد الطاف و نوازشات و انعامات و تحسین بیغایات شدند پس ناظم پونه بر ایخال وقوف یافته دریافت
که سرداران شجیع اتفاق کرده با عانت یکدیگر سعی مینمایند و بدون تلف هزاران هزار مردم کاری
مغلوب نخواهند شد پس صلابت جنگ را در غلانیده طلبداشت تا او با پنجاه هزار سوار و چهل
هزار پیاده و موسی بهوسی فرانسیس در رسید و گرد شهر ساونور توپها کشیده در یک روز پنجاه هزار
گوله پرانیدند و محصوران را چون برگ کاه و پیمه تار مار ساخته هنگامه روز کشا کش بر پا کرد تا راو
غفته باز بر مجید خان افیسون دمدمه و فریب خوانده سلسله آشتی جنبانیدند و بعضی امراء قوم مرهٹه را
از طرف خود بسفارش بر داشته راه مصادقت و یکجهتی پیمودند و بساط مخالفت در نوردیده سند تعلقه گی
و سوندور حاصل کرده بجای خود آمدند و بهو جنگ راو برادر خود را با چند سوار و پیاده متعین لشکر ناظم
بود و در اینام حکومت نواب دلاور خان ناظم صوبه مصر اوقات را بکام خود یافته با لشکران باجگذار

بمدد جنل رستم و کرنل وود بهادر مصمم دانست بصرف زر بسیار راو مذکور را نیز بقرار داد لک روپیه
بند و بست خود طلبیده بود چنانچه راو بهانه جو بالشکر خود رسیده چندی شریک رزم و بزم نواب
محمد علیخان بوده در همون ایام قلعچه و نیکت گری کوته را که بالای کهات تل پلی سه کروهی واقع شده
در علاقه پالیکار رجارکل متعلقه انبر کرده بود بیک شبخون مفتوح کرده بضبط خود آورد و تهانه مستقیم گذاشت
آخر در سواد پرگنه نرسی پورم متعلقه کولار در یک شبخون حیدری جمعیت او با جمعیت نواب
محمد علیخان تاخت و تاراج کردید چنانکه راو ملامت آماج مجروح شده انتظار فراهم افواج بازنکشیده
راه گریزی سر کرد همچنان اکثر اوقات بر قلمرو پالیکاران باجگذار نواب مشل رای درک والہ ورنن کری
والہ و انتپور والہ وغیره بر تر غیب ناظم ادهونی در تاخته ملک ویران و انسان و حیوان را پریشان و
حیران میساخت و وقتیکه ابراهیم خان دهنوں امیر نظام علیخانی صاحب جاکیر سرکار نرمل از حیدرآباد
و تا تیا مرهته از طرف پونا که بر لب جنک و راو بی ننگ بار سال تحایف و صحایف تر غیب و تحریص
و تشجیر و تخریب ملک خداداد کرده طلبیده بودند با نوجهای شهری و صحرائی به نیت اذیت خلق الله
همت تکماشته بودند راو مذکور پنج شش منزل استقبال دهنوں کرده می آورد نواب بهادر بدانائی و فراست
اعدا شکنی محمد علی سر لشکر شجیع را بدفع تا تیا مرهته فرستاده خود بدولت بنکنپلی بر لب جنک
که ضفه رجنک سپه سالارش بار رستم جنک فرانسیس حسب الحکم بلاری را محاصره کرده بکشایش آن
همت تکماشته بود شبخون زده بهزیمت داد و قلعه کوه بلاری بهمین اقبال عدو مالش از غیب فتح شد

ساخته بهرج مرج رعایای ملک محروسه خداداد میپرداخت وراجه راکه از خصوصیت نواب خراب حال
خود تصور مینمود صلح کرده بقرار رسانیدن هفت لک روپیه بسته قسط فهمانیده برداشت راو فتنه باز
برغلانیده ازاشتی برگردانید ودر قلعه بالاپور تهانه خود داشته راجه را روانه نمود کیفیه سانحت نواب بهادر
برایمعنی واقف گشته فوراً برگردید وجبراً وقهراً قلعه را مفتوح کرده بمقابله راو مردم آزار روآورد او
طاقت مجادله ومقاتله در سپاه خود ندیده بکوژی گریخته شتافت نواب بهادر کوژی بنده
را فتح کرده برلشکر راو مغرور که نزد کوژی گریخته خیمه وخرگاه آراسته بود شبخون زده شکست داد
چنانکه اونشکرش گذاشته سوای حصار گتی دم مردی بر نیاورد نواب بهادر بخاطر جمعی کوژی گریخته
وپنوکنده وتعلقه وملک سرا از دست قلیعه ازان راو مذکور بتصرف خود آورده برگردید پدر ازان زمان راو مذکور
در شکست دولت خداداد حیلها می انگیخت وبا بسالت جنگ ناظم اد هونی راه موافقت و
مرافقت پیموده بهانه می جست چون در سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وشش هجری ماد هو راو پیشوا
بالاجی راو نانا فوج کشی نمود راو مذکور همراه لشکرش شده به ترت ومرت ملک خداداد پرداخت ودر سنه
یکهزار ویکصد وهشتاد ودو هجری هرکامکه ترمک راو نانا فوج کشی کرد راو مذکور نیز استقبال کرده آورد
وپیش از صدمه چشم زخم عظیم که عبارت از مقدمه جنگ جز کولیست وکلای نواب از خود ترمک راو
نانا را بصلح دایمی رضامند ساخته بودند راو مذکور کارشش بهم درهم کرده صدمه عظیم تر رسانید چون
در سنه یکهزار ویکصد وهشتاد وپنج هجری نواب محمد علیخان سراج الدوله بعزم تسخیر بالاگهاٹ

داده بالیخان کاربرداز خود را سخت [illegible] انه داشته اظهار اطاعت و فرمان برداری
نموده عذر تقصیرات صغیر و کبیر درخواست نواب حمدل بر بیچارگیش رحم کرده قولنامه فرستاد
و موضع زنانه اش طلبیدشت پس ازان آن پرفساد را مع زهبوزاد روانه دارالسلطنت پتن فرمود
و تعلقات او را حواله عمالان خود نمود او همین جا بکسادمنزلت و ندامت خود از جهان فانی رو پوش
گشت اگر تفصیل این همه مقدمات خواسته باشند کتاب نشان حیدری بهم رسانیده مطالعه نمایند
و از اولاد برادرانش کوینداو نامی که پیش ازین حادثه ازانجا برآمده به پناه شنکر رایل راجه
بنگلنو خزیده بود و بعد تاراجی دولتش در موضع بهیرڈپلی متعلقه کرناٹک طرف سانکده اقامت
داشته بود هرچند بهوای دولت نکاپو میکرد سودی نمیدید و بعد شهادت تیپو سلطان نامبرده
بفراهمی چند پیاده پرداخته سوندور را بضبط خود آورده بود اما هیچ ترقی نکرد و نام آوری نیندوخت
اورنگ دوازدهم در اصل کیفیت حکام نواح سرینگاپٹنه چون انکس خان امیر کبیر با کرامت که
صلاحیت حال و مال بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و نود و نه هجری از حضور عادلشاه ثانی به بندوبست
صوبه بنگاپور و نیجر دنامزد شده مرخص گردید آنوقت لکمیسر را که آبادی تمام داشت دارالامارت خود
قرار داده بامر صوبداری میپرداخت مسجدی سنگی که بصفاهت و صباحت نقش و نگاری آن
سنگتراش فرهاد و نقاش مانی بر هر بیوند دلبند من چنین عجز نمیسازند و بشایستگی مناجدی که بالای
بزرگ پیاره بوسعت بالیسته بنمونه کوکنار مرصعه همایون قصر کاوسی تراشی یافته از رواج هنر مهندسان

از انجا راست بباد هولی رفته ده لک ره پیاده از پی لشکر جنگ رفت و بطرف دهونس متوجه رزم گردید
پس دهونس سیماب آسا از آتش شمشیر نواب تاب خورده جلگرش پاره پاره شده بهوای مراجعت پرید
تا راه کوه نجلانه چون کوکرد و زرنیخ زرد و کران خاطر شده بسنگ های کوه دارالمقر خود خزید الحاصل اگرچه
نواب بهیچوجه از خود فراغت بحال و مالش نرسانید بلکه بمحض تالیف قلوبش بجا صاحب بمکیفیت او
از غایت تیفاوت جبلی صفت موذی پیدا کرده از ظرف زر و کلمات زبان غدر و اشارات قلم پرشر
تا مقدور در امر استیصال نهال حشمت و اجلال نواب هیچ قصور نمیکرد پس نواب عالم وجود پر فسادش
را امنیت خلق الله و آسودگی سیاه دانسته برمضمون حدیث نبوی صلوات الله وسلامه قتل المؤذی
قبل الاذا واقع است کار بسته در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هشت هجری تسخیر گتی و اسیر کردن
آن بدطینتی وجیه همت ساخت و بانظرف نهضت فرموده پیغام فرستاد که تعلقه بنولند و در دست
بصرف باحتاج ضرور میگذاریم تا در انجا سکونت ورزیده بی زحمت احدی کامران باشد
از لشکر و آلات حرب و ضرب دست برداشته بعد ازین سینه پر کینه خود را بخار خار تشویش
مردم آزاری مخراش بر اینمعنی هم آن بدکیش دشمن خویش عاقبت خود بینکوندانسته کوش
رضا ننهاد تا سپاه قاهره قلعه را مرکز وار در میان گرفته از هر جانب صلابت کوچها و سنبهها
بیس برده کار بر محصوران تنگ ساخته عاجز و زبون تر از مور و مخ کردند علاوه بر سنگه همه آب و دانه ذخایر
چون ایام جوانی و فا نکرد تا راو کهیش توابعان و مردمان جنگی خود را عاجز و نالان تر دید دل از دست

کارکنداران مفصلا کیفیت بعرض رسیدن تیار شکر ساخته پس امیر موصوف در حال سوار شده روانه
لکمسیر گردید و چند کس را متعین ساخت تا پتیل مذکور را بسزاولی حاضر دیوانخانه خاص ساختند
تا او را نزد خود طلبیده دست غیض رسان بر سرش گذاشته برنشاند و رو بردی همدالی و موالی و
ابنای خود باکار پردازان فرمود که نام نیک این نیازمند درگاه ایزدی در اولاد او چلا افزای بزم
عشرت شب و روز تا یوم النشور پایدار و برقرار خواهد ماند ازین سبب من این را بفرزندی خود نامزد
مینمایم و فکر سود و بهبود حال و مال او میکنم پس سند تقرر خدمت دیوانگری لکمیسر مع رسوم
فی روپیه دوآنه سوای این بتقدیم لوازم خدمت صدر جا که هزار روپیه از حضور فیض گنجور حاصل ساخته
بزمی ترتیب داده او را به خان کوزه بهادر مخاطب ساخته مع خلعت سند مسطور سپرد و تا حین
حیات خود بندوبست آنصوبه بذمه اش مقرر داشت و وقت اخیر یعنی هنگام رحلت خود نامبرده را
نزد خود جا داده علم خاص و ساز نوبت و فیل سواری خود با حوضه و عماری زرنگار عطا فرموده جان بجان
آفرین سپرد و همین جا یعنی در ظاهر لکمیسر مدفون گردیده مطاف و زیارتگاه بزرگان جهان شد و
والده آن سعادت آماده روز دیگر آن عرفان موجه نیز همچنان کرامت انداز انوقت پتیل مذکور نامآوری
اندوخته سرمشقی را اقامتگاه ساخت و تا حال در خاندانش اکثر مسمی بخان کوزه اند اگرچه پسران امیر
مرحوم بعد انتقال پدر ببجاپور شتافته و فراخور حال مرتبه نوکری یافتند اما بسبب او باش منشی کسی
ترقی نکرده همه بکساد دستان و منزلتی در گذشتند و پتیل مذکور بحسن نیت خود و تاثیر دعای

استادان کل کار سجدات قصور و نارسائی هر دو را می آوردند و معروف و مشهور دهرات

بنا فرموده امیر موصوف است مورخی چنان گفته که امیر هروی الصبحی از بستر خواب برخاسته از

حوایج بشری و طهارت ظاهری فراغت یافته بعد از نماز فجر تا ده گهری روز برآمده در وظیف

یعنی ذکر و تسبیح و درود و یاد الهی می نشست تا وقت ورد خوانیش به تاثیر صفای دل و زبان

سنگ چون موم نرم تر میشد همدران وقت معهود سنگتراشان جابکدست و نادر هنر از تیشه صنعت

سنگخارا را خاطر خواه امیر راشید و بتعمیر مسجد میپرداخت بعض خان معزالیه نیک نیت و پاک باطن

بود در نظم و نسق معاملات دنیوی آئین امور دینداری هم نمیگذاشت و با این شرایط دنیوی و

اخروی داد ملک رانی میداد روزی وقت شب در سر هنی که در آنجا چندی سکونت گزیده بود بازی

شطرنج اشتغال داشت و تیلچراغ آخر شده و در مهدیخانه خاص هم حسب اتفاق حاضر نبود

کارکنداران بجست و جوی روغن چراغ مثل زغن اطراف و جوانب شتافته قضارا در آن حین

سوسمار نامی لنگ بلجیور دیه خدای آنجا بارادهٔ روانگی تربتی که پرستش گاه بزرگ همنوداست زبان

علاقه خود را مع اسباب و بدرقه لایق بیرون آبادی بجائی فرود آورانیده بود و سه گله تیلچراغ

همراه شان داشت حسب ضرورقدری ازان بایشان سپرد روغن چراغ نرم نرم و آن کاشانه

اغروز صلاحیت از تیل و پتیل روشن شده و بازی شب بانجام رسید صبحدمی خان کرامت نشان استفسار

نمود که تیلچراغ شب در کارخانه خود نبود و از دوکان هیچ هم نرسید از کجا میسر و همدست شد

خدا بخش او نموده فوجی بستهزم [illegible] چونکه خان کوتن برعزم افغان اطلاع یافت ایلچی
را فرستاده پیغام داد که ایهمه ساز و سامان ثروت و جاه بخشیده یک رئیس دین پناه این
نواح است با اگرچه از قوم هنود زایم اما مطیع الاسلام قطع نظر ازین رعیت باجگذار جد و آبای
شما هستیم قتل و غارت ما مناسب حال صاحب نعمتان نیست هرچند ایلچی نامبرده بسخنان جرب
و شیرین پیش آمده گذارش پیام نمود اما خان اجهل منش مطابق این مضمون [illegible] عقل افلاطون علاج
جهل نادر زاد نیست بغرور و قوت لشکر و دلیری خود بیشتر از پیشتر مصر انیعنی شده باقبال
التفات بخش نپرداخت و بلا تامل فوجی بر قلعهٔ اقامت کاهش روانه کرد نامبرده لاعلاج شده
از نام مغفور یاکرامت قشقهٔ صندل بر جبین زده علم یادکارش پیش رو گذاشته بروز سه صد سوار و
هزار پیاده که دران حال موجود و آماده جنگ داشت بمقابله شتافت چونکه فتح و شکست من جانب الله
است هیچ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست فیما بین ایشان آویزش سخت رو داد و ناگاه
از غیب نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم انگس خانی وزیده منظفر گردید چنانکه لشکر افغان شکست فاحش
خورده خانمیان بسیار زاده خیانموصوف که سردار آن فوج بود مجروح اسیر گشت بعد ازین سر جنگ
خان جهالت نشان از کرده خود که محل خندهٔ همچنان صبح نفس گردید نادم شده بخطاب بهادری
و خلعت تسکین بخش خاطرش شده قصبه گوتاه در ایام تسلط مرتبه چونکه او بحصول بست مبلغ زر چهارم
[illegible] حاصل ممالک دکن قبل ازین نه بتقدیم امر حراست مغرور گشته ترقی نمود و بر چند محالات

خان مرحوم مستجاب الدعوات روز بروز ترقی کرد و در ایام ناصر نشان کجک فیل که علامت امیر
امیر مرحوم و مغفور است تا حال نصب گشته و هنوز در خاندان وقت شام اول بنام امیر خلد مقام
چراغ روشن میکنند چونکه بعد رحلت امیر کرامت تخمیر صوبه بنکاپور در رو بست بعد اخلت بست و دو
محل در جاگیر جبار خان میانه مقرر گردید و بهلول خان پسرش از پدر رخصت بندوبست جاگیر مانده از
و قریه چانور هلی نام را پسندیده و شهر عظیم العمارت ساخته دار الامارت خود قرار داد بمجرد ورود خانمذکور
همین دولت خان کوتوال ملازمتش حاصل کرده سند عنایت امیر رحمت تاثیر مع اسباب جاه و حشمت
باز نموده رجوع آورد چنانچه خانموصوف هم بعد ازانکه پدرش جبار خان انتقال کرده خود قایم مقامش
گردید همین جاگیر و خدمت و اسباب ثروت بر او بحال داشته کامرانی مینمود و بعد بهلول خان
پسرش دلیل خان نام نیز همین دستور جاری داشته نامبرده بکشاده پیشانی بلا قصور و فتور
بکارهای سرکار تردد مینمود آخر بی تشویش و حسرت در گذشت چجک خان کوتوال بادر پسرش قایم
مقام پدر گشته اگرچه بهمین جاگیر و رسوم شاهد پا از حد دایره قدر خود بیرون ننهاده هرگز ملکت گیری
نکرد اما بنا بر زیبه سواری و شان دولتمندی زود صد سوار و هزار پیاده ممتاز داشته در بندوبست خود نگاهبو
میکرد در ان اثنا غفار خان بن دلیل خان ساونوری که نوسند آراسته بود بنحوی از جرح و تعدیل خاطر
دولت اهل اسلام ادنی رعیت عبد اصنام بی باکانه برقیان می نشیند و صبح و شام نزد او بانوبت دوام میداد
چنانچه سابق داشته باشد اورا تنبیه باید کرد و ازین کار منع باید فرمود چاکیر عزم مصمم در آنصوبجات دولت

که در سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری در موضع تعلقات دمل که بدرستی از چندگاه
وارد آن نواح شده بود بسبب غفلت سعید تولد کردید بناز و نعمت و بشیر و برنج شجاعت
و حشمت پرورش یافته بشیر دولت کردیده بود و بسن دوازده سالگی بسببی در خانه جنگ
کرده بکوچی واگیا برادر کلان حقیقی خود را از جان کشته و بفرار نهاده و به پناه کوتر مذکور
خزیده بدرماه معقول چند بامر نوکری بسر برد آنگاه الله تعالی اکرر مانه برحسب مدعا
یاری دهد و ایام سعادت انجام بانجاح مقصد و مرام دلی فارغبالی مددکاری نماید بتحقق احوال
او مع چند صاحب دولتان آنطرف پرداخته اورنکهاتر قیم خواهد ساخت الحال این معنی
متعذر افتاده قلم ازان سمت برگردانیده در راه سابق الذکر آورد الحاصل کوتر مذکور حیات
نواب جهاد بدل رجوع بوده دولتخواهی مینمود چونکه بعد انتقال نواب جهاد در اوایل عهد
بسندآرائی تیپو سلطان بقصور و فتور رایا زخان ناعاقبت محمود که متبنی نواب مرحوم
ناظم صوبه نکربود دتاخت و انگیز مرهته و نظام علیخان آنهمه ملک بر فتنه و شر کردیده نامبرده
با عبد الحکیم خان میانه افغان ساونور یکشده راه مخاصمت پیمود باری بعد بصلح فیمابین مرهته
و سلطان کیتی ستان بازچندی باجگذار سرکار خداداد بود و در سنه یکهزار و صد و
شش هجری بدین بلاد آنطرف بمرهته سپرده شد باجگذار مسطور با آنطرف برکردید پس
دستور زبان همین است هر کشور کیر که بر آن ملک اعنی برکنات مابین جوی کشنا و تنکا

متصرف گردید مضمون کوتوله نام داماد کوتوله متوفی پیش پا افتاده خان کوتوله چونکه از دنیای فانی را
گذاشت داماد شش دران دم قایم مقامش شده بود بالاجی راو نانا کارپرداز پونه از طرف دولتخواهی
خود نموده در روبست محل سرحدی که دولک و شصت هزار روپیه محاصل داشت بطور اجاره بتصرف
خود آورده رفته رفته بطایف الحیل زر پاشی تا لک روپیه نقد سالانه پیشکش مقرر کرده
میرسانید تا وقت تسلط نواب حیدر علیخان بهادر بهمین دستور بطور مقرر بود چون نواب
موصوف بعد زد و خورد بسیار و شمشیر آزمائی پیشمار از دست سبز باد هوا و فتر تملک مامحفوظ گشته
بعد آوازه دستبرد راکهوبا برادر بالاجی راو نانا دلیر وارد بارامی متصرف خود آورده بر گردید و خان
شاه نوری هم بنواب رجوع شده بود مربد به پناه دامن دولتش خزیده قبول الوسال پیشکش مقرره
معمول ساخت نواب بنا بر تالیف قلوب دیگر پالیگاران و دلجوئی ایشان آن نواح بدراسانی نامبرده
پرداخته بغایت خلعت بحالی تعلقاتش و یک زنجیر فیل و یکمسند ال پالکی و چنور و آفتاب گیری
سربفراز ساخته یک لنجه والا را در ابکا گذاشته سوای این بندوبست آن نواح در رجوع
سیاجنتن دیگر پالیگاران تاکید نموده مراجعت کرد پسر نامبرده چندی بعیش و طرب گذرانیده در گذشت
و دکنچن کوتوله نام پسرش قایم مقامش گشته همون طریق سلامت روی می نمود و همگنان ازو خوشدل
واگیه بن مادهو واگجی که اصلش از قوم مرهت است و لقب شیردارند و جد اعلایش سپه پیشه در
اطراف مواضعات دمار وار سکونت داشتند بعضے در آبادی پونه با پیشه نوکری میسر داشتند و مهادوجی

واقعه بینان با آب و تاب به رنگ بخش رخ واقعه نگاری این بی سواد و مواد اند توانند

شد غرض بر نگ تو قیعیکه قبر قلم شکسته رقم این رنگ باز بی علم و شعور بر نگ عیب

پوشان جائیکه بسبت رنگا رنگ عبارات و فقرات که محض بی رنگی استعداد

ظاهر افتد رنگ تحسین خواهند یخت و با نگشت حرف گیر بهر نگی رنگ ایراد بر صفحه

نو نهالان الفاظ این چمن رنگ بخش جدا انجمن نخواهند یخت در سنه

یکهزار و دو صد و پانزده هجری که بکلرنگ فضای سبزه زار آن نواح

چشم رنگ افزای مشاهده را رنگ طراوت نظارت بهم

رسیده بود بخامه رنگا رنگ متانت ریز رنگ

تبیان در داد آن رنگ بخش حقیقی این کلدسته

رنگ آمیز را بر نگ بهار و نسیم رنگ بخش

خاطر نظارگیان بی ریو و رنگ که

بر نگینی طبع بهر نگ خود اندوارد

بمحمد و آله الامجاد صلی الله

علیه و آله واصحابه

وسلم

تسلیما

ابد

مسلط میکردید ایشان از و موافقت کرده بجهت [illegible] میکردند و زر پیشکش و نذرانه [illegible]
مقرر میشود بر حسب مقدور خود بلا قصور عاید میسازند و دیده و دانسته خواهش میکوشند و دران
ملک ایشان را دیسانین میکوینده والسلام خاتمه کتاب الحمد لله والمنه که ازین نیرنگ
استعداد فصاحت و بی آب مهارت نظم و نثر و بلاغت دوازده اورنگ یادگار نگ

که بر نگ آمیزی حسن اتفاق ر نگ شناسی بسته پذیرفته چنانکه بر نگ

تحقق و نشر بح حالات بادانش و فرهنگ ر نگ بخشان جهان

که بر نگ ریزی قیصد سال و ماه بر نگ صدق و سداد یافته

بر نگ آوران راست ر نگ بر نگ افشانی بسط و ربط

صبح معنی و الفاظ شبر نگ بعبارت سلیس و

ساده بر نگ نارسایان ر نگ برد

شکسته اگرچه انیهم ر نگ خاطر

خواهی بست باری رنگین ساز

بزم طرب خوشتر نگ

تاریخ خوانان

تمت الکتاب بتذکرة البسملة والحکام حسب الامکان [illegible] الافطرت فی یوم ثلثای
من صفر [illegible] قبل زوال الامنا قبر در سنه یکهزار و دو صد و بیست و چهار هجری لحمد [illegible]
علی خطر ذنوبه و ستر عیوبه [illegible]

ماطان التواريخ

نعوت را طراز سرا پا اعزاز انا جعلناک خلیفة فی الارض
مقرر ساخته وحی نخشنده که ما بیچه رایت با سعادت پناه شاهان
صاحب ارجمند کوکب اوج دولت و بیضه من لیشاء و تعز من تشاء باعلی
معارج افراخته آفتاب عالم تاب را برتخت مرصع فلک تابنده از انوار معدلت
شرق و غرب عالم را منور و زرین گردانیده و ماه جهانگرد را با فواج
و حشم ثابت و سیار پاسبان شهرستان افلاک ساخته ساکنان
عالم شهود را در مهد امان خوابانید بهرام نخجسته سپهداری سهر فرازی
نخشید تا اهالی شهر بندگیش را از آسیب سپاه حوادث در سایه نه دفتر
فلک از غلطیدن مامون گذارد ابر را لبطف ذی حضرت آلی میر بحری آبرو افزود و مهر را
با نعام تشریف میر آتشی پشت گرم فرمود نظم ای ذات تو از صفات
ما پاک نه تو بروں ز حد ادراک نه آدم بتو شد کرم ازلی بیدادست
فعام ذرهٔ خاک و صفوهٔ ملیامف و نجبات و افیات بر اکل مخلوقات
و سرور کائنات مربع نشین و سادهٔ رسالت کاشف غموم عموم جمالت نور
حدیقهٔ ناز از نور حدقة الابلاغ واسطهٔ آفرینش و سبب ایجاد آدم مخبر صادق
گفت نبیا آدم بین اما والطین کاروان سالار خیل نبین و کیل مطلق آفرید
گار ازل تا ابد برگزیدهٔ کردگار صدق لسان مصدوقه و ما ینطق عن الهوای
معجز بیان کرد یان هو الا وحی یوحی آفتاب آسمان نبوت شمع شبستان

بسم الله الرحمن الرحیم

سلطان نشاءین صوری و معنوی الفاظ و معانی ستایش زیبایش پادشاه
علی الاطلاق است جل جلاله و عم نواله که سخت نه فلک بر جود جلادتش ارجمند
موز نهاد و بیدایی پهنای هفت ارض مطبق بر سنگینی جیوشش جبروتش
زرد زره بی پا سنگ تر جراغ آفتاب را در بزم روز روشنی بخشیدن لمعه آیات
آرا شعله حکمت او و فندیل ستاره را از خطوط شعاعی تر تیر کردن بحث رحیم
دیو سیاه شب در دولت از آفتاب قدرت او سیاه ادراکات را در ظلمات
دریافتش بتهرین تیر سپر انداختن و عساکر اقدام را در مضمار موفقتش
خوشتر لعب بعجز در داختن حکم محکمش بر اطاعت صاحبان امر که در همه امور
اولی باشند در دیده بصیرت هوشمندان بتهرین انتظامی است از برای
عالم اختیار و خاص گردانیدن شخص از بهر سلطنت بحث اصلح
لهام ازلم در حسم انصاف صاحب نظران خوشترین نقاشی است
از بهر جهان کون و فساد زهی آفریننده که خلعت سلطنت شاهان دور

گولت

هدایت هادی سبیل ... مدار رسل شفیع امم برگزیده آدم محمد صلی الله علیه و آله وسلم

نظم محمد کامل تا ابد هر چه هست ... ز آرایش نام او نقش بست چراغیکه

پیرایه نیش بدو بست ... فروغ همه کرنیش بدو بست ... ز برآمل هدایت منوال

و از نمی نسب سعادت اشتمال ... و بالاتر بعد هر ضایر ارباب دانش و بواطن

اصحاب بینش مخفی و محجب نماند که حضرت آفریدگار جل شانه خلقت انسان

را در صورت و سیرت بتفاوت آفریدیکی را بر دیگری برگزیده چنانچه در گروه

ملک تفاوت مشکوه انبیا و رسل که هادیان سبل اند از رایه برتبه ملک الرسل فضلنا

بعضهم علی بعض ظاهر و باهر میگردد و این شیوه مرعی است پس در سایر الناس

بطریق اولی خواهد بود چون تفاوت در خلقت ثابت شد لازم آمد که بنده را

بحسب مصالح عام و رعایت عدل و انصاف و کوتاهی دست ظلم و تعدی

بر پرورش رعایا و حمایت برایا خاص گردانند از نجاست که از ابتدای

آفرینش عالم رسم سلطنت و فرمانروایی در میان است و فرقه مسلمین عدده

اسباب آرایش جهان و جهانیان است و باز بمقتضای حکمت لم یزلی

و قدر ازلی درین طبقه نیز شیوه تفاوت جاریست و یکی را بر دیگری رجحان

از عنایات باریست مصداق این مقال احوال فرخنده مآل اعلی حضرت

گردون سلطنت سلیمان شوکت سکندر سطوت فریدون حشمت جمشید

صولت دارا فرصت کسری عدلت مشتری حالت کیوان رفعت بهرام

فیض ایی کافی برداشته نظم و نسق امور سلطنت و رتق و فتق مهمات جهانداری و رابطت را بدان نهج
بندوبست نماید پس ناگزیر ما مردمی که ازین سلسله باشد و بطریق سرقت و دزدی بدین کشور
انعام عمارت نماید بی شبهه از نتایج آن حجاب شرمنده خواهد شد لازم نمود که پاره از سرگذشت
در رودها احوال فرخنده اشتمال انجناب را بسلف کرام و نیاکان ذوالاحترام را روزنامچه ساخته کلک حق نگار
سالفه تا آیندگان عرصه شهود نیز از مطالعه آن کارنامه بدایع استمال عبرت و نگارستان حسنت چشمی
آب دهند و بدیده انصاف در نگرند و چگونه از صفحات خاطر متعلق شمائل احوال این خاندان سعادت
توان ان گردید و هر ارباب بصیرت پوشیده نماند که اکثر عبارات که بصفت خیر الکلام ما قل و
دل موصوف است از زبان گوهرفشان انجناب است درین کتاب که فی الحقیقت هم تاریخ
است و هم دستور العمل دانش نیوشان حقیقت اندیش مبنی است بر دو دفتر
در بیان سرگذشت جد امجد اعلیحضرت ظل الهی که علیه الرحمه بجنت مکانی مذکور میشوند و والد ماجد
غفران پناه رضوان آرامگاه انجناب که بعد از نقل از جهان بسرای جاودانی مخاطب
و مشار الیه بعبودیت و سر بخشایی و تقدیم مشتمل بر احوال فرخندگی اعلیحضرت سلیمان مرتبت
ظل الهی ازینان و للت با سعادت همان تا هزار سال دیگر رحمت سبحانه و تعالی و تقدس
باید دارد و الله امید از درگاه کریم و خداوند رحیم انکه این کتاب مستطاب که موسوم
است بسلطان التواریخ که در حقیقت اسم با مسمی است بفرخندگی زیب نگارش
یافته تا ابد الآباد دربین سلسله علیه که ملجا انواع آمم و پناه طوائف قبائل کثیر از عرب
و ترک و عجم است باقی و مزید بقا اولاد کرام و احفاد عظام این خسرو زمین
زمان از زمان بهره یاب گردانده آمین یا رب العالمین

در بیان احوال حضرت

حضرت نکاپی فردوس آشیانی انار الله برهانهما انتقاد دریان نسبت فرخنده صدالحمد نیاکان
آن جناب که شیوه شیعیت و سنت و علم و علم لدنی داشتند از مکه معظمه هجرت اختیار نموده
در سلک مهاجرین خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم منسلک گشته بمدینه طیبه سکونت ورزیدند
و بعد ازان رشیدترین اولاد کرام آنجناب بطلب نبی سیر و سیاحت سوء اختیار نموده از راه دریا به
بنگاله و الهآباد رسیدند و سلاطین عظام بجا بود مقدم ایشان نزار گرامی داشته بانواع و الطاف
و تفقدات شامل آمده چنان مشمول حسن سلوک ساختند که ترک وطن مالوف کردند
و نوطن درین دیار اختیار فرمودند و در شهر حسن آباد که بابکی از محدرات است عزت عاقبت
قدسی عارف ربانی قطب زمانی حضرت سید محمد مشهور بخواجه بنده نواز گیسو دراز قدس الله
سره و روح الله روحه وصلت نمودند و پیوسته لمارت و ولایت و دران خاندان برقرار بوده
اکثر عظمای این سلسله علیه در معارک خاک مردانگی بظهور آورده علم فتح و نصرت می افراشتند
و در هر محشمان را قران مقدار زندگی نمیدهند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سید [illegible]
چون مسند ریاست از قدوم میمنت لزوم آنحضرت سریر جلالت سوء عظمای اردو
معلی را بانواع نوازشات ممتاز و سرفراز ساخته و فرامین و نشانهای مطاع با مرای عظام
و اعاظم اعلام قلمی فرموده سیره حسن سلوک که سجیه رضیه انجناب است با صغیر و کبیر
و ادنی و اعلی مرعی داشته و هر کس را فرخور حالت و حوصله او رعایات بعمل آورده و خدمات
حضور و غیره بر قدر هیچ شائبه کاهش نپذیرفت چنان قلمدار بتاقی دوران سلطنت سریر جلالت مآثر
مامور و جرعه خوار دولت و اقبال گردید و او را تغیر او سید محمد را که از قدیم الایام دران دیار

التضرع والابتهال عرض نمودند که اگر آنحضرت خود بذات متوجه آنطرف شوند فتح و ظفر
یاور گردد اگر نه سرخیل سپاه و پیاده بجانب لاهور یا ملتان یا بلده صلاح آنست که آنحضرت
جهان بسمت متوجه گشته موسی بهرلس و موسی غوری را که یکی سردار خشکی لهور و دیگری
سرکرده دریا بود با فوج بسیار روانه منزل جهاز از راه ملتان با مید استمالت و انجاب عازم
این سمت شده غرب میرسند هراه رکاب سعادت انتساب گردند هم چنانچه تسخیر ملتان
جمعی دیگر چون زین بخش بی لاف و گزاف یکی آید بر طبع آقدس گران آمده فرمودند که از
مدت سی سال که قوم فرانسیس بکلیه مغلوب انگریز شده لهور و هرکانه راه بدین آستان اورد از انجا که عجایب
مغلوبان شیوه حجاب فتوت است بسلح گرد و نواح نقد و جنس و اسب و اسلحه و غیره هرچه کارآمد
بوده و زحمت جنگ نمیخواستند بسیاق برخواستند سپاه جنگ ای صعب برانگیزند و دیگر
صورت نبازد تخلص ملک سرکار انتظار سردار آنسامان شتابند صورتا نداده و نفسها باد جهت
فصله بزرگ توجهی نفرموده انجا باین سامان بطی حواله شد الغرض آنحضرت بعد از این گفتگو میر
معین الدین را که از اقارب قریبه بودند با فوج شایسته و سردار برای تسخیر فرانسیس
گذاشته جریده با فوج جرار بر سم یلغار بسمت مکرر نهضت فرمودند چون قلعه آنست بورث
که یکی از قلاع متعلقه ملک گجرات سوار نیاز حاصل جواز آمده بسمع همایون رسید که در قلعه
سیصد فرنگی و پانصد جوان بارکه با عتبار حصینت قریب فتح نمیدانند به قوت حصار مغرور و مشغول
قلعداری هستند سردار لشکر رکاب سعادت بعرض رسانیدند که صلاح دولت آنست که اول قلعه آنست بورث
را قابل نموده بعد تسخیر آن متوجه نگر باید شد لیکن حضرت ظل الهی بتعجیل راضی نشده فرمودند
که ذکر اوقات حرف تسخیر آن قلعه شود اغلب آنست که بعد تسخیر صحبت مخاذیل نگرار رعایت

بی ایمان کوطینت شان از مکر و دغا خمیر شده بود ان نفضان الله و اضعاف
نیت حضرت علیه آن خدیو رجوع نموده شرحش اینکه مارشال نقصا را بعد رسیدن قرار ان
شهر تقلیه با تمامی عسکر خود که سه هزار فرنگی و ده هزار لشکر بازار قلعه بیرون آمده و از آن جمعیت
چهار صد فرنگی و شش نفر سردار را که بزید تیمور از آنها خویش امتیاز داشتند جدا کرده
با ینها گفته که برای اینکار آقا حاضر میشند جایز است و موافق کمیسیون مضاف خود کاغذی بدین
مضمون نوشته بدیگی چند آنها را سپرد و خود و آنها راست توپخانه علی و قشون
کوله انکوری بطرف شهر روانه نمود و آن خون گرفته توپها را عقب عقب بنوعیکه لشکر
نبیند روانه نمود و خود با شش بطرف تخمیرگاه خویش که عبارت از شهر باشد روانه
شده با ینکه در وقت عجز معمول آن ناپاکان است کلاها بر روی دست آورده
و با دستها را بر زمین گذاشته طلب امان شدند و در راستی که آن ناپاکان آمده
بعضی بر یک سمت موسیو گهوسی سردار فوج فرانسیس با سیصد فرنگی که همراه رکاب
نصرت انتساب بودند فرود آمده بود و بر یک سمت فوج فیزوریس نزول گزیده بود
در حینیکه آن اجل رسیدگان بدین آئین آمده و توپها را بازگرده عقب
خود نهاده ایستادند و موسیو کنیه که نیز بجهت ناتجربه کاری بجز نداشت
تعیین نموده همراه رفت و بعضی مردم فوج سرکار را برای نظاره فرود آمد
آن خاذیل شدند و آن ملاعین با آواز بلند گفتند که ما ها را اطاعت
با نحوا ظهر ارواح شما بی نامها بیعت و طلب امان شده ایم موسیو

و دهشت راه فرار خواهد نمود و حسین ابن صید با می بدام افتاده بر طبع آمد کس گران است
و بین سبب نزدیک قلعه فرود آمده صبح روز دیگر از انجا بجمعیت راهم بخش تعرر نمود
بیکه راهبر رکاب و یکی دسته را بسر کردگی سردار ان از راه کوتل درگ روانه نمودند
و معین خان شد که از یکه سوار خاص از راه است پور والا نگر کوچ سردار ان نیز
با جمعیت خود از راه کوتلی درگ بکمال تصور بعینه نگر رسند و برای اینمعنی انحضرت
حکم نامه بنام سرداران قلمی نموده باحفاکه اصدی برآن مطلع نشود سپرد فرمودند خاطر
بفضل الهی و اعانت حضرت رسالت پناه نبوعیکه تصور شده بود انحضرت از راه میان
و سردار ان نیز از سمت تعری بحمد و کمال بردباری و وقار بعسکر که در وقت نهضت راه
میرفتند همان نهج داخل شده گردیدند و نصارا که از استماع توجه اردیات عالیات در اصل شهر
و سر راه و کوچه و بازار و محلات ترتیب داده بالکل حسب الحکام قلعه بخدمت در وقت رفت
از همه طرف لوازمه کشایش و کوشش بعمل آوردند لهذا این اثری مترتب نشده و انحضرت
بکمال فیروزی براجوق حوق به نبیه آن کرده خیمه خان تعرر بعد بقضای الهی
و اقبال عدو مال بناصیه بر هر حوق بر خصم خویش غالب آمده چون نسیم سحر بهشت
خس و خاشاک چمن را رفت و روب نماید غازیان اسلام نصارا را از اماکنات
مستحکم بدر کرده علم فتح و نصرت برافراشتند و دران روز جمعی کثیر از جمعیت قلعه نیز
از دست تیغ بر شروب سیاه نصرت شاه خلعت انعام شربت گوار مرگ چشیده به پیش
الاسیر شتافتند و فتح عظیم نصیب غازیان گردید و نصارا که بقیه السیف بودند در اصل
آنها تا خیری زده بود بقلعه رسیدند و در بیرون قلعه نیز روز فوت عمر و زیان

بتعرف اولیای دولت قاهره درآمده و درمیان کشتگان از جیب دو سردار بوسنه
یعنی مصدر بیرون آمد بالجمله دران روز هیئت توپ و تفنگ بیشمار و غریب بسیار بتصرف اولیای دولت
علیه درآمد و اسیر شدند روز دوم حضرت ظل الهی با وزرا و رجال دولت بعزم تسخیر بارودخانه
و دیگر خانهای شهر که بسبب اتصال قلعه تا آن زمان بتصرف نصاری بود بسوار شده بانبدک توجهی
متصرف شدند نصاری از استماع اینمعنی با چهار هزار کس از قلعه بیرون آمده بزدوخورد پرداختند
فوج فیروزی رسیده قتل کرا از خم خورده حمله در شد و لوجنگ و جدال دادند آخر الامر بعضی
بالتجا بقلعه و البقیه نصرت و فیروزی بر اعلام نصرت ارتسام اسلام دریده جمعی کثیر از نصاری
بشمشیر جهانگیری قتل رسیدند و جمعی از غازیان اسلام نیز بشربت شهادت رسیدند
بعد از چهار و نیم ساعت یک رساله در کنار خندق بقبضه اسیر کفار گردیدند بالجمله نصاری از
خجالت روز بروز بقلعه فرار نمودند روز دیگر حضرت ظل الهی حکم محکم اصدار فرمودند که کلیه
بارودخانه و اسباب آتش خانه را از آن مکانها بر قلعه یا جای دیگر منضبط سازند آن همه
اجناس غلاکی محاسب اندیشه از حساب آن متعرف بجز و قصور بقلعه یا اسباب
آتشخانه که دویست هزار تیر در خرش و یکصد هزار رطل مسری و پانصد هزار رطل بارود
بقلعه فرستاده ام مرآن و در اندک فرصتی همه را نقل نموده بمکانهای مضبوط سازند
و سوای این نصاری بعضی هیزم از اسباب چپاخانه انچه توانستند
پیش از رسیدن فوج فیروزی و زانجا بقلعه بردند روز دیگر نصاری را جهان آتش
در نهاد افتاده بود اکثر عمارات عالیشان شهر مثل خانه راجه و غیر خانهای بزرگان
آتش دلهسوز خندق و از قلعه بیرون به بارود توپ گرم شده بقعه که در راسته ها و کوچه

کسی از استماع این معنی جواب گفت که هرگاه این سخن صدق است
دو کس از شما نزد یک آمده مطلب خود اظهار نمایند بمجرد گفتن این سخن دو نفر
از سرداران آن نابکاران نزد یک دو کس آمده اظهار مطلب نمودند و گفتند که اگر دو کس
از سرداران فرانسیس و دو سردار از فوج سرکار اسد الهی یعنی حضرت شاهنشاه نزد یک ما
آمده لازم دانند جا جمع میشویم و بدین بهانه دو کس از سرداران فرانسیس را همراه
گرفته نزد یک جمعیت خود برند چون این خبر بسمع خدیو فرخ فر رسید از انجا که
گفته اند العقل نصف الکرامات بر مطلب ایشان گمان شده از روی مصلحت که اظهار آن
هر سر عدد ستند اظهار کسی نزد یک آنها نرفته و جواب و سوال آنها را
منع حواله نمایند لیکن پیش از رسیدن حکم جهانمطاع دو سردار فرانسیس با یک
بساتجی فوج سرکار که آن مخاذیل بلطایف الحیل نزد یک برده بودند آنها را
اسیر نموده و مردم پیش در خشها کناره شده یکدفعه شلیک توپ و تفنگ
نمودند و ازین رگذر خدیو پس از نظارگیان نظاره گاه عدم شناقتند و از
شلیک شدن توپ و تفنگ مردم فرانسیس و غداریان اسلام مطلع
شده بتیغ های آخته و آتش نفس افعالیان از روی بیم ساخته بسرحد وقت
آن مخاذیل رسیدند آنحضرت تیز نفس نفیس در عین گرمی حباب عجله
دلیران قدم رنجه فرمودند جمعی کثیر از نظارگیان نابکار را بدار البوار که مرطن اصلی
آنها است روانه نمودند و قلیلی را زنده بقلعه آورده توپ و تفنگ های آنها را

واقع شده بود سنگری بهاله و بالات ادوات حرب و حرب آنجا حکام دولت سعید فرمان یافتند
و دیگران از نفر مردم بار برای حفاظت آنجا گذاشته بفرمان حکم والا صادر شد که در مقابل سنگر نصاری
سنگری از آن رفیع تر و مستحکم ترتیب فرمایند فرمان برآن در عرض نکشید بموجب حکم سنگر ترتیب دادند
ما نزدیک درخش از در دوم بالا آن کشیدند پس در همان شب جعفر زمان و دیگران را در همین گاه
نشانده سحرگاه اول درخش های نیسان آتش را بجان حکم سر دولت غازیان سپر خفتان
تقیع برکشیده بورش بردند و نصف ایشان جمعی کثیر را بر آن نشته کشته خون آن را بر
زمین خاک ریختند و الباقی السیف در رفته بقلعه رفتند بعد تصرف آنجا حکم عالی شرف صدور
یافت که اسباب مورچال و حمله و سیبه ترتیب دهند کار پردازان به تهیه اسباب پرداخته
بعد دو روز تسخیر حصار آغاز شده مورچال و حمله و سیبه شروع گردید و مقابلین و مدافعین
بسر کوبها میکوفتند یکروز قلعه برآمد روز دیگر نوبهای آتش دم را بر آن بر آورده از فرازین و نشیب
دستی دلفوذ تا شام بار از زمین کرم بود صبح روز دوم درخش جان جادوش سرکار
اسد الهی درخش های خصم را هدف کرده ترتیب داده درخش را شکسته و بسیاری از آن
با پاکان رو بدار السبور و شتافته بوعده کار را بقصبه لیان تمام ساختند که برج و باره را
خالی گذاشته در زیر زمینی پای فصیل مانند فواصل خمسه است خزیدند الغرض حضرت
ظل الهی عصر آنروز بنفس نفیس سوار با صاحرام شده بر اطراف قلعه گردیده جادی
بسی طرح افکنده حکم کردند سنگر دیگر طرح افکنند با این آن قبارهای کلان آسمان
کوز نشستند و بارش سنگ نوعی بر آن سوخته اشروع شد که تلاطم رعم شیاطین
بر دست بازوی غازیان آفرین خواندند و چند روز دیگر بهمین انواع گذشت در میان
ما فاصل موسمات افلاک مهر بخش ماه از روز شب تفصل واقعه ابراز قوطی دادن

چون کتب انها تمام شد و نوشته آنها محض بسزا و جزا در سرکار موجود است لایق انست که تیغ
خونریز را بر آنها حکم ساخته روی زمین را از لوث آن مفسدان پاک سازند تا دیگران
عبرت گیرند لیکن آنحضرت حلم و کرم ورزیده اینچنین تجویز نفرمودند و حکم بالاصالت نرسید
که آن مفسدان را بالتبعید در آنکه و دیگر ممالک محروسه الله سازند و در وقت رونمائی آنها دوازده
توپ بیس بیاس نشان فرنگ بعنف فریاد و فغان برداشتند که ما از قوم اسلام ایم و بشنیدن آن
یکبارگی بکمالات و صورت انصاف را بزور و جبر اسیر نموده اند آنحضرت آنها را بلطف الطاف و مرحمت
قدیم نمودند بعیت تسخیر قلعه کوه ریال و آمدن برگشتن آنحضرت
بلزوم تسخیر کوه ریال عبور کوتل فرمودند در عرصه نهصد ذرع موکب نصرت قرین در کمال غرور یکین بزدیک
القلعه که از بناهای محمد اسمعیل بیگ رئیس تمام شده بود در منصوبلی
بعدیل و نظیر ندارد خست لیک با تجربه کاری قلعه در انجا اهل فرنگ متصرف شده بودند
رسیدند از قبلی که بدو کروه القلعه واقع است نصارا تا پس از رسیدن انوج قاهره
بدان حدود هیاهوی خبک شده با عتقاد باطل خویش دو فیله از دقایق و اسباب رزم
فروگذاشت نموده بودند آن حضرت چند هزار در تسخیر شهر از پیش نهادند و للا
ساخته یکی از سرکردگان را با جمعیت شایسته بتسخیر شهر حکم فرمودند سردار مذکور با جمعیت
خود چون بسی از انکار در شهر نهاد نصارا که در بروج و بارو از شکر و مطرس ترتیب داده بودند
بکبک دانه لابه خیرگی نظیر را آوردند لکین از قوت اقبال شاهنشاه کوشمال سزا
یافته لنبت بعرکه در دی سیاه خویش براه گریز آوردند و بفضل الله شهر بحرز
اولیای دولت ظفر اقتران در آمد چون نصارا تعین برگشته که نزدیک قلعه

بودند تعیین فرمودند لنفسه الهی و تا مدت حضرت رسالت پناه بر دو فریق مراقبی قرار داده در سنگر
و خندق در آمده حسن شیرازی با چهل نفر بر سر آن تلها رسیده و میخها بکس را بحکمان قهر بر
ارتش جدا کرده و برخی غازیان بی سر و سامان کرخه تعلقه رفتند و غازیان با سرها بخرمی مراجعت
نمودند الغرض نصارا از بیم توپ و تفنگ نوعی عاجز و ذلیل شده بودند که اگر احیانا بر برج
و باره بری آمدند غازیان گذاشته مانند خروس پا رعجز و لابه میکردند و بهر دو دست سلام
میکردند و در همان ایام نصارا از وری وقت صبح کاذب از قلعه بر آمده بر مورچال کفار خندق
رسیده داخل حصه کردید یکی خبر کفار را بدیگر نهایت سانیدند و غازیان نیز در مدافعه سرمو
تقصیر نکردند از طرفین تیر و ان جدال و قتال اشتغال داشت که در آن بین حضرت
ظل الهی که از شکر خواب راحت بیدار شده بود فراغ نماز صبح و ورزش معتاد را وقتی تقریب
نیسند عمل و دغدغه بود از شدت آواز تفنگ بی برمطلب شده بکلدی برحمت ماتم زده
با وجود این مردم اسدالهی جهت مدد اهل مورچال تشریف فرمودند و هنوز نیره کار از آنها
مشغول بود که الحضرت بمورچال رسیده مآب بنیغ مروری نزدیک کرمی و غازیان
آتش طلقان را سرد ساخته برخی را جهنم پای داشت عدم و جمعی را زنده دستگیر نمودند و
معدودی افتان و خیزان از راه خوف و خطر رجال مجدد بر گردیدند بنابه تکلف در این تعلقه
عرض سه ماه که مبتلا بهم بود از طرفین آنقدر مردم کشته شدند که در مورچال و خندق و سنگر
و متاریس و داخل قلعه جای گذشت و استخوان اموات بهم آمیخته شده بود زن کفار از بالا
آب و کل انداخته تعفن اشتهای مجنح و گوشت را بوست بهم رسیده و زنده شده بود و از طلیعه غازیان
طلب آب نمودند بود از زمین بر زخم گردیده که اگر تشخیص نمیشد هیچ کس آب نمیخورد

دائمی گشتید و طغیانی رودها و جوشش خروش دریا و کثرت سیل و دلا
از حد تگذرد و در رسیده با وجود اینحال مورچال در حد از آن بران برآورد بیشتر
برده در عرصه دو ماه نزدیک خندق نماندند و درین مدت دو دفعه وقت شب در عین
شدت بارش دست از جان شسته از قلعه برآمده بری قطار مورچال هجوم آورده
و از طرفین تفنگ و توپ و کوشش بعمل آمد که درین اثنا حضرت ظل الهی که نصف شب بمراندازه
از مورچال منزلگاه جهت نزول همایون اختیار فرموده بودند تا نصف شب خود
بدولت و اقبال در مورچال گردیده لکار همه کس دارسیده بدولت خانه مراجعت کرده
نشسته بعضی از لشکریان آواز تفنگ تبرس دریافته با جمع بهادران بحضرت تورانیان
بصورت شیر چون غیب بمدد غازیان قدم رنجه نمودند و در عین شدت باران که همه جا
پر آب دران مردم آبی شده بودند حضرت خضر الیاس از طرفان با طغیان اب برداشته
بسر وقت آن بلا آوریان در رسیده مانند حضرت خلیل و آتش که از زبر تفنگ
و تیغ بارای دستبرد متصل غیر منفصل می بارید در آمده جمع کثیر را از هر طرف
بتیغ انداس بر لوح مطفی نابوده آن طرفان آتش فرو نشانده بتغیه اسیف گریخته تا
نیمه شب برفت و سیانوت هزار بان صفدر تورانیان گذشت اگر همه نصارا از وقت شب
و هنگام تاریکی ماندند در دل آمده کاری نساخته رجعت قهقری نمودند انشاء الله تعالی
هر دو از فرد از کشش تلافی این حرکت بوجه احسن بعمل خواهد آمد روز دیگر در وقتیکه
آفتاب نصف النهار رسیده بود حضرت سپهر نفوذ بهرام انتظام بدستور مقرر که یکی دسته را در سنگری نصارا در پیش دروازه
قلعه برآله بعضی دسته دیگر در خندق که آن ناپاکان تباه خویش ساخته نشسته

سخن در جواب نگفتند و چند مرتبه تکرار بمیان آمد مستوفی تمکین جرأتی گردید چون این خبر بگوش همایون خسرو ملوک
رسید زبان قدر بیش برگشاد که تنبیه و تادیب بی خیدان کار نیست کمان هر دوده تمکین خویش را
بکشتن بسپارند طایفه تفنگچی نیست پس این کس نیندیشم بعد دو روز توشک و اردوی از اکبر یران جمع
بدست آورده بیاورند خود در انجا در دولتگاه گذاشته عازم ملاقات نجد گردید از آن طرف سپهسالار و دیگر امرای
نامدار دیده بقی تشنی از هفت منزل راه برای تعظیم و تقدیم در سیدند روز دیگر حضرت ظل الهی تمامی سپاه را که
تیار نامدار را برجها سوار کرده دلیش و غیرها با احتیاج سر انجام داده بهمان نجد روانه نمودند
کیفیت بیوفائی نمودن قزلباشان را چون سبب بیوفا نمودن قزلباشان دوستی زرد تفنگ
با اهل قلعه موقوف ماند بعد روانه شدن آن جمعیت همان هنگام که حضرت ظل الهی عازم تسخیر قلعه
جبرا گوته آگردید در بین اثنا عرایض موسی بهوسی متواتر و تواتری رسید مضمون اینکه اکبر یران تمکین را
از راه غلط نموده طالب صلح شده و ایلچیان کاردان برای اینمعنی بحضور معلی روانه نموده
اند امیدوار الطاف شاهانه آنکه تا آمدن آنها بحضور تسخیر قلعه را موقوف ساخته منتظر جواب
دست گرفتگان اینبنده عزیز دریای احسان سازند و اگر بعد رسیدن ایلچیان صلح خاطر
خواه حضور نشود تسخیر قلعه در پیش دیده همت شاه خیدان کار نیست و ایلچیان اکبر یران
بهمین مضمون عرایض بحضور اشرف ارسال داشته کمال عجز و لابه ظاهر نمود بعد وصول
نامه رسیدن این روسیاهان جان بخشی اهل قلعه ضرور است چند زخم و غور شیوه جسارت
یار لبسیاری عجز و لابه فرا پیش و انگیز جهل اینمعنی فرمود یورشی نموده موقوف دارند چنین
سرکردگان افواج بعرض اشرف رسانیدند که دلیش قلعه باندک توجه گرفته است

از سوال نمودند و همه با الاتفاق عرض نمودند که مشار الله نمک حرام مقرر
و قابل عقوبت و سیاست است تا دیگران عبرت پذیر گردند حکم شد
که برگاه خاص است محضری در باب قتل او درست و همه اعیان بران
گواهی کنند خلعه موافق ارشاد بعمل آید در نیوقت حکم عالی شرف نفاذ یافت
که قتلغدی مذکور را از حلق برکشند و تمامی اهل اردو رفته بچشم عبرت دران
بنگرند که هر که عهده در کار پادشاه نمکحرامی نماید سزای او همین است مطابق حکم
قتلغدی را بصحرائی که تمامی اهل اردو دران جامع شده بودند بردند خواستند
که از حلق برکشند محمد علی نمک حرام که با وی کمال ارتباط داشت لبدم مرا نمست
پیش آمد هرچند مردم برای صاحب اشغل را خاطر نشان کردند فایده نکرد
بلکه کار را از مخالفت گذرانده بانگ بلند فریاد برداشت که دربی کار رفیع حمایت
سیاست هر که شریک من است بنزدیک من آید قریب بیکهزار کس
بنزدیک او جمع شدند و آن خون گرفته یکباره بکمر همت و آرزم بر زدند و بی
محابا دست تعدی بسوی مشار الیه دراز نمودند خود گرفتار و تقدیر گوی بال
را بی کردید چون این خبر بسامع علیه رسید از جای خود برنجید و بال آمد
و شیوه مستودع سلاطین معدلت آئین است بر زبان مبارک آنحضرت
گذشت که چون بمقتضای لاضرر فی عبدی غلام نمکحرام کار را بسیر دکه
است باستمال اصلی مستمال نخواهد شد و اگر فی الجمله تهاون شعور خود را
بتعلق خواهد رسانید اگرچه از پرستش او تعلق ضرری متصور راست لیکن

باندرود سنجط جزایر کوث و دیگر بستان آنجا نزد او موجود بود و بطلوع
و اهل قلعه نشان دلعه باهم منسوخ نموده چنان قرار دادند که کرنیل
ملکوث از حضور رخصت شده به بلچیرت رفته باقی دیت و چهار
مسخون از جمله بکورریال آدلعه بر سر رسانیده اسباب نزاع لقلعه نموده
جنگ شروع نمایند و لهذا ران نیز با او شریک شده آنچه از دست
برآید کوتاهی نکنند لهذا مطابق قرار داد کرنیل ملکوث بود فدین بر خصت
حضور روانه بلچیرت گشته از آنجا چهار جهاز خرد و بزرگ مشحون از اسباب
و آلات دلعه و او جنگ و غله و غیره با محتاج همراه خویش گرفته
بکورریال آمد و از قضایای که دلیلی بود مناطعه بزوت اقبال سهای
آنکه بعد دو روز نه شدن ملکوث چون قلعه دار کورریال در وقتیکه
آغاز نمود زمک حرامی نموده لهو و لعبها را تسخیر قلعه مذکور نموده شد و اللهم
از زنا تجربه کاری مباشر حرب گشته آنچنان قلعه را که در استحکام عدیل و نظیر
نداشت بجنگ و جدال به نصارا سپرده خود با سباب و زر و نقد
از صادقت و ناطق بسلامت برفته نظر به بودن آن قریب او بحضور
با هزاران ندامت و حسران چه سای عقبه مبنی گردید و چون تغافل
در امثال این امور منجر بعدم نسق میگردد و حکم علی شرف نفاذ نیافت
که مشار الیه را مقید نمودند و بعد چندی اکثر سرداران و غلای اردو
راجع نموده از حرکت ناشایسته او اطلاع دلعه در باب سزای او

اهل قلعه از نقدان ما یحتاج جان بلب شده اند در عهد در قرارنامه شرط است که از روم
بآنها نرسد لیکن چون ضرورت داعی است حکم شد که بعضی ضروریات تعلقه
رسانیده آید و گرنه کار بجاب خواهد انجامید و چون با این کس نصارای جبلی ولایت
هستند از روم است که از طرف این یکیک کس بمیدان آمده عیار مردانگی خود بوضوح پیوسته
ظاهر سازند چون مضمون نوشته رایه سرگرم حرارت بسمع همایون رسید جواب شافی کافی
از درگاه عزت بدین مضمون باز توقیع نفاذ یافت که باتفاق جمیع ملل و نحل غیر از پیغمبر
آخر الزمان نبی دیگر مبعوث بسیف نکرده و هیچ یکی را امر اقتلوهم حتی و عهدهم
از جناب قاضی الاطلاق رسیده خلعه انجاب حسب الحکم خالق الخلق کیوکنوسوز را
قاطبتاً بر کفار از یهود و نصارا و صابئین و غیرها عهده امام را جاری ساخته و با نور رسم
و الفقار کتمنع آسانی بود و جناب سید الغالب امام برحق و خلیفه مطلق جناب
حضرتی پناه بود و ظلمت کفر و جایع شرک را بروف ساخته و بسی مشرکان را راه گریز
و پای بس المصیر نموده و پیغمبر شما حضرت مسیح باتفاق بحکم الهی بیع مبعوث شده
و جهاد بجا نیاورده اگر چه از روی کتب صحیحه ظاهر است که شما خود را بر دین
حضرت مسیح داخل نموده اید و قابل تالث ثلاثه هستید و مشرک محض و داخل عبده
اصنام محل محرمات مثل شرب خمر و بیع ناموسی و بیع شرعی و اکل لحم خنزیر و فرار از جنگ
و امثال این فعلها که باتفاق جمیع نوع انسان در حرمت آنها شکی نیست شما هم
آنها را مباح شمرده اید و خدا و رسول خدا یعنی جناب مسیح و جمیع بزرگان آنرا
از شما بیزار و منحرف بلکه دشمن خود میدانند و موظف بر اقتفا تابع و پیرو قول و فعل

داشتها رفی الجمله بی خبری است لهذا حکم والا شرف صدور یافت که فوجی از سپاه را
بسرعت باد و برق شتافته میان فلوه و جاده بیابان بادیه گرد سبیل حایل شوند
بعد روزه نمودن آنها خود بدولت نیز سوار شده و را نجا که این سانحه رو داده بود
رفته افراگشتند و سبب قدم رنجه فرمودن آنحضرت این بود که شاید از
سواری خاص آن عفو بخت و کم کرده عقل بر ذمه غفلت از روی حشیم کشیده
باز دم گردد و خود را به یکبیوتا دست آویزی برای عفو جرایم او بدست آید
لیکن از را نجا که بیانه آن کم ظرف از باده جهالت لبریز شده بود از دیدن سواری
خاص بر خلاف توقع آثار بیدماغی بظهور آورده مست غفلت گردیده بر
پی نعمت و خداوند مخاری خود خیال تباه اندیشیده و از رسیدن خدیو
با فاق در را بی اکثر همراهان او برک رفاقت نموده بگوشه و کنار خزیده
و خندق از وحشت سرشتان با و ماندند در آنوقت حکم والا بار تفاد
یافت که آن سرگشته بخت را با رفقا اسیر نمایند و بعد دست آویز
آن اصل کرفتار بعضی را بجای فیل انداختند و جمعی را بدنبال در خرش
و برجی را او نخته دار سیاست نمودند و خبر بایه فساد یعنی محمد علی را مسلسل
کرده برای حبس بیک از قلاع روانه فرمودند بعد دو سه روز آن اجل رسیده
خود را خود کشته بقرار اصلی خود رشتافت الغرض ملکوت از نعمت غافل
با جهارات به تنگر کا نبدر رسیده بطاق ابرو خزاید کان دم از سکنار زده نوشته
بحضور پر تو ظهور فرستاده که چون ایام محاصره طول کشیده است

خویش اند در نصرت قتال و جدال و شجاعت و جلادت و جهاد و غزا و فنون مردی و
مردانگی از پیغمبر ما بمیراث رسیده است و اگر زاد و نیاب شیعه است لطور یکه توشه
با جمعیت خود از جهاز ات فرود آمده لذت ضرب و دست غازیان را بخش و عزیمت
امت محمدی را ملاحظه کن لیکن بان شرط که سپاهی و سردار با سردار نهایی سلاحیکه خواهد مردار
کند مردمفت ترس برون کن ز سر همچو زنان غذر مجو و رگر همین مضمون نامه بالا
و سانحه محمدعلی بگوش اطرش آن زبان دراز رو تاه عقل رسید از جواب غفلت بدر رسید بعجز
لله بس اند آن روز که در حق او از شب تیره تر بود بر نگر گاه گذرانده بگام ظلمت
دنیت بهر جا دیده رو بفرار نهاد کیفیت معترف شدن خطاب
چون حبب در خواست و التماس موسی بهونسی و دلکلی انگریز خاک متوقف شد و آمدن
دلکلی جا بر انتظار جواب بومیان آمده بود با زاری از همه خبر معمور بگم حضور رو بر
قلعه زده بودند و در دیان بلیغ غار آمد و رفت داشتند و جمع شرابی نوشیدند بیطار ضبط
وجود داری را خبر یا و عبد قلعه گیان آنجا که در آنوقت از شدت غم و الم بزمین سل
و وقتی از فشار بود با التماس بسیار بحضور اشرف آمده اظهار کرد که مدت قاصره حبه
خاک و حبه بیگ زماه طول کشید و مردم در دل بعضی بقتل آمدند و بعضی
بالعلت و با وجود رخت بدار الجزا کشیدند و با الفعل این جمع هر زبان که هستند
خواهند قلعه مسخر و ملکان نمانید توقع از الطاف خسروانه که قلعه لا بعرف
از آستانه دولت قرار و رد خدمتگزار جهاز نخیر جا بجا نمیشود انحضرت جواب
فرمودند که چون دلکلی سردار آنجا شما در خواست نموده اند که با مدن آنها حضور قلعه

لهذا بزرگی که مقید و مسلسل نشیند بایکدیگر بیان حکم شود که تا بطلوع جنبانیان برسند
بعد رد و بدل بسیار آخر قرار بر خواهش او دیگ لهذا اسیران را نیز دسته بندی کرده
یکدسته همراه وکیل و چهار دیگر جدا جدا به جنبانیش روانه شدند و اکثر انصار تا بیک
رومی یا رده با محافظان بجا جران نباهشی آمدند که گمرکات خرد و اندک طاق
طاق شده است نگهبانان خبر رسیگاه بدست آورده برجی را بر آن سوار نمودند
لاکن از کثرت راکب و قلت مرکوب بقیه را حملان بعجز و لابه و زاری کردن بیک
فروشان دیگر لاخ دارند هر نوعیکه توانند شد و خبر دار کوش دیگر بعاریت
از انها باید گرفت چون رسم است که وقت تشهیر در بلکه هم سواری خرمیکنند
محافظین در جواب مخالفه نموده گفتند اگر مرضی شما باشد خودها گرفته سوار
سوار شوند مشارالیهم گویا جان تازه یافته بخوشی و خوری تمام اتم خرها گرفته سوار
شده هر روزی مسافت می نمودند و بهر مقام که اسیر میرسیدند چون این شکل عجیب و غریب
بود هم مردم انجا برای سیر میدان می آمدند و از کثرت تماشائیان
وفور شاه نظارگیان شور و غوغا طفال بقیه شهر صورت میبست تا بایں
آئین بجنبانیش رسیدند و مردم آنجا هم باستقبال بیرون آمدند از مشاهده این حال
غلبه دهل و نوروز و سرور از حد گذشت و در سبیل منزل وکیل نظام علیخان را بقطار
خصوصت و کلاه و انعام معتبر از روپیه نقد گاه بگاه بطلب خاطر خصوصت از طرف
او ارزانی میفرمودند در وقت رخصت مشارالیه بعرض مقدس رسانید که نظام علیخان
بعضی زورهای نوروز نشسته اند بایشان ملک خارج شده برطرف تمام حال

خراب ساخته انرا از کوهی که بریده بودند بهمان کوه برده انداخته
و همه خود سر بسجده مطلق العنان گردیدند چون این خبر بسامع علیه رسید حیدر علی
بیک را که یکی از سرداران عساکر فیروزی بود با فوج بهادر مامور گردانیده
آنجا روانه فرمودند و بعد رسیدن سردار مذکور آنجا از تقدیم خدمات لایقه پیش آمده
و دوسه خیمه خیابان واقع شده بر حسب وقت فوج فیروزی اثر
بدانجا رسیده یکی از هجوم مخالف دشمنکی راه و تراکم اشجار سردار مذکور پیش قدمی
نموده دولت تحویل اتصال نتوانست نمود تا مدت نیم گهری
این خبر بسامع خسرو دلاور گردید راجه گنگ میری را با فوجی از خود روانه
گنگ روانه فرمودند بعد رسیدن راجه مذکور بر دوسر در بالاتفاق
بمقام تسخیر آنجا شده دوسه کروه راه در سه و چهل طی نموده نزول
نمودند مفسدان از اطراف و جوانب هجوم آورده خیره گی را از حد گذرانیده
و تا سه روز میان جنگ استمال داشت آخر الامر میر حیدر علی با گنگ
بمقام مقرر بر خود رسیده نوکانه را که از سه از انجمله که زور بیشتر داشت و
راجه گنگ گیری ثبات قدم ورزیده با بعضی از خود داوری
سردار مذکور دلجمعی نتوانست گردید چون حضرت ظل الهی از تسخیر
و تصرف دولت بل مراد حاصل فرمودند راجه تسخیر گنگ را انتظام
از خاطر فرو نشسته سرسز شده موکب والا متوجه پرتاپ گردید و از آنجا
فوج فیروزی را رخصت نموده از دروازه گنده در عرصه دو روز سواری

پسانیس انجا نه هر قدر که باشد نوشته بحضور آصف مآب عرض نمایند بعد بتحقیق عرض
بهر جا بلکه خانهات آنها بود یکی از سرداران بالکتین فرمودند که در آنجا رفته
منتظر حکم باشد بعد ازان حکمنامه ها علی قدر مراتب هر یکی چند انجا نه ارسال شده
و بالای آن ثبت بود که فلان تاریخ و فلان وقت واکرده به بیند سوداگر
بهمان نهج کار بند شده و در تاریخ قرعه وقت نماز صبح حکمنامه ها را وکرده دیده همه
یکرستانان را که از صغیر و کبیر زنان و مذکور شصت هزار کس تعداد شمار آمدند
باسیر نموده بحضور سر لشکر آوردند حکم دادند همه را بکنار ناس سپرده قداب
آنها را از خورد و بزرگ و پیر و جوان بیدریغ کشتند بدار السلطنت روز نامه فرستادند و نگاشتند
که در روز دوم آنها حکم شد که با نصد و بانیه و ملحقه آنها که سابقا قرار داده
بار سالداری آنجا شخص تعدین کاران تفویض نموده و همه را بشرف
بشرف اسلام ساخته و در کنایه معتبر حاکم نشین رونق نمایند و
تا مدت هر جا حکم شد که ما یحتاج آنها را از خرید و فروش
و غیره ضروریات فراهم نمایند و تاریخ سن باسلام و در آخر آنها
ازین بیت مستفاد میشود که هر مصرعش تاریخ است
فلک روشن ز رایت احمدی خدا حامی ملت احمدی و نیز
شناخت این قوم نام صف آنیان احمدی قرار یافت کیفیت آن
ظل الله صولت دار السلطنت بعد فراغ از بندوبست ملک طغرا که مرکب ظفر
کوکب رونق افروز دار السلطنت گردید و در آنجا خدمی

و مسلمین الجا را رانع صوم و صلات گشته از ملک خود بیرون کردند
و بر رهبر و غیره خود واجب گفتند که هر که دین عیسوی قبول کند در
ملک بماند و اگر قبول نکند در عرض سه روز از ملک بیرون رود
والا بزور در مذهب خود داخل خواهیم کرد از استماع این سخن
بعضی ترسیده و دست از مال و منال و خانمان برداشته
مهاجرت سریه ارزنی برآمدند و بعضی این تحریف را
اصل انگاشته اعتنا نمودند بعد انقضای سه روز نصارا
اکثر رعایا را بزور داخل دین باطل خود نمودند و بعد ازان
در ملک نگرو کوزستان و سوندا آهسته آهسته تبلیغ
خویش آمدند روزی در دربار ایشان ایراد کردند که
بندگان از خود راضی نموده با جارت آنها شروع در ساختن
معابد و کلیسا کرده قدم بقدم و دو دو یا دو دو فرسخ
کذاشته عوام کالانعام را بزبان حرب و نرم و دست و رشوت
و هر طریقه بدین منتخ خود دلالت نموده بسیار برا کرستان
کرستان ساخته و تا حال هم این سررشته جاری است چون حضرت
ظل الهی را از قضیه آگاهی شد حمیت اسلام بجوش آمد بلجله
بدیوان حکم شد که در ملک سرکار خانهای کرستان بتعدید تعدیه

سالکین

رجل اقامت فرموده خاطر حقیقت مناظر متوجه تسخیر دولت اهرت
و سلطنت از مقدمات ملکی و مالی و قلاع و خیل و حشم گردیده
بعد خندی نماید در نیت کیفیت قلاع و ممالک مکور صورتی حاصل
متوجه آنصوب گردید و بعضی قلاع بنظر گرفت اثنا در آمد که درین
اثنا خبر باغی شدن مفسدان ممالک ظفرآباد بسمع همایون رسید
بر رای عالی مقرر آمد و موجب آن آنجا مقتضی شورش و غلبه
باغیان و عدم آذوقه و علی محاصره بلکه صریحا منافی آن باشد
و نومیدی بتوانستن و تواتر بنظر اشرف در آمد بمجرد استماع اینمعنی
چون مجال درنگ نبود موکب جهان کشا از مکور عازم
دار السلطنت شد با وجود یکه ایام عاشور نزدیک بود
بلکه ضرور دانست از آنجا بدون مکث با نهضت های
طوفانی متوجه ظفرآباد گردید و تاریخ غره محرم الحرام سنه
قلعه ظفرآباد دایره گاه اردوی کیهان پوی گردید و از آنجا
مصدوریا ماهیل بهر رهی یک دو منزل بدان قلعه فرسائد
محصوران را از شدت محاط غله نجات نخسیده و بعد انقضای
دهم عاشور اردوی همایون آن مکوکب والا بظفرآباد رسیده
بسر دار آن سلطانی فوج ها باطراف روانه فرمودند تا کفاران
ناقص العقل بدانند که آیه الذین عاهدت منهم ثم ینقضون

عهده

مسعود را احضار فرمود و مجلس کماکان انعقاد یافت هر سه نفاش رای بر ساختن
بنجی نوعی اشرف رسانیدند حضرت ظل الهی انواع فیروزی را از مرد و زن
طلب فرموده مصلحتاً ترک محاصره ارزانی نفاصله یک کروه و ایره گاه فرمودند
روز دوم مغل علیخان از راه جبال بصوبت تمام وارد اردو شده بسیر
نظام کرده اهل طبل را همراه برداشته و آتاله البیت و اسباب چیزی که لباس آنها را
بر جا گذاشته بسرعتی هر چه تمامتر بطرف جندر آباد جاده پیمای راه فرار گردیدند
چون این خبر بسمع اقدس رسید بلزوم انسداد راه فرار آنها از راست جلو ریز
تعاقب فرمودند لیکن علیه دلدار و همیان بسبب کثرت گل و لای در ریگ زار
خیلی عاجز مانده بودند مغل علیخان بسرعت هر چه تمامتر از آب گذشته بود
روز دوم مردم تقسیم شده و علم عید بشرف صدور یافت و در عرصه سیصد جا راوت
تماشای لشکر فیروزی از آب محیط بحرکت مشغول از استماع خبر عبور زمین جهان پر
نصرت پرتو دیگر دیده سران از جا نجنبیده بودند کوچ نموده بفاصله چار کروه
دایره گاه نوعی بکشن پور خورد نمودند و بعد ایقاع خبر رو حرکت اندوجی بجا طرف
بحرکت مانده آن بخت برگشتگان راه یافته تا مامی جمعیت و حشم و حرب
و ضرب یارا رده صف ارجایی خود حرکت نموده بطرف فرودگاه فوج
ظفر موج جابجای هر سو مقاومت نمودند چون از ابتدای طلوع در دن این
بیمن بزمن رسید خدیو فیروزی نصیب بجرد اضطرابی پای سعادت در رکاب آورده
با دو فشان از لشکر برآمده دو بردی فی الف صف آراسته بتماشای فشونات

در برابر ما کی بدی نمودن و خود را رسوای عالم ساختن و برده حیا یکبارگی
بر زدن اختن نوازش نیست بعید بلکه البته ارادهٔ آنست حضرت سابق
بدو وقت بایدگی و عجز و اضطرار و خواهش حالی شما را دستگیری نموده
بخون و مال آنی که بر شما بود و آنرا بعوض بخشیده قبول نموده جانب
شما نموده ایم و افغانی شما که خود و مال بود و انوار فرزندی نمود
بانچه راه و رسم بدی بود از سر طرف نموده آمد حالا اگر شما بورت
بخواب نمائید تا آنکه داخل ملک سرکار شده سرو تسخیر نکنید و حاکمه
بسواری خاص و علم نشوید ما بدفع شما نخواهیم پرداخت و در بیولاته
بسواری خاص روتق افزای دار السلطنت لهور از انجا
همین خبر رسید که نواب نظام علیخان و بوسیله
بعزم محاربه و تسخیر ملک نموده داخل سرکار شدند بعد استماع این سخن اکثر
سردارانرا بموقف عرض رسانیدند که بعد دولت قلاع نموده بعقابه آن نباید پرداخت
حضرت ظل الهی فرمودند که انچنین خبک کردن خوشنودی از رسوای خاص و عام
ساختن و خیال باطل تسخیر ملک سرکار بسر بعنبر خود جا دادن حد سب ازین حرکت
بقلابی بر لب انچنین اشخاص میشوند از خدا نمیترسید و از خلق شرم نمیکنید انقصه
تا مدن شما باین بهمت نتیجه بالعکس مطلب حواهد شد لیکن عیب بهمت خود را
بخجیه تقدیر نام میکنید و ما هم بدین مضمون که نزد صاحبان فرزند بیزار
دشنام است و در استماع دیری نمیشود بهتر که ارسال فرمودند هم در انجا خود را

گفته میشود که مثلی نوپیدا است که روزگار در سیاه کردی که زاییده آید و در گذارد
بزاید تهور و جلادت مشهور شده آید با الفعل چون پای جنگ در میان
زاست در قتال و جدال همیشه چنین هزاران کس کشته میشوند بی سبب خونریزی
بنی نوع انسان اجمعه چرا میشود بهتر آنست که ما و شما تنها در میدان نبرد
با هم بکردیم تا حق سبحانه تعالی کرا یاری دهد و کرا افزود کرا الفود قضیه منقطع
گردد و اگر گمان علیه بر یاران و دست خود ندارید از یک کس یاده کس ما
دو بید که یاری چون شما هزار آید و این نوع از رم و پیکار در زمان پیغمبر ما صلی
الله علیه وسلم رسم بود و زمانی متقدم رفته است که این رسم در میان
نبود اینجا نیز ایم که این نوع جنگ نیز تازه شود و اگر این شق نیز از راه انصاف
نپسندید یکی نفر از طرفین لشکر را در پیش دشمن صف آرائی نموده بهر جریده
از اعضای شما باشد سر دار و سر دار و سوار با سوار و پیاده با پیاده محاربه داریم و تقریر نمود
که هر که پس میشود آن سر بر تابع دیگری به شود چون مضمون این را مخالف
و خلعت از القاطش قبر اوشس است بگوش اطرافش آن مخالف رسید
از بیم جان بر خود لرزیده تا جبال برشق نه برداخت و بر زبان یاوه
اش جاری شد که از ابا و اجداد آنچه بخود غیرت رسیده است این است
که بر پشت اسب نشسته تمام روز تیغ تاز مشغول باید بود و در حوالی
لشکر دشمن گردیده به آمده و رونده از دست باید رسانید و بر گاه کسی
متوجه نبود که بشیوه مردانگی گمعه از فرار تابت کرده غمان یار باشد

بحکم سدره لسع دامانه بکار گشته برجایی فرودگاه خود بطوارم حزم و احتیاط برداشته
پس از تقارب مسلمان آنحضرت فوج کفار برطلایه دار آنها تاخته آن جمعیت اندکه لشکر
کم بود لشکر کرده بودند درین اثنا حضرت ظل الهی لشکر وقت بخالفان رسیده
باندازه تیر و تبر خویش کردند حق آنست علی الانفس حکم تیر شمشیر داشتند حکم
فرمودند آن تهیدستان جوهر جلادت و مردانگی بجود رجم چند تیر زنگ زجها
پاخته نشست بجانب معرکه وردی اوبار براه فرار آوردند و با وجود یکه عاریان
بکاری دلخواه نساخته بودند بخص تفضلات بیکیف لک روبیه نقد و خلعت رسن است
چنانچه بهای بلوچ تقرب لشکر آنحضرت بسیار و زرجرار عاریه انعام فرمودند روز
دوم فخر دلال بلشکر حمیت دوباره بس رورکذ شته بخیال باطل مدارک
از قعده خود حرکت کرده بهزدیک فوج فیروزی رسیدند و بمجرد صف
آرائی بحالت معهود خویش نشسته بلشکر نصرت اثر خود برگشته
دیگر در انجا بسر داده روز سیوم از اندیشه مشغول مشت کرده
پس نشستند چون این خبر بسمع همایون رسید روز دیگر سکه باسم او رکاب
سکه کرده منهیت کردند درمیان منزل بخاطر فیض ماثر حضرت ظل الهی
باز رسید که بعضی سخنان کفر آمیز از حضرت است از سرداران کفار
دعای سوال باید کرد لهذا یکی از اعیان طرز دربار بارگاه عزت ارجمند نصرت
روانه فرمودند و چون موکبی همایون در میان کفار رسید تعدی و شجاعت آنها
دست تعدی را بیکبار فرمودند که عرض تظلم بملازمان حاضر نمیشد بشتاب

درختهای جنوبی آورده بر دیوار حصار بلند رانند و درختی انداز ایشان
در وقت یورش اهل حصار را نگذارند بر برج و باره برآیند و مدافعت
کنند الغرض صبح در دیگر مقام طلیعه سپاه سرداران شهاب همراه آگاه ساخته
تا زود طرف یورش نموده نزدیک بدیوار رسیدند لیکن چون را قابلیت
نبود در محصوران از بیم جان جیرگی نمانده سنگهای کلان کلان
فرو نمیگذاشتند و تفنگ بشمار خالی میکردند با وجود این بعضی هم ازان
زور تقدیم اتمام لعل اند که احکام زبانی نشود هر حرکت نوشته کرد
الغرض بعد مراجعت کوچه بدر الزمان خان و علیرضا بحضور آمده
رسیدند و زبانی هم رایها ظاهر شد که کفار نالکار مکرر گفته که درین
سفر غضب الهی بر خود نازل شده چه قریب صد هزار کس بسبب وبا که
در لشکر نوست مانند آنها شیوع بی نهایت یافته متوجه فنا و سفر گردیدند
و غیر ازین انچه در جنگ گشته شدند قریب بیست هزار کس بود و وجه
ترک مقاتلت آن بود که آن فی ذیل از پس دو سه سر جنگ خوردن
پشت خم داشته زده تمامی شب سواره می ایستادند بلکه از جا نیز
نمی جنبیدند اگرچه روز هم دشت تا بجدی رسیده بود که یکدفعه
یکباره بلشکر در آمده و شبیخون نمیرسیده خواست که بران هم بی بان حلوت
خود ظاهر سازد خبر مشتهر علم شد و شور و غوغای ایی از طرف عسکرت
بکاری می رسید که تمامی لشکر اسباب بار کرده حتی که سرداران نیز از خیمها برآورده

بوبیان نزد آنها رکلار فرستاده که خود آمده بر رکاب سعادت حاضر شده
بموافق ضابطه خفیه با آنها خبر میرسانیدند و نگاه میکرد فوج فیروزی بر شانزده
بود و در آنوقت این هر دو مخذول غدری اندیشیده بودند که
چند انگرده کرنیدی بدات صفات قدسی حضرت ظل الهی رسانند
پس بصیانت نسبی آنحضرت محفوظ ماندند آنشبه تباه من دشمن طاهر
بحضور گردید چون در آنوقت باز خواست مناسب نبود آنحضرت
اغماض عین فرمودند بخیال عازمانه لکار برخوردند و در وقت ایام
بتدارک و جزای آن رسیده لهذا آنحضرت هم قصور را بسر کرده
بسرداران کار دان تعیین فرموده بهریک خلعتهای فاخره
بمنزل تعیین رسیده اول دوم و سیوم خلعتی فرموده سربمهر سپرده شد
چون از آنجا رخت سفر فیروزی بر سر راهی شش کروه در آنجا درک
نیت کرده مقابل بود در تقدیم تاخیر فرستادن فوج انتخاب
ملحوظ شد که هر دو فوج در یکروز بلکه در یکساعت بمکان مامی
بقصور رسیدند و هنگام عزیمت هر دو پیمی را که در رکاب بودند حاضر
بساخته تعیین فرمودند در روز رحیم اعیان آنرا احضار فرمودند حضرت
بدستکاری آن سه کاران برگذیده نوشته بهمه کس نشان داده شد
و کیفیت آنرا که هر شانزده آن مدبران بسمع همایون رسیده
نیز بهمان مجلس باثبات رسانیده دو کس مسلمان که همایون نیک

سوار بار راه گرفته رفتند هنگام نزول بر آن سبزه زاران خیمه گذشته
باشند کیفیت شب ظاهر حوالی بیدار بها نهایت رسید یورش غلبه کرده
اخلاط و اوباش خاسته شده بیرآن بازدک تغیر خراج و اهل انبار مسیدند
فراغ یافتن حضرت علیا از راه صلح و تعرض نمودن بعضی از اهل ارادت
خاطر از امر صلح و غیره دست داده موکب فیروزی از دامن کاه تنگ بیدار
نهضت نموده متوجه برین شدند که بومی آنجا از مدتها در کار سرکار حاضر و تنگ
گذار بوده بچندین منزل آنسر زمین مخیم سرادقات جاه و جلال گردید
و در آنجا بومی الله مرزبان رای ادراک که او نیز از قدیم الخدمتان
لجو مولد تحاب شناخته گردیده بود و متعهد و کلک آنها داخل علوفه
سرکار عظمت مدار تفحص این احوال کرده بومیان مذکور را در مدتها
اگرچه بحسب ظاهر بسبب قرب ملک تنگ کذار سرکار والا را
خود را اخیر خواه نمودند لیکن هرگاه کفار فرصه با نظام علیخان لشکر
ملک سرکار نجوم خبک می آمدند اینها نزد آنها و کلا فرستاده اظهار خدمت
میکردند اغلب خود رفته همراهیت خود شریک آنها میساختند بعد صلح بدولت
او نیز مدتها دیر نا وجه آمده جهت سای خرچ لشکر ظفر آثار معلی مسوده
مستعفی جرایم میشدند و حضرت فردوس مکانی بکیفیه کرمه خود عفو میفرمودند
سوای این و کلا را بسرکار فرستاده از راه خیر خواهی در آمده اخبار
بلغار میرساندند القصه این دفعه که مراتبه نظام علیخان ملک سرکار آمده

سایریم و معتبران ان زا فاطبه کوچانیده بملک دارالسلطنت خرم آباد بردند
و دیگر نصایح و مواعظ و غیرها امور که لکاردین و دنیا بآنها موعد آید نوشته عایت
شد و بسبب قرب فصل بهار مرکب و نشان منهیت های بهیم اولق
افزای کوتیور کرده بدرنام آن قصبه که بس دلنشین و خرمش آب و هواست
سلام آباد مقرر شد و در آنجا بابر لحضه بدولت پانزده روز مقام نموده
ببدولت و فیروزی از آنجا عازم و بیدگل گشته و بلند رسیدن نام آن
مبدل شد نخانق آباد و چون بمیان آنجا و رعیت بناه آرا شده بعد رسیدن
به تنبه آن اوباز و دشمان با الکل مستاصل گشته و خدی و زنانه اسیر
فرموده بعضی بدولت انعام کرد پس ازان مرکب خرد شان باراده
دارالسلطنت نهضت فرموده و بعد خدی رونق افزای مقصد گشته
و در انجا حکم فرمودند که سپاه نصرت پناه از اقصای ممالک بحضور رسیده
تا سان فوج مفرض چشم دیده شود و بعد ملاحظه در یک جنس تمامی سپاه
و عمله و غیره آن از قوم سیخ اعم از سیخ زاده های هندوستان و عرب
زاده های متولد دلیر و فداتی و صدیق و غیره مقرر و در دیگر کری
نگاه از تمه حرم بدستور سابق بمحل درسته نگاه های فیلان رخصت فرمودند
و حال اکلی نیت خبر دهد سپاه مصروف برانست که تفصیل در سپاه
سایر زمین بهرسد انشاء الله تعالی بمیت جنس دیگی بسلام اله دیگی بعضی چهار
با یک صد و بیست و هفت قصبه و شش کس سپهدار عالیقدر و دیگر عالیجاه

آنجا کسی خانه نزدیک گشت کار خود ساخته و باغ هم نزدیک
آن طرح انداخته سکونت دارند و هر کاه عامل سرا اول بر بهی کهلک
نلویسد رجه سالیانه از چهل یک هم کمتر و ست بر داشته میشد
شد و دیگر در دشتی حاصل محتاج حکم عامل نمیشد بنابران حکم شد که چهل
خانه دار را یک شخص رئیس و نام سرکرده باشند و تکمیدی بنزد
بیرای سررشته حساب تعین نایت و بعد کی قطع زمینکه حاصلش
باوجه نامیانه آنها برابری کند تصور کردید و بر معتبرین هر جا مقرر
آنکه کلفانه از مدت بیست و چهار سال که از تملک و تصرف سرکار آمده
از شما ها بانواع و اقسام سرارت و فساد بظهور آید در اکثر جات
که در موسم برشکال رویدلفه است سردار ان فوج اسد اللهی و لشکریان
برا عسرت شهادت چشانیده اند چون بعضی ما بعضی می باید
آمنده بر خلاف گذشته حال گذاری واجب کرده بطریق نها یا
و باشش بکنید و چون در میان شما رایج است که بکران زاده
کس بشارکت برنی نمیخواهید و ازان دعوا بران خود را برای
نیستی و فجور مختار میسازند و باین سبب شما اولاد را نمی شنید و کار
خود را از پیش نمیبرید ترک این فعل زشت نموده مثل سایر الناس
بمعیشت نمائید اگر موافق این حکم کرده سررشته دار ان محاسبات
نمایند ما نظر زر نموده ایم هر کاهی مردم این ملک را شرف اسلام مشرف

هجوم آورده بحسب اتفاق نه سمت مذکور متوجه بود مجروح گردید و اکثر
از غازیان بدرجهٔ شهادت رسیدند و از مقابلهٔ او نیز جمعی کثیر بسیر المصیر
پیوستند اکثر الامر غازیان مکرر حمله کرده از دامنهٔ گذشته و مجروحان را
از پشته بزیر رسانیدند و چون از آنجا قلعه و شهر نیشت کوه بلندی نزدیک
بر راستهٔ اسنک و مطلبس ترتیب داده بحضور گشتند و معتبران ملک را
در تمامی ملک منادی کردند که هر که از قوم نایکان از سن دوازده
ساله گذشته باشد برای جنگ با فوج اسلام بسر یک خود بیاید
فوراً لازم آورده سکنهٔ آن را از غار و خانه بیرون آورده بقتل
رسانیدند بعد از سه روز ملک فرخی بسمع همایون رسید که
چون خبر بغاوت اسیران ملک فرخی بسمع همایون رسید دشمنان را
تا برمند و نوجداران آنجا رانده فرمودند و در عین راه آن قلعه حاصل
که حایل شوند بر ایشان بیشه و غانجره دست آنها را از آنجا کوتاه
فرخی شده با تفاق نوجداران آنجا در اطراف و جوانب جمعی را قتل و برخی را
اسیر کردند و بعد رسانیدن آنها بحضرت خود بدولت عازم جانب
بشته از دارالسلطنت بیشش قشون بدان سمت جنبانیدند طریق سعادت
گشتند و فوج فیروزی را چهار دسته مقرر کرده و هر یک را بسمتی معین
روانه فرمودند و خود بدولت و اقبال با دو قشون بطرف جرکل

تعیین کرده روز نهم آنجا ساخت از غرض و در عرض چهار ماه روز و شب از وقایع
همایون مصروف نبود و بست نبوی نبود که از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرون
و از فزون و چون کار را بلطف الهی خاطر خواه ساخته شده بود که درین اثنا
خبر رسید که نایبان ملک فرخی نصایح و مواعظ او را ست و خزینه برطانی
بشیان مانده خیرگی و فساد بمرتبه اتم بظهور آورده از جا بجا جمعیت کرده
بر فوجداران اتفاق کرده بجمعیت می نشسته همیشه فساد میکنند
نموده روز و شب قتال و جدال در پیش دارند و شیخ میران که یکی از فوجداران
بود از انجا بی آنکه تاب مقاومت بیاورده بطرفی رفته
بجهد درین راه مقابل خیرگی از حد گذرانیده بطریق معمول الملک در راهها
بملک اشجار بریده و خندق حفر نموده بسد طرق پرداخته برگرد لشکر
نمودند فساد الله نیز مردانه در پیش آمده کار زارهای سخت نموده
و بر آورد پیش با چهار صد کس نقد جان در راه مردانگی و شهادت
نثار نموده بالاخره از خیرگی آن گروه یک دو کس از دست دلیرانه
بهر نوع که توانست خود را بفرخی رسانید و فوجدار فرخی را نیک پرسش
بدولت فصلی از انجا رفته بود بدین نهج رفته نموده زر عمر رسید
فرخی به تنگ آمده نداشت الله خرده در مقابله ندیده بطرف فرخی
روانه گشت در اثنای طریق معهود سد طرق نموده راه بر سپاه
بستند آخر الامر نزدیک فرخی در تنگنای راه بر فوج جدا اول

منتهای آن سرزمین رسیده توجه فرمودند و در تعریف راه اتفاق قلیچ بطرف
میادک در آمده چون از مدت بعید حال که از ملک تبرف او دنیا را
دولت در آمده است بر میادک آنجا در ملک رام نایر بنا بر غربت سکونت
ورزیده مهام قابو دست اندازیها نموده بتاریخی و شرارت کیا برخاسته
قبل ازین بتحصیل آنحضرت آنها را بدفع فساد ایشان مامور شده بکنان
که در آن ایام موجد دی آنجا بر او نظر ریو دست اعمال کرده بتصرف
طلبیده بغایت قلیل مکرر نامه و پیغامهای نرم و با سارتهای و عدهای
بجا کیر نجاه هزار روپیه نزع دخت آن وحشت طبعان بهایم سیرت
ثلاثت ضدیت فرموده و عده این عایا آنجا را نیز بهان نا مقرر فرمودند
و در بنولا آن مدبران که انطباع رام بود ره طمع نرم خوردن بودند از اضافات
تسریف فرمائی حضرت ظل الهی هر یک سر خود گرفته بطرف بجیری
و ارزده دست از دبار کردید و نجبا رائی آنجا مبلغ خطیر بسم رسوت
و لصه از دریا ملک رام نایر رکبرائی با دیگر خذلان مشذند مگر رسیدن
هر کل که نذراه کریر کفاره کمیر شده چند فیتول با ستقبال موکب والا
بر دخت و آنحضرت محض بمقتضای کرم و اقتضای عفو و عطوفت آن وحشت
دران بیت بکیر بجیر فیل با جاری و دو راس اسپ تازی ازان قبیل با بار طلا
و نقره فرستاده و کلکه کیر نیز بهاوجلت فاخره کنیه نواخته و سردار اده

که مکان او روند و اکنون است عیاراه و کهیا نور بود و کمر بران بر بعضی
راضی نشده یا یکباره انقضای صلح متوقف بود و از انجمله راضی بود اکنون
او و مکان او شدند صلح در میان آمد و انجمن دستگیر بما مکرر
از انحضرت درباره بش بظهور آمده است و در نیوقت هم نوز مقرر
آن رکاب سعادت انتساب بود و بعرض مصلح رسانند که چون بعد و
خود را از جمله غلامان میشمرد و ملک و مال و جان و عرض را متعلق
با تمام از حضور والا میهبت کردیده است برای سرفراز شدن
خاکسار اگر بکلبه محقر قدوم میمنت لزوم رنجه شود سرافتخار
باین عقیدت آئین مجمع برین میرسد بنا علیه بعد دو روز
آنحضرت بدولت و اقبال با جمعی از خاصان رکاب بان
خانه علی راجه را رشک فرمای کلستان ارم ساختند فسار الله
بلوازم استقبال و کورنش و تسلیم پرداخته منکشف
بحضور انور کردانید و بزبان عجز و ابتهال بعرض تقدیس رسانید
که یکی از بنات که بسه های امکیس اند برای برای یکی از شاهزاده
ها خواست کاری فرمایند این شرف تا ابد الآباد در خاندان خود
باقی و پایدار خواهد بود چند پیاله و الحاج در این مطلب از حد کذشت

همیشود و آنرا بحضور والا خط باید نمود و سوای این نقد چهار صد زر
رد پیشکش میکنیم بشرطیکه آن بت خانه را شکست و مصور باشد آن
حضرت فرمودند که چون بفضل الهی بحکمی خیریت معروف برآنست
که حتی المقدور باعلام نصرت و اتمام دین از اقطاع هند و دیار کفر
و ضلالت بنوعی ازهم ریزد که باخاک یکسان مساوی گردد اگر تمامه
خزاین و دفاین روی زمین و قماش بر و بحر با اتمام در عرض شش ماه
باضمام عرضه نمایند قبول نخواهیم فرمود درین وقت حکم والا شرف صدور
یافت که آن بت خانه شکسته طلسمی از زمرد بسیکه اسد الهی ساخته
بودند آنرا شکسته باخاک یکسان نمایند که موجب تشریف بردن
حضرت ظل الله شمت کمیاب نور
روز از کوشش کمری همت کرده در عرصه دو روز کمیاب نور بشرف خاتم
ظفر از تمام مشرف گردید و بیارا جه مرزبان که از زبان سی سال
مرورش یافته این حالت ابد مدت است و قیام اساس دولتش بسته
خاکروبه این آستان فیض توامان خاصه در نظر میکه حضرت ظل الهی
بدرگوربال تشریف داشتند نثار بسیار از نظر نیز بکمیاب نور رسانیده
نثار الیه را با جماعت و اطفال اسیر نموده در هر مکانیکه فیمابین سرکار ظل الله
و دار نیز مقدمات صلح بمیان آمد آن حضرت از راه کمال فتوت شرط اول

که سواری خاص در ملک فرخی بود قریب ست هزار تنجا نه نشسته و سوخته
است و منکه جهات علاوه و مس متعلقهای آن و اموال که موافق معمول کنی
زیر تنان دفن میکنند مکوک شد لیکه احدی وصدیقه و فاروقی شمالی
هر جا تنجا نه و نشان مت یابند در شکستن و سوختن آن سعی بلیغ
بعمل آرند و بعد طی این مراتب چون موسم برسکال نزدیک رسیده بود
بنوا تر و توابی نهضت واقع شده موکب منیر روی بسلام آباد رونق
افزا گردید و رایات بسیط اختراعات تازه و مصنوعات نو بروی کار آمد منجمله
یکی از انجمله ضابطه نوراختر نوبت است که چون از ابتدای سلطنت اورنگ
بیرون نشینه که روز ابتدای جلوس او بر تخت بود بنحو قدیم نوبت
منواختند و بعد از دو سه بدین فکر نیفتاده بهمان نهج مقرر داشتند
حضرت ظل الهی بتحقیق فرموده روز یکشنبه ماه خرداد سال سرب
بیرون نشینه بر آنقرار فرموده یوم الجمعه بدل آن مقرر شد چرا که روز
یکشنبه مخصوص بنصاراست و شنبه بیهودی و روز جمعه عید للمسلمین است
و فضایل او از روی احادیث ثابت است و حق سبحانه خلقت آدم
در آن روز فرموده و خطبای اسلام بروی منابر دعا میکنند الهم انصر من
نصر دین محمد و حضرت سید الشهدا نیز در این روز شهید شدند و طوبی

انحضرت بر نیخ رضا دادند و بعد مراجعت جدولتی نه والا حکم شد
خوری شاهزاده سلطان عبدالحق فرمودند در روز ضم لکاح
روز جمعه تاریخ هشتم ماه احدی سال شه شراب بکیدار و حصه
و هفتم بعد انقضای سبت کذی روز در ساعت مشتری و طلع سنبله
در رأس در برج عقرب و در منزل مستیوم زحل و مریخ در برج
و عطارد در منزل ششم دشمن زهره و عطارد در برج حوت در
منزل هفتم و ذنب در برج ثور در منزل نهم و مشتری در خانه
سرطان در منزل یازدهم بود که تمامی اعیان را حکم شد که بخانه
او در قصه رسم شکر خوری بعمل آرند و همچنین در کلیه مملکت
که ایشان ساعت سعید بعد یکصد و بیست سال دست میدهد و بعد از
طوی مرکب مالا بحرکل جلیل آراسته و در آنجا چار سر دارد
توجه اری آنملک تعیین فرموده حکام ها بنام هر یک قلمی فرمود
بدینمضمون که تمامی کفاران را بشرف اسلام خواه طوعا خواه کرها
مشرف سازند و هر که اسلام قبول کند او را اجازت کشت
و زراعت باید داد والا فلذ هر جا نشان معلوم شود
انجا را اسیر نموده بدرک اسفل روانه باید کرد و در غرض چار ماه

الملقب بکیومرث قدس سره العزیز ونفعنا الله تعالی ببرکاته
انوار کریمه عفیفه نجیب الطرفین را در حبالهٔ نکاح خود آورده
بعبادت باطنی علوم و معارف حقیقت و خرقه طریقت ازان خاندان
مستفید و متمتع شدند و همدران خطهٔ پاک متوطن مصاحب اولاد
و احفاد گشتند و همچنان تا دولت بعد بطنا بطریقهٔ عرفای
اهل یقین و سالکان دین متین گذرانیدند و در اینجا اتفاق
افتاد و بعد دولت که جد امجد حضرت فردوس آشیانی اند از ان
معراج برآمده در قصبهٔ ورزنه در السلطنت تبعهٔ قبایل والاگردیده
بهمان طریقهٔ منیعه اسلاف کرام و نیاکان عظام مرضی و مسلوک داشته
بهمه اوقات اهل اسلام و ارادتمندان خاص و عام مشغول می بودند بعد انقضای
عمر طبیعی و رحلت حیات بجان بخش حقیقی تسلیم نموده بجوار اصفیا
خود رحیل نمودند بعد از وی اکبر فردوس آشیانی را که عمدهٔ اکبر
بحضرت مکانی مکلا و موسوم باسم گرامی محمد اند هوس نوکری سرکار
اقتدار ایشان نموده نوکر راجه بتن شده در معارک جدال و قتال
جوهر مردانگی بروز داده اوایل ایام حکمرانی مملکه گجرات بدو
نیز بران هم بسی بار برآمده راجه مذکور از ملاحظهٔ بخت و دولت

نوح همدین روز ظاهر شد غرض فضیلت آن بسیار است لهذا در بیان
که قمر در خانه ثور و عطارد در برج حمل و شمس در برج اسد و زحل
در برج دلو و زهره نظر بر میزان داشت حکم والا صادر شد که در روز جمعه
بنوقت نوبت در نوبت خانه ها بدرسایر ملازمین صاحب نوبتی
نواخته باشند کفیت جلد امجد حضرت فردوس آشیانی
فردوس آشیانی از اعیان شرفای عرب قریش الثقب بعمه زاده قلمرو
سلطنتیه ام القرای بطریق سیاحت از راه دریای شور عبور فرموده
در زمان سلطنت عادل شاه والا بیجاپور تکن شدند بادشاه رفیع
که خراسان و قندهار زمان علما و فضلا و صلحا و مجانبو تقدم الشیا فرا
کرامی داشته بمقتضای حسن الحرب من الایمان با نواع و طرایف
پیش داخته باکرام و تعظیم ضیف که سنجیده زمینه اهل و عند کریمت خیر للاهل
زیارت تقدیم خدمات شایان نمود لهذا مورد الطاف خاطر شریف
سرفراز شده و لقب وطن قطعه فرموده توطن بهمانجا اختیار فرمودند
و پس ازان بعد انقضای چند مدت الکبر که شریف و رفیع
از خاندان ولایت ترجمان قطب ربانی عارف سبحانی شیخ
شهباز المجمع بین الحقیقت والمجاز سید محمد حسینی الملقب

فردا بی وارده بسعادت شهادت فایز شدند و کسانیکه باقی ماندند
هر دو لاشش را از زیر دروازه بحمل فضلای تا فردوکاه آورده و از انجا بسیرد
دیگر مردمان بفتح باد گیری رسانیده بجهیز و تکفین شهدا امر فرمودند و در آن حال
محمد شهباز برادر کلان فردوسی آشیان بشصت ساله و حضرت فردوس آشیانی
بجساله بودند و والده شریفه ایشان با هر دو پسران معه اسباب خود با اراده
رفتن بمکلور در رسیده با لاهور کلان فرود آمده بودند که غلغله در اردو افتاد که عباس
قتلغ با تمام دولت مردم خود در شب شبخون رسانیده اسباب و اثاثه را تعلق برده
از انجا از فضل الهی حافظ و ناصر فردوسی متعلقان خود را بسلامتی تمام
و فردوسی مع فرزند دلبند خود بخیریت داخل غلغله مکلور شدند و از انجا
داخل دار السلطنت شده در جوار خود سکونت ورزیدند و قضیه بتفصیل
بفضال متفضال حقیقی محمد شهباز بعربیت و بجساله رسیده بجمعیت
و صد سوند مقدم را که مذکور شده لشکر عبث مورد یغما و غلامت جا
بیرستند بجانه آن مبارک جدال و قتال بجا بودند و فردوسی نامه
انشا با قتضای حمیت ذاتی و نشه جاهلیت که خدا تعالی اعلم الواقعین
در دولت خانه نهاده در روزی که در راه علاوه دین غیرت فانه

بسایشه و کارهای دست بسته بسر داری مقرر شد سوار و پیاده
باحشام مختار مطلق و متعین تسخیر قلعه بر ستم آباد که موقوف بسره بهت خواهد
شناخت آن سرآمد سرداران کرامی طبع ولی محمد که بسر کلان آن ایل
بصوبه دار رسیده بیرون قلعه ستبر و رفیع و خندق عظیم بنظور آورده
بصوبه دار از آن مکان شکست فاحش بخذول و پسپا ساخته متحصن
ساخت و تعاقب او خود بدولت و اقبال شهریاری سوار شده دروازه قلعه را
بقوت بازوی اقبال و فلک پیکر شکسته اندرون دروازه قلعه داخل شدند
درین اثنا بالای دیوار حصار محصوران میله روب بخیر کمیله بایان
در زمان سپر باران تیر و تفنگ و تیر سرمی گردید و مقتضیات
مکان اجسام غازیان بهدف تیر و تفنگ قضا بان بکمیت آثار
واقع شده و نشانه لشکریان درینجا بدیوار و زمینی است که ارتباط
جبهه سعادت فرسان از سیلی جویای رزمگاه شهادت بود بحکم
خالق الارواح والاشباح حضرت عزت مکانها بنصرت سماویه
تفنگ شربت شهادت را نوشجان فرموده از حیات مستعار
مستعفی گشتند و سر کلان مذکور نیز بدستور سابق بر مرکار معلی رقعه
مردم نامدار از آنجا فرود آمده دروازه قلعه حسینیه و دلاور مردی